

812.114

DN A1



987

988

$\frac{1}{2}$
989

989



بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس و ستایش واجب الوجود **هو** پس از آنکه وجود **هو**
 ذات از هر چه بر وجودش فطن است و حدوث کائنات
 در پیشگاه آفتاب قدس حق **هو** و مونس و خلدای
 خواطر و استلوا مع سهر و دقان هو اجر بلوح علم
 کاملش روشن و ظاهراست و خرد خورده دان و نور
 افشان بافتنای خاصیت حدوث و امکان در یار
 مولدی عرفانها **هو** حابر و دین پیش از باب احسان
 از هر چه جلالتش شامد موت جمال از خبر
 و سرچشمه طباع اهل ادب که بهر منم خنایای

عناصر و افلاک است از خسر و غناش **هو** و فصول معرفت
 کمالش **هو** صورت جیشال و حدیثش از مرزای اوقاف
 ملایم علی محبوب و حقیقت بی نظیر و متین از جام حیات
 تنای عقل اندک سحاب غیب و غروب و بروج
 قیاس مبارکات کدشتها از شامیم ناکه شمشاد بروج
 قدسیان **هو** و لوامع دود و صلوات طینات
 که بارقه از نور و فر و عشر عرصه متسع الباحه مقام الکا
 منور کرد اند **هو** تحفه بارگاه صدقش **هو** ابوان اصطناع
 مکین با عز و تمکین مستعدان **هو** شامشاد **هو** ان
 سماع صیغ عطفش سخن ضام و زبان فصیح
 بر کشاد **هو** و شامشاد علو طمان و رفعت مکانش **هو** ان
 دوار کان هفت آسمان افاد **هو** و آل و اهل بیت و که از انوار
 انوار مدایتش از بحر غایت منقطع **هو** و از ما از صورت
 و باستان از جلال ملک منقطع است **هو** و از میان **هو** ان

فیکلک غیر از اولی و ثانی و شکر حاصل شود خواه این علم
اول از جهت ترفیع مفاد ذات کلامینه حاصل شود
خواه از غیر این و معاد دین مختصرا از آنچه علماء دین باب
ذکر کرده اند افضا در بیان دلیل که استهور است بیکم
بدانکه هر چه عقل از اشیاء میگوید اگر مستحق بودن
نظر بذات آن اشیاء باشد مستحق بودن بحقیقتی که بودن نظری
آن اشیاء جایز باشد آنرا واجب الوجود میگویند و اگر
بودن نظر بذات آن اشیاء باشد مستحق بودن چنانچه بودن آن
جایز نباشد از متع الوجود میگویند و اگر وجود و عدم
هر دو نظر بذات آن اشیاء و بی باشند و هیچ یک از دیگر
در محال نباشد از امکان الوجود میگویند و واجب و متع
اعتبار صلیقند یعنی وجود واجب و عدم متع از
خبر هم در سبب تفاوت واجب و عدم و ذات متع و عدم
عدم کافی و مستفاد از تفاوت اعتباری و تفاوت امکان

چون ذات آن از افضای وجود و عدم خالی باشد از
از وجود و عدم آن علنی باشد و بدون علت وجود
مستواند بود و نه معدوم و اگر تفریح بلا مرجع لازم آید
و بطلان آن در مشاعست حکمت و کلام ثابت شده است
بعد از تمهید این مفاد میگویند که شک نیست در
وجود ممکن الوجود و وجود ممکن چنانچه ذاتی محتاج
است بعلنی و مرجحی که در وقت وجود آن ممکن موجود است
و آن علت اگر واجب الوجود باشد مطلوب حاصل است
و اگر ممکن باشد آن نیز محتاج خواهد بود بعلنی و علت
این علت اگر ممکن اولا باشد و مرجح لازم آید و اگر ثانیا
باشد عقل کلام بدان کنیم اگر واجب باشد مطلوب حاصل
است و الا محتاج خواهد بود بعلت دیگر و همچنین
حال آن علت دیگر و در مرتبه اگر علت رجوع کند که
لازم آید و اگر در هیچ مرتبه رجوع نکند بلکه علت مرکب

مگر دیگر ثابت است و آن نیز معلول دیگری باشد و همچنین
الغیر النّهائیة فکسل لازم آید و بطلان دور و تسلسل
بر همان قطعی ثابت شدن است پس تا چنانکه معلوم
علت مستمر شود معلوم که وجود اثر آن غیر ثابت است و در نتیجه
بودن احتیاج علت نداشته باشد و آن واجب الوجود است
و قوال اطلاق باینست بر همان مشهور که در کتب حکمت و
کلام مذکور است و خواست که علم بوجود واجب الوجود
فطریست و احتیاج بختی و دلیل بر همان ندارد چه هرگاه
آدمی بوجدان خود جمیع می کند میداند که خداوندی که
او حاصل است بوجود خالق خود و مضاف غایب از وی
بر همان حکم و دلیل کلامی نیست بلکه حق سبحانه و تعالی
معرف خود را در جبلت او ابداع نموده است و کافر و مسلم
و عاقل و جاهل درین معرفت شریکند و مضاف این باینست
و اعلم باینکه این دلالت واضح دارند **چون** وجود واجب

الوجود ثابت شد و خواص واجب و موردی که مقتضای
وجود و آن نیز ثابت میشود تا آنجا که عینیت وجود
یعنی زاید نبودن آن بر ذاتی جدا اگر زاید باشد معلول آن
خواهد بود نه معلول غیر و اگر احتیاج او بغير لازم
می آید در وجود پس واجب نخواهد بود و چون معلوم است
باشد باینکه ذاتی بر آن مقدم باشد بحسب وجودی
آنکه معلوم است و المقرون که چیزی تا موجود نباشد
علت وجود نمیتواند شد پس لازم می آید که وجود او بر
وجودش مقدم باشد و وجود مقدم اگر عین وجود
مناخر باشد مقدم شی بر نفس خود که بدیهی است خواه
است یا در لازم آید و اگر غیر آن باشد مثل کلام در ذات
وجود کنیم اگر عین ذات نباشد مناخر خواهد بود و آن وجود
دیگر و آن نیز چنین خواهد بود **الغیر النّهائیة** و تسلسل
غالب لازم می آید و معنی عینیت وجود واجب است که

چنانچه معتقدیم امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه
 فرمود که کمال توحید و بیکانواران و واجب الوردی
 صفات آنرا یعنی اعطاء فکر و تدبیر با آنکه از برای صفی
 که صفات بر ذات و ابد بر او باشد حاصل نیست و بدان
 مسئله مطلب است **مطلب اول** در صفت ثبوتیه آن
 مدعیان تحقیق است که آن مختصر است در حدیث و
 علم و حقیق که از برای هر یک خصوصیت اعتباری هست
 و باقی صفات با اینها راجع میشوند و **فصل** اعتبار است
 از مختار بودن ماحول و افعال خود و توانایی و چنانچه هر که
 خواست یک و هر که نخواست یک و فعل و ترک هر دو
 از وی صحیح باشد و مکرر و مکرر و بار بار و خواهش او باشد
 در مثل سوزاندن آنرا که با اختیار از آن صادر میشود
 و قدرته ترک فعل ندارد و از صفت از برای واجب الوجود
 ثابت است برای آنکه صفت کمال است و نورش صفت نفس

و بجز و این هر دو بر واجب الوجود محال اند خصوصاً هر که
 بعضی از مخلوقات خدای تعالی متصف بصفات باشد
 پس اگر خدای تعالی از این صفت خالی باشد لازم آنکه
 از بودن تر و پست تر از مخلوق و خود باشد **دیگر** آنکه عالمی
 جمیع ماسوی الله حادث است بحدیث زمانی و نورش
 معاند نورش و پیش از آن چیزی دیگر بوده است پس
 آنکه هر چه غیر خدای تعالی است ممکن است و وجود ممکن
 از غیر خود شر است پس باید که آن غیر پیش از آن باشد پس
 خدای تعالی پیش از جمیع ممکنات است و حدوث زمانی
 عالم را در علم کلام ثابت شده است بدلیل عقلی و نقلی و عده
 در آن اتفاقاً و نبیاء و معصومین است بر آن که معکوس است
 بالضرورت و چون عالم حادث باشد باید که واجب
 الوجود قادر مختار باشد برای آنکه اثر فاعل موجب از
 وی منتقل نمیشود چنانچه در حکمت مقرر شده است

این عبارت از کتب معتزله است
 که در بیان صفات واجب الوجود
 آمده است و در این کتاب
 نیز آمده است

و چون خدای تعالی حادث نیست بلکه همیشه بوده و
است و معلول وی که عالم است از او و بدلیل منفعتی
باینکه آن فاعل موجب نباشد و چون حکما فاعل نیستند
فما فی عالم و عدم فاصله معانی و مفهوم میان ذات
واجب و عالم هیچ منافی نزد ایشان نبوده که عالم جمیع
اجزای آنست و معانی معادوم باشد و این مذهب مخالف
مذهب اهل اسلام است و نزد ایشان الله حکم است بر
بنابرین واجب است که از حکما فاعل بخشار نباشد برای
آنکه قدیم مسبوق بحرکت نیست و فعل فاعل بخشار است
بخلق از او و اختیار او و مستقیم بودن عالم مستلزم
موجب بودن واجب است چنانچه موجب بودن وی مستلزم
عدم عالم است **فَمَا لَمْ يَكُنْ لَكَ بَلَدٌ مِّنْ مَّكَّةَ وَنَدَّبُوا بِكُمُ الْكِبَرَاءَ**
و بکند از ثبوت قدوم واجب الوجود باینکه ذات که
قدوم و تمام و تمام جمیع ممکنات است برای آنکه نسبت

ذات وی جمیع ممکنات علی التوابع است پس هرگاه قدرت او
بر بعضی ثابت شود بر جمیع ثابت میشود **و علم خدای تعالی**
یعنی دانستن او جمیع چیزها را و حاضر بودن همه چیز نزد
او خواه کلی و خواه جزئی ثابت است برای آنکه بحکم صفت
نقص است و آن بر واجب الوجود محال است و بعضی از
مخالفات او عالم است پس اگر او را علم نباشد لازم آید
که مخلوق کامل تر و تمام تر از خالق خود باشد **بکند** آنکه
افعال پسندیدن که مشتمل بر منافع بسیار و مصالح
بر شمار است از وی صادر شدن مثل خلق آسمان و زمین
و انسان و سایر حیوانات که هر یک منضمین امور غریبه
و عجیب است و هر عاقلی حکم میکند که صانع آن
از وی حکم و دانستن آنرا آفریدن است و این قدر کافیست
از برای حصول علم قطعی باینکه واجب الوجود خیر و عالم است
و از او باری تعالی یعنی دانستن او که در حصول بعضی از

کمال است و نبود قبل نفس و نفس بر خدای تعالی است
و اعلم کلام متکلم بودن واجب تعالی است علی حدیث
اند و آن وجهی ندارد زیرا که متکلم بودن او اگر عبارت است
از خلق اصوات و حروف در جسمی از اجسام مانند هوا
و غیر اینها از قبیل افعال و می خواهد بود چون تصور و
تذوق و احیاء و امثال اینها از صفات و اگر عبارت از قدرت
بر ایجاد کلام باشد در تحت قدرت داخل خواهد بود و
با جمله تکلم خدای تعالی ثابت است و عدم آن نقص است
و از شرع ثابت و معلوم شد است با ضرورت چیزی که
که عبارت است از اصوات و حروف مرئی کلام او است و
در قرآن کلام بخود نسبت دارد چنانچه فرمود و کلم الله
موسیٰ یجلیها یعنی سخن کرد خدای تعالی با موسی سخن کردنی
و اعلم کلام را دو قسم میدهند کلام لغوی و کلام نفسی
اول لغوی عبارت است از آن عبارت است از اصوات و حروف

مسموعه و ثانی را معنی قدیم که قایم بذات واجب تعالی است
چون سایر صفات نزد ایشان و این قسم باطل و خیالی است
اصل است زیرا که کلام نفسی اگر عبارت از حدیث نفس و
تخیل الفاظ باشد از صفات واجب تعالی بآن متع است
و اگر عبارت از علم مدلولات الفاظ و معانی عبارات
است در صفت علم داخل خواهد بود و اگر مراد از آن قدرت
بر اداء الفاظ باشد در صفت قدرت داخل خواهد بود
و اگر نفس مدلولات الفاظ باشد چنانچه اکثر بآن تفسیر
کرده اند صفت بودن و قدیم بودن بر معنی و باطل است
و بسبب بودن آن چنانچه میگویند نیز معقول نیست
و آنچه اصل حق بر این است که کلام خدای تعالی ملک کلام
انسان عبارت است از اصوات و حروف که شنیده و خوانده
میشوند و تکلم وی عبارت از ایجاد اصوات و حروف است
در جسمی از اجسام شریک و جاعله مانند تکلم انسان خواهد

آن جسم موی باشد و خواه چیز دیگر مثل ریختن بون که
خدا بخواهد و بدان ایضا و کردار برای حضرت موسی علیه
السلام **و اما امر** گفته اند که مشکلم گویاست که کلام
با و قایم باشد و چون صوت و حروف حادث باشند و قایم
بواجب تعالی نباشد و بود برای آنکه متع است که وی
محل حادث باشد یا بلکه کلام صفتی باشد قدیم که قایم
باشد بطلان و و کلام نفسی است و بطلان این کلام بسیار
واضح است زیرا که معنی مشکلم بدلت و عرف است که
شکلم و سخن کردن آردی صادر شود و با و قایم باشد چنانچه
صادر بگویند است که زدن آردی صادر شدن باشد و
با و متع باشد در آنکه کلام با و قایم باشد برای آنکه
مصدق مستوی بسیار با و قایم باشد بعا عل نه چیز دیگر و
مصدق مشکلم شکلم است کلام که معنی صوت و حروف است
و اگر مشکلم گوی باشد که کلام با و قایم باشد لازم آید که

مشکلم باشد و نشان مشکلم شوند و برای آنکه ثابت
شد است که کلام که عبارت است از صوت و حروف است
بما و قایم است و ایضا لازم آید که خدای تعالی مشکلم
به کلام لفظی نباشد و این باطل است با الضم و قیافه
و بالجمله مقاسم این قول بسیار است و این مسائل که اخیر
ذکر آنها ندارد و جمعی از مفسران اهل سنت که ایشان را
حنابله میگویند از غایت حق و معارف قایل شده اند
باینکه قرآن با آنکه کلام لفظی است قدیم است و بعضی از
ایشان علو کرده اند و گفته اند جلد و خلاف آن نیز
قدیم است و موضوع بطلان این قول معنی از بیان است
چه الفاظ مرکب اند از حروف مرتبه که وجود یافت
از اول است و ثالث بعد از ثانی است و با مقدم
نشود مناسبت حادث نمیشود و هر چیزی که چیزی باشد
قدیم شوند بود زیرا که ماعداء حروف اول مسوق است

مانند سایر مشغولات که مصداق ذاتها قایم بقا علی شئینا
و چون بر خدای تعالی غلط عالم و الحاد قریب است باینکه
علم باوقایم باشد و از بدیدن ذاتی نباشد و اکثر ایشان
ایشان عشت سفت کرده اند از برای واجب شئنا و آن فلک
و علم و حیث و اندک و اندک و جمع و بصیر و کلام است
و اینها را از بدیدن واجب و مانات واجب شئنا قدیم ی
دانند و چون برایشان بر او گفت که از بدیدن صفات
لازم می آید که ما خدای تعالی شرکاء قدیم نباشند و وجود
کوین که ما آنچه متع است تعلقات قدیمه است صفات
قدیمه و باز برایشان بر او کرده اند که برین تقدیر بقا
واجب الوجود لازم می آید زیرا که صفات مذکور مقدمند
و هر قدری نزد ایشان و اکثر متکلمین محتاج بعلم نیست
و وجودش را خود نباشد چه علم احتیاج بمؤثر نزد ایشان
حدود است و جواب کوین که آنچه محال است مقدم

واجبها فی است که مشتمل بر باشد صفات واجب شئنا
چنانچه غیر ذات نیستند غیر ذات هم نیستند و چنان
این جواب بسیار واضح است زیرا که معلوم است بالضرورة
که هرگاه چیزی عین مافیتی نباشد معیار بر وی خواهد بود
و واسطه میان عین و غیر مانات واسطه میان تقصیر
است و خبر دانی که از جمله مافات برایشان است گفته اند
که خدای تعالی مدقت نصاری فرمود و تکبیر ایشان نمود
برای قول ایشان بوجود سه قدیم و احاطت ماکه اشاعه
اند قایل اند بوجود نه قدیم یعنی یکدان و هشت صفت
پیر کز ایشان اصعاف کفر نصاری نباشد و آنچه گفته اند
که عالم کفی است که علم باوقایم باشد مسلم نیست
بلکه عالم است که مفهوم علم از برای وی نباشد خواه
صفت علم باوقایم باشد و خواه عین علوی باشد که مافات
آن مفهوم است و بعون ذات و ذات نباشد که از علم بر وی

مرتبه شود و حقیقت علم چنانچه دانستی چیزیست که
از علم برآید مرتبه شود و بر همان عینیت صفات واجب
شأن است که وجود واقعی کل انحاء وجودات است با ضرورت
و وجود مصداقها خارجیت است و هر یک از وجودات
با فاعله ممکنات در مصداقها محتاج است به صفاتی که
بواسطه آن نوعی از آنها از آن جدا و گردید پس احتیاج صفات
مخصوص است در وجود چه ضرورتیست که غیر محتاج کامل
میباشد از محتاج و علتی که معلول از آن حاصل شود
بدون مضامین دیگر یا آن علت تمام تراست از علتی که
مستغنی باشد و بی تاثیر پس وجودی که مستغنی باشد از
صفات کل انحاء وجودات است و چون ترتیب قبلا سر میشت
شکل اول عینیت کونی که وجود واقعی کل انحاء وجودات
است و کل انحاء وجودات مستغنی است از صفات پس وجود
واجب شئ مستغنی باشد از صفات **و اینست** و اگر صفت کانی

زاید و متاخر از ذات واجب باشد لازم آید که واجب چیز
از حصول صفت کالی ناقص باشد زیرا که عالی بودن
از صفت کالی نقص است و نقص بر خدای تعالی محال است
چه ذات واجب کامل ترین ذوات و هر ذاتی که چنانچه
باشد بنا بریکه در هیچ مرتبه از مراتب از برای وی نقص
نباشد **و اینست** اگر صفات واجب شئ است با علم و فاعله
زاید باشد بر ذات وی معلول و خوفناک معلول
غیر و صدق آنها از ذات واجب اگر بواسطه همین صفات
باشد تقدم صفات بر صفات لازم آید و اگر بواسطه
صفات دیگر نباشد نقل کلام در صفات کیم و
تسلسل لازم آید و اگر بواسطه صفات نباشد گفته شد
که ذات واجب نسبت به صفات خود فاعل موجب باشد
و فعل او و مانند فعل طبیعت بر سبیل انصاف باشد
و آن نقص است و خدای تعالی از آن متراست **و اینست** اگر

معلوم است با ضرورت **واند لا بل** غفلت بر وسعت
 واجب الوجود است که اگر وی باشد محال لازم آید چیزی که
 اگر یکی از دو حرکت یعنی نماید و نفی و دیگری از اسکوا
 از جسم نماید همان وقت پس اگر مراد هر دو حاصل شود
 لازم آید که یک جسم در یک وقت هم متحرک باشد و هم ساکن
 و این محال است و اگر مقصود همچنان حاصل شود لازم
 آید که این جسم نه متحرک و نه ساکن باشد و این نیز محال است
 و غیر مراد و نیز لازم می آید اگر مراد یکی حاصل شود ترجیح
 بلا مرجح لازم آید با غیر دیگری و این نیز محال است و نمیتواند
 بود که داده گردان باشد از جانب باشد زیرا که غیر این است
 لازم می آید اگر یکی داده کند و دیگری نتواند که ترجیح
 بلا مرجح لازم آید با غیر دیگری و چگونه واجب از آن ممکن
 نتواند کرد و محال است که او را علم و قدرت سرور نیست **دوم** آنکه
 خدای تعالی مرکب نیست یعنی جزء ندارد زیرا که اگر مرکب باشد

محتاج خواهد بود با چیزی خود دارد و وجود واجب است
 تعالی که واجب الوجود است خصوصاً مساند و چون بعضی چیز
 محال است پس واجب الوجود بودن و اقتضا میکند که
 بسیط باشد و او را جزء نباشد **سیم** آنکه خدای تعالی
 جسم و جوهر و عرض نیست جسم جوهریست که از برای آن
 طول و عرض و عمق باشد و جوهر مرکب است که در موجود
 بودن احتیاج به اجزاء کردن در محلی نداشته باشد و
 عرض مرکب است که در وجود خود محتاج به محلی باشد که
 در آن در آید مانند سیاهی و سفیدی و گرمی و سردی
 و شیرینی و ترشی و دلیلی بر نفی اینها آنست که اینها ممکن
 اند و محتاج پس واجب الوجود تواند که یکی از اینها باشد
چهارم آنکه خدای تعالی با غیر متحد نمیتواند شد و اتحاد
 آنست که دو چیز یک چیز از آن دو چیز شود و محال بود
 این نظام است و خصوصیت واجب ندارد **پنجم** آنکه در

حلول نبیند که در چه حلقه مستلزم امکان و احتیاج است
بفعل **ششم** آنکه خدای تعالی مختار نیست یعنی در مکان
نیست مثل بودن جسم در مکانی که با شانه حقو متجسس
و میتوان گفت که با احتیاج است با احتیاجات و جسم تعجب و حلا
خارجی بدان نبیند و بدو زیرا که اگر چنین باشد ممکن و
محتاج با آن مکان خواهد بود و لازم می آید که قابل باشد
حتی و قابل نیست و در بعضی جایز باشد و اینها از خواص
اجسام و جسمانیات اند و بر واجب الوجود مشغ و ایضا
مکان حادث است و واجب الوجود قدیم پس او مکانی
و اندیور و همی در دلیل ثابت میشود بنور خدای تعالی
در جهت مثل فوق و تحت و یمن و شمال و مقدار و خلف
بلکه نسبت او به جمیع اماکن و جهات مساویست و در هر جا
حاضر است و حسی با او نزدیکتر از چیزی نیست نسبت او
به جمیع زمانهای ماضی و حال و مستقبل یکست و بعضی

علما گفته اند که حدیثی از عارفانست که گفته اند هر چه
هر که شناخت نفس خود را پس تحقیق که شناخت خداوند
خود را شناسد است باینکه هرگاه نفس با طیفه که جوهر مجرد
در زمان و مکان نباشد و تواند بود که موجودی خارج
چنین باشد و واجب الوجود که خالق است اولی است باینکه
در زمان و مکان نباشد و نسبت او به جمیع امکنه
مساوی باشد و ممکن است که معنی حدیث آن باشد
که هر که نفس خود را شناخت و دانست که ممکن است و
وجودش از خود نیست و ندید باشد محتاج است به غیر
خود که او را از عدم بوجود آورد و این بقین حاصل میشود
بخداوند و پروردگار خود را آنکه هرگاه کسی خود را شناخت
با اختیار و بی سبب میداند که خدای تعالی موجود است
زیرا که معرفت او فطریست و هر کس را با اختیار و کمال
حاصل میشود **هفتم** آنکه خدای تعالی ذاتی و لازم

الوجود است بدانکه حسن و قبح جزو افعال ابدان است
و بحسن امر و نهی شایع چنانچه شاعر نوهم کرده اند بیت
چه هر کس بیداند هر چند مقبله شرع و ملت نباشد که
راست گفتن و احسان کردن بیک است و دروغ گفتن و
ظلم کردن بدست بلکه اطفال و جهانبین که فی الجمله
شعوری باشد این عالم حاصل است و شاعر میگوید که
حسن چهریت که شایع بان امر فرموده باشد و قبح چهریت
که نهی از آن کرده باشد چنانچه اگر امر بدو غ و ظلم کردی
حسن بودند و اگر نهی از صدف و احسان کردی قبح بودند
و این با اشرور و باطل است که حسن و قبح آنها نزد خدا غافل
با قطع نظر از امر و نهی شایع ظاهر است و اگر چنان بیک
که ایشان میگویند لازم آید که انبیاء مغلوب شوند و
محنت خود تمام شتوانند کرد و بر عا یا برایشان غالب شوند
خبر که هرگاه پیغمبر میگوید که خدای تعالی امر فرستاده است

ناشمار از دعوت کنیم یا بجهاد فرموده است ایشان را که
جواب گویند که صدق قول نبی ظاهر نیست و معجزه
دلائل بر صدق تو نیستند زیرا که عقل حکم میکند
بقبح ظلم و معجزه بردست کاذب و بر تقدیر نبی که تو چهر
باشی معلوم نیست که آنچه میگوید موافق امر و نهی خدا
باشد شایع تو دروغ میگوید و بر تقدیر تسلیم که خلق تو
باشد صدق قول خدا نیست با ظاهر نیست زیرا که عقل
حکم میکند بدانکه دروغ گفتن از خدا و رسولش قبیح است
اگر گویند که خدای تعالی فرموده است که دروغ قبیح است
و قبح از امر صادر نمیشود ایشان در جواب گویند که ظاهر
خدای تعالی درین سخن کاذب باشد پس پیغمبر از جواب غافل
خواهد شد و برایشان لازم می آید که هرگاه شخصی را
وجود عالم ما انقرض آن ملک و عبادت خدا کرده باشد
و فخر از غافل و او را شایسته باشد و شخصی دیگر را

این باشد و در هیچ وقت اطاعت و فرمان برداری نکند
باشد و جمیع انواع حقوق و معاصی را از او سزا دهد و ملک
خدا باشد که خداوند تعالی آن مطیع را در دفع به سخت
طریق عذاب تعدیک نماید و او را تحلیف دین عذاب و نکاد
بگذرد و آن عاصی را در عذاب ای درجات بهشت با عظمت و
اکرام و اقبال و اعظام دریم بدارد و با جمله مقادیر
مذهب و وضع است و محتاج بنظم بل نیست و کافیه
بر خلاف این اندوختن فصل چند مطالب است **اول**
آنکه خدای تعالی ظلم میکند به آنکه مر عقیل حکم میکند
به آنکه ظلم هیچ است و خدای تعالی فاعل فیج نیست زیرا که
فاعل فیج اند و حال بیرون نیست با جاعل است و فیج
آنرا میداند و با احتیاج است بآن فیج و جعل و احتیاج
چنانچه در اشقی بر خدای تعالی محال است **دوم** آنکه فعل
خدای تعالی و مطلق بغیر از آنست یعنی آنکه یکبار از برای

مصلحتی است و آنصلحت او را از برای و یا عیبش و یا کبر
و آن مصلحت منفعتی است که از برای خلیل میباشد و یا
عاید نمیشود و او را حاجتی بآن منفعت نیست و دلیل بر این
آنست که اگر فعل او عاالی از غرض باشد لازم آید که آن
فعل عیب باشد و عیب فیج است زیرا که معلوم است
که هرگاه فاعل فعلی فایده آن فعل را در لحظه تمام نماید
فایده او را باعث شود بر کرد آن فعل عقیلا فاعل آن فعل را
مذمت کنند و عقیده و بدیهه از خواستند خواه فعل او را
خائنی باشد یعنی بعد از وقوع آن فعل فایده که مقصود
او نبوده است بر آن منزه شود و خواه چنین باشد بلکه
صدد فعل از فاعل بخوار باشد علی عاالی که آن غرض
متع است هر چند از فاعل موجب جبار است و از این جهت
است که حکما فعل واجب تمام مطلق بغیر از این است
هر چند بعضی از متکلمین اینان علی این قول را چنانکه

سایر اینهاست و اینها از ما بیخ صادر میشوند و مستحق
 که خداوند آنها را عامل آنها باشد و فعل فرقی میکند با
 حصول و فعلی که هر دو از ما صادر میشوند و فرقی با
 فعل اختیاری و اضطراری عباد با اضطرور و معلول است
 و چون ایشان هر دو فعل خدایند لکن آنکه فرق
 باشد و مجرد مقارنت اراده عباد و فعل اختیاری
 و عدم مقارنت اراده و فعل اضطراری قاری نمیتواند بود و
 خصوصاً امر که اراده ایشان نیز فعل خدا باشد و بطلان
 مذهب ایشان از غایت وضوح محتاج به تطویل نیست
پس آنکه بر خدای تعالی لطف واجب است و این معلوم است
 اقل کلام عبارتست از فعلی که مکلف در نزدیک سالزد
 بکردن مکلف به مثلاً امر که از بد امر را دعوت کند و دانسته
 عمل اجابت او نمیکند مگر با اینکه یکی از خواص خود را بطلان
 او فرستد آنکه مگر او فرستد که متضرر است از آن

اقیامت در چند عرض نموده معلوم است با جمیع اینها
 لازم است که یکی از آن دو امر را بعمل آورد و اگر یکی را
 عرض خود کرده باشد و غرض غرض از مافیل فیه است پس
 فعل لطف بر مکلف حکیم تعالی باشد و اجابت است **مستند**
 آنکه بر خدای تعالی فعل اصیل واجب است و مراد از فعل
 نسبت به وجود نیست مثلاً امر چیزیست که نظام احوال او و
 سال بودن آن از خلل او بر وجهی که لازم باشد بر مباد
 مساوات با مصلحت و نظام کلید استند با آن حاصل
 شود و از تفکیک اصیل باین معنی شبهه مخالفین مستفیع میشود
 و دلیل و جواب آن بر خدای تعالی ظاهر است چه هرگاه داعی
 که علم با صلیح است موجود باشد و مانع معذور فعل لازم
 خواهد بود و اگر نه تخلف معلول از علت لازم آید و این محال
 است چنانچه در علم حکمت و کلام ثابت شده است
مقتضای دوم در بقول است بدانکه اگر کسی را کوری باشد که

از قضا و قدر بواسطه انسان و بکر خبر بعد و مثالی
او اینست که در این دنیا و مخلوق فرستاده باشد و فرستاده
و در این دنیا و حیاست چه در عالم و عقل و حکمت
فناخته و خود را حکما می که در اندک آن عقل ایشان
مستقل نیست و در احکامی که مستقل است مانند قیوت
عقل ایشان که در دنیایه بقدر ایشان از فضل و محبت
تجسید معرفت الهی و کشف اسباب سعادت جاودان و استقامت
ایشان به معرفت شان و مانع از اغتیر و ادویه که انسان را
استعمال آن ضرور است و عقل را در این دنیا خیر آن نیست
بغیر از تحریر و تحریر مستعدی زمان نیست که در آن زمان
از اغتیر و ادویه بحالی تواند بود و باینکه باشد که تحریر شود
بهذاک شود و در دنیا و ثواب و عقاب پس وجود و لطافت
و شک نیست در امکان وجود چنین شخصی پس در این دنیا
رسول و جبرائیل و میکائیل که انسان که انسان را شرف انواع ملکات

است لازم آید و انفس غریز از آفریدن ایشان و از تعلیم
تعالی که حکیم است بحال و منع است و باینکه حکمت
واجب است زیرا که لطیف در تکالیف عقلیه برای آنکه
مکلف و واجب نماید بر عبادان شرعیه از سالن و مینا
و سایر طاعات نزدیکتر باشد به عمل کردن بمقتضای
تکالیف عقلیه مانند معرفت واجب ثبات و سرطانات
حق و استعمال عدل و اجتناب از ظلم و جور و مثال آن
و دور شود از مخالفت آن پس تکالیف شرعیه از خدا بیعت
واجب باشد و اگر نه اعمال عقل و احکام عقلیه و تقصیر
غریز از خلق انسان لازم آید و شک نیست که هر شخصی
بواسطه قایل تلقی و حی الهی و اگر نه و قایل تلقی نیست پس
ناچار است از شخصی که منازات باشد بمقابلت مذکور
و او را مناسبت نام بمکدا و قایل تلقی است و مثال آن
احد نموده بهر دم رسانند و باینکه هر قرنی از افراد انسان

سبب مان شد ایشان میشود و اندر سولان اگر چه از سبب
خلفت دیگر بر کردید گاستان خلق که مشایق با خلق
جز در خلقت و ترکیب ندارند و ادب با مقتداست از خدای
تعالی بحکمت و این از فرستاده اند با صفت علم و حکمت
و ایشان واسطه باشند میان خدا و خلق پس فرمود که
بخت خدا ثابت است در هر دو طرفه و این نشان است
بر واجب بودن وجود مادی و معنوی و این که حلال از وجود
باشد و بعد از آن اشاره فرمود بانکه امام باید باشد
پنج برابر باشد در عصمت و طهارت و علم و حکمت و عدل
شما نیست بار عین مکرر در ترکیب و خلقت و این خلاصه
کلام طریقی آن حضرت است و برهان نیست قاطع بر وجود
نبوت و امامت و درین مقاله چند مطلب است **مطلب**
اول در وجود عصمت ایشان است عصمت عبارت از غریزه است
که با وجود آن از هر نوع مصیبت موجود نشود و با وجود خلقت

بر آن واسطه بقول و عقل و اجتناب واجب تعالی حاصل
نشود و این حالت بر مذهب اهل حق که شیعه امامیه است
واجب است که در ایشا و ائمه صلوات الله علیهم موجود
باشد زیرا که لطف آنظر بر مکتب بر چه هرگاه ایشان
معصوم باشند و فوق تمام با فعال و اقوال ایشان حاصل
میشود و مکتب با نبی و نزدیک و لا محاله ایشان است
میشود و لطف بر خدای تعالی واجب است پس عصمت ایشان
واجب باشد و باید که از جمیع صفات و کمالات برتر از نبوت
و امامت و بعد از آن معصوم باشند زیرا که لطف
درین صورت تمام ترقی کامل تر باشد بلکه اصل لطف
مستحق نمیشود مگر با آنکه جمیع وجه در جمیع و در جمیع
که موجب تحریک خلق است از ایشان عمل نماید و واجب
است که ایشان معصوم باشند از سهو و نسیان و غلطی
تا و فوق بر فعال و اقوال ایشان باشد و لطف حاصل شود

و لا یله عمت بسیار است بدین مساله اقتضای هر چه
فکر کرد شد **مطلب سیم** آنکه بنویساید که اقتضای او کلا
از عیب خود باشد و هیچ علتی نیست کالی باشد که
حوالی از آن باشد و دلیل بر بر ظاهر است زیرا که مقتضای
عدم عیب و فاضل عباد و سعادته و کافیه است و هیچکس
از عیب اندام آن شبهه نیست و ایضا واجب است که جو
حالی باشد از هر چه که سبب فقر خلق میشود مثل کثرت
و بستی لب و لظن و دشتی خلق و عیوب و امراضی که
موجب فقر است مثلاً ککری و کرمی و جدام و برص و سایر
الزحج و امثال آن که عیاد مردم است مثل خوردن غذا
راه و مشغولها و که بخت و ذیون باشد مثل حواله و گدا
و تحالی و بی مهرکاه و غیره اینها خلق با افعال و
اقوال و مشوخته میشوند پس عیب اول فایده و عیب خواهد
بود و اطفال و بزرگ میشود **مطلب سیم** در طریقت و شایسته

صفتی است و آن ظهور معجزات است و در دست و معجزات
است از چیزی که بعد از ظهور آن عقل حرم کند که این
افعال باشد است و غیر و نیست و مطابق دعوی دیگر
باشد که بر دست و ظاهر شدن است و اگر دعوت در وقت
در عدم قبول در آید و گوید پس شما نیز مثل آنچه می کردید
نکبید و ایشان از کردن آن عاجز شوند و نتوانند مثل او
کرد خواه آن فعل خارج عادت باشد مثل زدن گردانید
میست یا خارج عادت باشد مثل برخواستن و نشستن
در صورتی که شخص دعوی کند که من پیغمبرم و معجز
میرا است که در بدن من از جای خود بر میخیزد و می بینم
شما را و بنشیند و در آن زمان قلند نشستن و برخاستن
از ایشان مسکوب شود که میالو معارضه توانست که در آن
معجز بر صدق می مکر است که از جهت خلق عالم بدیده باشد
از خدا تعالی در وقت ظهور آن معجزه که از مشاهد آن

انور سخن گفتن آموخته که کردند بحث خرمی و فنی بحث
از آن معارف شود بعد از آنکه بر آن نیکه کرد بود شک
کردن با او سخن کردن که سفت در بیان و بیرون آمدن
از میان آنکشان بسیار کن و سبک در بیان خلق کثیر
از نظام قلیل و غیر اینها چنانچه در کتاب اخبار آمده است
و از هزار مجاهد است و اعلی از هزار آن حضرت قرآن است
که تعلیمی بعضی طلب معارف شده بود از فصحا و بلغای
عرب و ایشان هر چه خواستند که مثل کوفه و تریبون
از آن بیاد می افتادند و عاجز شدند و قنای کشته
شدند الغیبه نمودند و این از اعظم دلائل است بر آنکه
ایشان قادر بودند بر معارفه همه مسائل و مسائل
و اعیان مشرکین معاصرت با الضرون و ظاهر است
که هر که بر خصم طلبه توان کرد با آن کلامی که متضمن
تقدیر آید و هیچ عامل اخبار و اخبار نکردند و کشته شده

و بعد از بداند موالید و نسل و نیک و با آنکه از طایفه
و صفات حقیقت بودند و اگر ایشان در طایفه و نظم و
کمال خبرت و مهارت داشتند چنانچه در جمیع مقامات
فصحا و بلغای بکثر ایشان در زمان آن حضرت بودند
و در عاقبت عداوت و دشمنی با حضرت بودند و چنانچه
افراد و جمیع کوفه و مریانند و اگر ایشان معارف و مدافع
شدند با ایشان به ما میر می اندیزد که در ادعای برتری ایشان
این امور متوقف است خصوصاً هر که معاندان اسلام و
با ایشان مثل یهود و نصاری و کفار از عدم مثل معارف
علم قطعی حاصل میشود بعد از آن و علی القیاس اتفاق
بر حضرت بودن قرآن بعد از آنکه از خلافت کرده اند و صحیح
و اشهاد اقرار است که اعجاز قرآن از جهت آنست که در کلام
علیا و مرتبه فصوی است از فصاحت و بلاغت که بلیا
عرب و اسلیفهای خود میدادند و آن کیفیت مکرر است

خبر این را بر ما سلی نیست و معتمد علی ما هر یک که از جمله
الطوائف می باشد و است **مطلب هجم** آنکه آنحضرت
بیان و بر ما سلی تمام است و جمیع طوائف چون از حق و حقیقت
خداوند متعال فرموده اند و استدلالات آنرا از حق و حقیقت الهیه
و آنحضرت علیه السلام و اهل بیت است و جمیع انبیاء و کتب و حجرات
عظمی و دین و شریعت و مائت و مائت و مائت و مائت و مائت و مائت
خواهد بود و کلا اینها بدلیل حکمی میباشند و معطل و است
و قول خداوند متعال و لکن رسول الله و عالم النبیین و رحمت
در آنکه او آخر نبیین است **مطلب ششم** آنکه این معجزات
علیه و الله بل ما بر انبیاء و ائمه معصومین صلوات الله
علیهم استدلالات جمیع ملائکه و دلیل بر این عقل است
جمع آنرا عقل برای آنکه معصیان و قوت عقلیه و ادبایان
موجود است که آن شهود و غصبات و سایر موانع حائضه
و داخله است که بر موانع ایشان بر طاعت و تعظیم

کالات سبب که در و طلب بر ما سلی که معصیان و قوت عقلیه
در شهود و معصبات باشد و اقتضای سخنان و ادبایان
که در معصیان ملائکه که از قوت شهود و غصبات و سایر موانع
طاعات و عواید عبادات حائضه و سایر موانع و دلیل جمیع خدایان
مجید و سبب است از ائمه اطهار صلوات الله علیهم که صحیح
اند و دلالت بر مطلوب و قابل تا و بل نیستند ملائکه از
حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقول است که از بیان
خود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و الله روایت فرمود که
فرمود خدای متعال با فریدن است مخلوق و آنکه است و کلامی
از من باشد بر او پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
سوال فرمود که یا رسول الله آیا تو فاضل تر باشی یا خیر شای
حضرت فرمود که یا علی بدست تو که خدای متعال و تعالی
تفضیل دارد پیغمبر را که فرستاد و کان او سید ملائکه
مفرین خود و تفضیل دارد بر جمیع پیغمبران و فرستادگان

دین و دنیا ای ایشان باشد از جانب خداوند تعالی و غیره و
از جانب خداوند تعالی بواسطه پیغمبر و دلیل واجب بودند
استقامت امام همانند دلیل و خوب نیست چنانچه معلوم
شد چنانکه از جهت اقتضای مصالح خفیه که در
برای اطلاع حاصل نیست جاری شد است که در هر
زمانی پیغمبر از جانب او موجود باشد پس واجب است که
از جانب خداوند تعالی شخصی منصوب باشد که از قوام
و طایفه عامون و خواص و معین باشد تا ایشان بصواب
اقرار و انقاد را بپایان رسانند و چون و لطف است و در
خداوند تعالی واجب است و الاغرض غرض از تکلیف است
آید و چنانکه امام حافظ شرع پیغمبر است از تعجب و تعجب
که موجب خذلان نظام است پس وجود واجب باشد
الا ما یبذل وضع سنت و قانون عدل مستفی شود چنانکه
و متعارف در میان مملکت و قضای قوی ظهور و غلبه

در مقام ضرورتی الوقوع است و اگر ایشان امام معتمد
هرج و مرج و فتنه و فساد ظاهر و منکر کرد و خطای
نظام کل حاصل شود و واجبست بر هر کلمه که امام حق
خود را بشناسد و تصدیق ایشان است و کند چنانچه در مرتبه
پیغمبر و تصدیق نبوت واجب است چنانکه نبوت و امامت از
از کار دین و از عیان هر دو یک کاره مسلمین واجب است
است و در حدیث متفق علی که واقع است من مات و لم یتبع
امام قتلانه مات میتة جاهلیة یعنی هر که بعد از امام
زمان خود را شناخت با شد مرده است پس در جاهلیت
یعنی بکفر مرده است و در دین منقاد به جهنم طلب است
مطلب اول در وجوب عصمت امام و دلیل بر عصمت
عصمت نبی که در حدیث و علی ای شیعه در صورت الله علیه
باب دلیل بسیار در کتب خود ذکر کرده اند و تحریری در
تفسیر آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولیه الامر منکم

گفته است که این آیه دلالت میکند بر عصمت و جلال و
خطاه اولی الامر و الا لانم آید که علم امر با طاعتشان
شد باشد و هم نمی توان طاعت کرد زیرا که طاعت ایشان
مستحب حرام است و همچنین در تنفیذ آیه و کونوا مع
کتاب الله که مراد از انصاف و غیر معصومانست و خداوند
و ذاب طاعت بران عصمتشان خبر داده و چنانچه بعد از این
بیان خواهد شد و آیه لا یزال عهدی الظالمین باشراف
اکثر من غیرین دلالت بر عصمت امام دارد چه خدا تعالی
حضرت ابراهیم علیه السلام و حمزه و مودعه که برای سوره
امام گردانیدم حضرت ابراهیم علیه السلام طلب نمود
که بعضی از بندگان مرا این کرامت را بفرمای و حمزه را
که عصمت امامت و خلافت بظالمان غیر مسلم و منافق
ظالم است ابراهیم خود و در حدیث منصف است و امامت
امامت در استقبالی برای او نخواهد بود پس اگر بعضی

گفته اند که در صدقه شوق بنا و صدقه شوق بنا است
پس باید که امام در حدیث امامت فاسق باشد و چه پیش
فاسق بوده است فایده ندارد زیرا که در حدیث امامت
و شاهد صادق است و خدا تعالی خبر داده است که نظام
با امامت در استقبالی غیر مسلم و واجب است که امام نیز
مستحب باشد بصفتان بغير همان دلیل که گذشت پس
باید که او افضل و اکمل از سایر خلق باشد و مقتضای
بر فاضل لازم باشد و باید که از خشت خست و در الحجب
و غلظت خوی و طبیعت و عیوب و مراض مستفین و مرجیه
هدم مرقوت کند و معنیهای خست خالی باشد **و کلام**
نعم در بیان آنکه حضرت پیر علی علیه السلام موالف تعیین
امام که جانشین و وصی اوست از برای کافه خلق بود چون
معلوم شد که نصیب امام بر خدای تعالی واجب است و
بنی واسطه است میان خدا و خلق پس هر که خدا را تعالی

برو انداخته باشد اندک خیر و شر و نفع و ضرر بآینا
چند مرتبه که اطلاع بر طبق شریعت آنحضرت و شایسته
انجناب باشد و عاقبت مقام او را در تعلیم مصالح
ایشان حق و در آنچه متعلق باشد با کل و شرب و نوم
و بیش از حد از حق و امثال آن دانسته باشد حرم می کند
باینکه از آنحضرت جدا می ماند که از اعظم امور است
و مستافع و مصالح آنرا احصا نمی توان کرد و بر افعال آن
مقامات قیاس و شرب می شود و تفصیل و تفریط و نفع
شدن و انعادت حسنه خود می رود و ترفه است باینکه
جمع است معترفند باینکه آنحضرت در جمیع خود هر که
طایفه از آنحضرت مقارفت می نمودند امیری از برای ایشان
تعیین می فرمود چنانچه لشکری بجناب حبشه فرستاد
و امیر ایشان را جعفر بن ابیطالب بکریا بدو فرمود که اگر
مصلحتی برسد امیر شما را بدین حاکم شوم و اگر امان

خادش روی دهد امیر شما بکدام لشکر و با حق و مکر
و در عرض و موافقت ابوبکر و عمر و عثمان و جمیع تابعین خود
از برای آنکه بجناب دوم بروند و سامه بران بیدار ایشان
امیر بکریا بدو ایشان را امر فرمود که مطیع و متقار و
باشند و چون از مدینه بیرون رفت کسی را خلیفه خود
می گردانید و چون بعزیز بن ابی ذر رفت حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه خلیفه و جانشین خود در مدینه
گردید باینکه آنحضرت در جمیع خود اگر امری است و بایست
با ایشان نفوذ می نمود چندان فساد می رسید باینکه
که بر افعال و احوال ایشان از جهت و حوالی مطلع میشد
و خللی که بهم می رسید از اخبار امیر و در غیر مذکور آن
میشد و پیش از این چون توانا بود که آنحضرت از دنیا بروند
از برای امت امیری و در بعضی نصب نکند و مدارک فساد
و خلل از وجود امراء جوهر مکر باشد هرگز او را حاکم عقلی

و بصورتی باشد میباید که واقع چنین نبوده است و از
ملاحظه حضرت علوی است حضرت را و اعلم قطعی چنانست میباید
باینکه در وقت حیات از دنیا حلیفه نصب نموده است
و اینست عصا که امام واجب است چنانچه معلوم شد
و آثار امور حقیقه است که غیر از خدای تعالی کسی بران
مطلق نمیشود پس واجب است که او تعیین نماید کویا
که آن منصب نماید و اگر بمخلوق تفویض نماید تکلیف
مالا بطاف خواهد بود **مطلب سیم** دفعه پنجم امام است
تبعه از رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از آنکه است
امامت از اعظم مسائل اصول دین است و این امتداد حلال
عظیم است چنانچه اکثر اختلافات دینی به منفرجه از
اختلاف است و تشعب منشا دوسه فرق از مخالفان
مخالفین که در عهد ائمه اربعه امامت واقع شده
رسید و اول کسی که این مخالفان را و طاعه حضرت و غیر

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرتبه نبوت و ائمه
کامل طلبید تا چنانچه نوبت که امتداد از مخالفان
نماند چه میدانست که موضوع امامت و خلافت که از آن
حضرت در ایام نبوت مکرر تصدیق یافته مقتضای آنست
غواصی نکرد پس از آنکه فرمود که نوشته دیدم ایشان
نکندارد و تجدید سنتی بدلت با بفرماناید سریع و بالغ
از صریح با طریق مخالفانست مسکود شود و کویا قدرت
برنا و بل و انکار او نباشد و عمر برین معنی و قوف یافته
منافع انحضرت شد و گفت بیماری بر او غالب شده و فقیهان
میگویند و این قضیه نزد اهل سنت صحیح پیوسته و مسلم
است و در بسیاری از کتب مشیر خود از نقل کرده اند
و محمد شمس ثانی که از اعظم علمای ایشانست در کتاب
میلاد و بحال گفته است که اقول خلافتی که در عالم واقع شده
مخالفان بلبر بود از سجد آدم علیه السلام و اقول خلافت

فحتاج بالبدلی نیست و درین مطلب سه فصل است **مسئله**
اول در ذکر بطلان از اول امامت آنحضرت از جهت عقل
چون ظاهر باشد که وجود امام اطاعت است و بر خدای تعالی
واجب است و عصمت هم امام واجب است و از بغیر عالم
الغیب کسی نمیتواند و اولی مطاع نیست پس بر خدای تعالی
غیب آن شخص امام بواسطه رسول واجب است و شبهه نیست
در اینکه منکر امامت بر غیر او بر ائمه سابقین صلوات الله علیهم
واقع نشد و خطا بر غیر واقع است پس واجب است که در
آنحضرت واقع شده باشد و لا یرک الذم لک و لا یرک الذم لک
پس از رسول لازم آید و این محال است اگر کسی گوید که مفقود
عدم و قمری و غیر آنحضرت مستلزم نیست زیرا که بعضی
اعمال نیستند و بعضی چند نقل میکنند که دلالت بر مطاع
ایشان میکند و گاه باشد که آن متشکک شود و دلالت
مدعی خود جواب گویم که شبهه نیست در اینکه در واقع

رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار گفته اند و احادیث
موضوعه در بیان امت با اتفاق کل موجود است چنانچه
علمای فریقین خصوص بعض اخبار را انقباض و
تصریح بکذب آن کرده اند چون چنین است در مقام است
و احتیاج اعتماد بر هیچ یک نتوان کرد مگر آنکه در پیش خصم
مشغولی بقول یا از طریق معتبر ایشان منقول باشد و شک
نیست در اینکه بعضی احادیث که توهم آن میشود که خصم
بآن متشکک شود و شواهد کذب و فقر این دلایل است
قرین بعد مقبول و نظری ایشان منقول نیست پس متشکک
بآن معقول نباشد با آنکه آن احادیث صحیحی وضع شده
است که بر مطلوب ایشان دلالت صریح ندارد و غالی
از احتمالات نیست و مع ذلک معارض است با حدیث
بسیار که در کتب ایشان مذکور است و اگر در مقام
استدلال بجای آن که مستند منفر د باشد نقل آن متشکک

چنانچه لازم آید که اهل کفر و بدعت و منافقان را از
عزت و عالی مقام جدا گردانند و بلیات از باب مذاهب و تعجب
و تقدیر و تحسین و خوار و غلام و مقوضه و سایر بزرگ
امایه که دلالت بر حقیت مذاهب ایشان و بطلان
مذاهب دیگر کند و چون است پس لازم آید که هر یک از
هم جدا باشد و هم باطل و ایضا اگر از برای امام است او بکر
جنتی از پیش رسول صلی الله علیه و آله میسر میباشد
که در سقیفه بنی ساعده هنگامی که انصار با اهل مدینه
میگرفتند و دخالت او نمیشد و با حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بآن امر معارضه کند و دخالت
خود نمیکند و از مردم استغاثه و طلب فتح میکنند
و عمر بن الخطاب در مقام حمایت و انصاف و بیان حق
کند با جماعه بطلان این نوع بسیار واضح است و از این
جمله است که اولیاء و اولاد اهل بیت از پیش او که

بآنکه خلافت او مستند بر نبوت و نصرت با انصاف
گردد و آنکه بلیات اثبات امامت را بطریق نصرت و شریعت
میدانند و دلیل دیگر آنکه معلوم است که امامت خلافت
و بنای است از خدا و رسول پس موقوف باشد بر استخلاف
خدا و رسول با ضرورتی که اختیار و بیعت مردم و استخلاف
خدا و رسول نیست مگر نصرت و تبعیت و آنکه غیر امیر
المؤمنین صلوات الله علیه چنانچه در انصاف واقع نیست
پس اگر آنحضرت امام نباشد لازم آید که نمیدانند رسول
صلی الله علیه و آله امامی نباشد و این باطل است باجماع
امت و ایضا حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
معصوم است چنانچه از نظیر شامه است بر آن و آن
حضرت با جماع امت از جمله اهل بیت رسول است که
اثبات طهارت و عصمت و دلالت بر این ایشان شده است
و معلوم شد که عصمت در امام واجب است و خلافت

که از مشایخ اهل سنت است و در کتب دیگر مذکور است
آنست که روزی رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب بعد از نماز
بنهار ظهر مشغول بودند سائلی در آمد و سئوال کرد که در چه
چیزت باونداد پس گفت خداوند اکرام ما شر که در سجده
سؤال کردم و کسی بر من چیزی ندادند آنوقت حضرت ایستاد
سلامت الله علیه در کوع بود انگشت مبارک خود را بر
او حرکت داد و خاتمی یافت انگشت بود سائل آمد و آن
انگشت را از انگشت مبارک آنحضرت بیرون کرده پیر
چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از نماز فارغ شد
بجانب آسمان متوجه شد و فرمود خدایونداد بدستی که
موسى علیه السلام از تو مشتک نمود که سینه او را
کردان و امر بتوبه برای او آسان گردان و عقبت از او
او یکشایان نامردمان کلام او را فهم گشت و در برابر او
از اهل و عارفان گردان نامعین و با او ایام شد و او

شریک گردان بدتوبت او پیر و عارف و اجابت فرمود
خداوند او من بخدا پیغمبر و بر کرد نام از تو سئوال میکنم
که سینه مرا مشروح گردان و آسان گردان برای من
امر مرا و بگردان از برای من علی بن ابیطالب را و دیگری
از اهل من که معین و ظهیر و متحمل مشاق نبوت من
باشد از ارشاد و هدایت خالق و حفظ شریعت مطهره
و غالب گردانیدن دین اسلام بر سایر دینها هنوز دعای
رسول صلی الله علیه و آله تمام نشد بود که جبرئیل
نزول فرمود و گفت بخوان ایما و یتیم الله و رسول الله و انما امر
آیه و از جمله مشایخ اهل سنت است که این آیه را در شان امیر
المؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده اند پس عبدالله
در جمع بین القحاح الشد و فیه من معارف مشافیه
و احمد حبیل بدست خود و نشان در صحیح خود و ابوعبید
حلبی الاولیا و اخطب خوافی در کتاب مشافیه و علو

فوجی که شایع بخیرید و نه جملة متعصبین است که
 که اجماع معتبرین واقع شده است بر اینکه این آیه نشان
 آنحضرت را دارد و چون معالوم شد با اتفاق شعبه
 سنی که از ائمه اربعه آنحضرت است امامت او مقتضای
 آیه ثابت میشود زیرا که کلام انما دلالت بر حصر میکند
 با اتفاق اهل عربیت و لفظ اولی اگر چه در لغت بمعنی
 و ناصر آمده است لیکن در اینجا غیر از معنی اولی تصرف
 چیزی دیگر مراد نمیشود چه حصر بمعنی محبت و صفا
 در خدا و رسول و امیر المؤمنین بآنکه جمیع مؤمنین
 و ناصر یکدیگر میباشد و در حدیثی خداوند تعالی فرمود
است المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض
 اطلاق لفظ ولی بر معنی اولی تصرف شایع است و معنی
 حقیقی لفظ است چنانچه میگویند که سلطان و قاضی
 است و شوهر و ملوک و پادشاه و فرزندان است و خداوند تعالی

و آیه مذکور در ولایت خود و ولایت رسول الله علیه
 و آله و امیر المؤمنین علیه السلام بلفظ واحد تفسیر میشود
 و آنحضرت را درین وصف با خود و با رسول شرایکند و آیه
 ثانی نشان میدهد که ولایت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 مانند ولایت خدا و رسول است و چنانچه از برای ایشان
 کمال اولویت هست تصرف در امور کافه مردم و اطاعت
 و فرمان برداری ایشان بر عامه مخلوقات لازم است
 همچوین از برای امیر المؤمنین صلوات الله علیه ثابت
 است و بعضی از محققین که غطاء ضلالت و غشام
 عواید دین بصیرت ایشان پوشیده و از معانی و ادک
 حق محروم ماندند انداخته اند و چندی کرده اند یکی آنکه لفظ
 ولی بمعنی محب و ناصر آمده است شاید در اینجا مراد یکی
 از این دو باشد و اگر معنی اولی تصرف باشد و مقتضای
 سابق و آیه لاحق خواهد داشت چه این لفظ و آیه سابق

اجماع بر این است
 ثابت است

و تحت مؤمنان نسبت یکدیگر معلوم است و حضرت
نصرتی است که در نماز و محال کوع تصدیق است
از معنی است و کسی بگفته است که تصدیق در محال است
و کوع از مترابطا بر ما است و بدون آن ایمان حاصل نمیشود
با آنکه از ملا حظة لغت معلوم میشود که اصل در معنی
لفظ و لا ولی نصرت است و باقی معانی از فروغ آفتاب آن
را جمع میشود و اینها اسناد و لایب و دایه بخود و بر دست
صلی الله علیه و آله دلیل واضح است بر اینکه مراد معنی است
بصرف است چه معنی ولایت خدا و رسول است و بر غایت
که تحت یا نصرت باشد لازم است که از احمل کنیم بر فردی
از آن که مختص خدا و رسول و امام است تا حاضر جمیع ملته
و برین تقدیر نیز مطلوب حاصل میشود و آنچه گفته شد آنکه
مناسبت و موافقت با آیه سابق و لاحق ندارد بعبادت
عجب است چنانچه در آیه و در شان حضرت امیر المؤمنین علی

الله علیه و آله نماز شده است و سابق و لاحق بر مناسبت
است چون ضرورت باشد با آنکه با اتفاق کل نظم قرآن
ترتیب نزول و برین نظم و ترتیب فعل بعضی محال است
و این آیه و لیکنم الله منفرد مانده شده و بر تقدیر شکیم
مناسبت میان آیات امری است سخنان و با اتفاق واجب
نسبت بر هر کدام دلیل قائم باشد بر اینکه مراد از لفظ و لا
معنی ولی نصرت است حمل بر این واجب بود و بخود و بر دست
مناسبت مانع این حمل نمیشود باشد با آنکه فاصله
میان آیه سابق و این آیه چهار آیه است و با این فاصله
مناسبت در کار نیست و آیه بعد متضمن وعد است از
برای کسی که نمیشکند بایده ولایت خدا و رسول صلی الله علیه
و آله و امیر المؤمنین صلوات الله علیه یا نصرت ایشان
که و لا یأمر الله بایده و بر دست غایت مناسبت است و اگر
لفظ و لا در معنی ولی نصرت استعمال باشد مراد از لفظ

موسولان حضرت باشد بآیه فیک که متصل است بابرام
مناسبت خواهد داشت زیرا که آن در شان حضور نامبر
المؤمنین سالوات الله علیه تازل شده است چنانچه بجزای
آن خواهد آمد و چون عزیز و میر آنکه اطلاق لغظ
جمع در استعمال عرب بر واحد شایع است و در قرآن بسیار
واقع شده است و چون ثابت شد که مراد از آن لغظ حضرت
امیر المؤمنین است چنانچه در تفسیر انفاق منوره یاد این
اعتراف می شود و بنده و چنانچه در کثرت معلوم میشود
ممکن است که جمیع آثار باشد باینکه باید هر مؤمنی
چیز باشد در شفقت بسکین و اهلنا و در تصدق حق
در نماز که محل خشوع و توجه است بعد از آنکه آن فوت
نشود یا آنکه آثار باشد باینکه امامت را بر استحقاق
بکسی نبندیم بلکه بواسطه استحقاق و رعایت بختی است
و شفقت و رعایت نسبت بسا کبر رعیت و توحید بطاعت

و عبارت می دهیم و هر که بر این دعوات اولاد است ملایم
و بعضا از طریق اهل بیت صلوات الله علیه منظور
شده است که تصدق بخاتم دعوات کون از هر یک از ده
اشی عشر صلوات الله علیه واقع شدن است چنانچه کلینی
رحمه الله در کتاب کافی روایت کرده است پس بیعت جمع بر
ظاهر خود خواهد بود وجه دیگر بخاطر از حر و نه سبب
آنرا در کتاب تعیین ذکر کرده و ملخص آنست که جمع معروف
بالفدولام و چیزی که مثل آنست چون جمع اسم موسولان
برای استغراق افراد است بمعنی کل فرد فرد چنانچه فاسل مقادیر
آنرا در کتاب مطول بیان کرده و دعوی انفاق ائمه تعبیر
و اصول و عربیت بآن منوره و چون عزیر در آیه قصص
است بر موصوف مسند الیه که مؤخر و مسند المقدم
داشته اند مثل ما قایم الان بیدار معنی کلام اینست که
نیست امام و ولی شما مگر هر مؤمنی که اقامت صلوة و اقامه

با خضوع و خشوع در عبادت ندارد و موجب الثفات
المختصين بغير خدايت است چه صدق نیز از جمله عباد
است و با تمام منافات ندارد و از توجه بجناب حق تعالی
مانع نیست بلکه موجب مزید تقرب است و فعل کثیر
بودن باطل است چه آنکه کثرتی میتواند که کثاده باشد
و بیرون کردن آن به سهولت حاصل شود و مثل اینقدر فعل
در عرف فعل کثیر نمیکویند با آنکه بیرون کردن خاتم از
سابل واقع شد چنانچه از روایت ثعلبی مفهوم میشود
و ایضا چون معلوم شد که این فعل از آنحضرت صادر شد
است و خدای تعالی در مدح او این آیه را نازل گردانیده پس
پس این اعتراض نیز بر خدای تعالی باشد که او مستحق مدح نبوده
تو چه مدح کردی و جواب اعتراض پنجم آنکه خلافت حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه اگر چه بعد از رحلت پیغمبر
صلی الله علیه و آله بود اما در حال حیات آن حضرت نیز اول

ولایت تصرف در امور مسلمانان بود لیکن باذن پیغمبر
صلی الله علیه و آله تصرف مینمود چنانچه در احادیث
بسیار از طریق خاصه و عامه اطلاق لفظ امیر المؤمنین
و امام المتقین و امام الاولیاء و امام من اطاع الله و اولی
الناس بالناس بر آنحضرت شده است و در بعض اخبار
مذکور است که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله او را امیر
المؤمنین موسوم ساخت سؤال فرمود که این اسم از برای من
در حیث شما هست پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بلی
در حیث من تو امیر مؤمنانی و بر تقدیر تسلیم چون وقت
تعیین و بیان منحصر بود در زمان رسول صلی الله علیه
و آله چه بعد از آنحضرت و حی منقطع میشد جائز است
که خدایت علی بفرماید که ولی و امام شما اوست یعنی در زمان
که با امام و ولی محتاج باشید یا مراد از ولی کسی است که
شان او ولایت و امامت است و قرینه از برای این اعتبار آن

مقام و حال می تواند بود و امر دین سهل است و جواب عناض
شمر بر کسی که اندک و فوفی و معرفتی با سلوک کلام داشته
باشد ظاهر و واضح است چه هرگاه کسی بگوید یفعل فلا
کذا و هو ضاحک و فایم و فاعد بغیر از معنی حالت چهره
دیگر مبنا در و مفهوم نمیشود و همچنین مبنا در از رکوع
معنی خودش است و معنی خضوع و خشوع در اطلاق شرعی
مبنا در نمیشود پس حمل کردن بر آن بی دلیل جایز نباشد و
ایضا معلوم شد که باجماع این آیه در وقت تصدیق انحضرت
در حالت رکوع نازل شد پس این احتمال را محالی نخواهد بود
و شناعت امثال این تشکیکات بر کسی که اندک شعوری
و بصیرتی دارد ظاهر و لایح است و عناض هفتم از غرایب
چه هرگاه ثابت شد که آیه شریفه در شان حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه نازل شد و مراد از لفظ
الذین آمنوا انحضرت است و منطوق آیه حصر و لایث و

امامت است در خدا بیعتا و رسول و انحضرت انتفاء اماتا
دیگران ثابت میشود و این بسیار ظاهر است و از جمله
دلائل امامت انحضرت از قرآن آیه اطيعوا الله و اطيعوا
الرسل و اولی الامر منکم است برای آنکه مراد از اولی
الامر حضرت امیر المؤمنین و اولاد معصومین است
صلوات الله علیهم و دلیل بر این آنکه غیر ایشان با اتفاق
معصوم نیستند و خدای تعالی امر با طاعت غیر معصوم
نمیکند برای آنکه فیج است و ایضا اگر معصوم نباشد
لازم آید که اطاعت و مخالفت اولی الامر و واجب باشد
چه در معصیت مخالفت کردن واجب باشد پس اگر ائمه
معصومین صلوات الله علیهم مراد نباشد لازم آید
که خدای تعالی امر فرموده باشد با طاعت جماعتی که
در خارج وجود ندارند و همچنین آیه و کونوا مع الصالحین
دلیل است بر امامت ایشان زیرا که خدای تعالی امر فرمود

و راویان این نصوص امامیه در کثرت عدد در هر
طبقه از طبقات و زمانی از آن منتهی با تفرق و انتشار ایشان
در بلاد و مصار و عدم اجتماع ایشان در مکانی از آنکه
بحدی بوده و هستند که هیچ عاقلی تجویز نمیکند اتفاق
و توافق ایشان بر کذب و اختلاف مانند علمی که حاصل است
بوجود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و دعوی نبوت
او و بودن قرآن معجزه او و سایر ضروریات چه هر که تتبع
و تصانیف علمای امامیه میکند و بر کثرت علمای او
و مصنفین ایشان در جمیع آن منتهی و امکانه متبااعد و
میشود و علم یقینی بهم میرسد بتحقیق این نصوص بحیثی
که عدم آن در نظرش ممسح خواهد بود و آنچه مخالفین گفته
اند که اگر رضی متواتر میبود میبایست که ما را علم بآن حاصل
شود باطل است زیرا که اگر ایشان تتبع کتب و رواة نافعین
مصنفین شیعه میکردند و بر کثرت و انتشار ایشان در

بلدان و مصار و نواحی و مطالع میکردند ایشان را
علم قطعی حاصل میشد بآنکه در حصول علم از جهة توان
اخبار شرط است که ذهن سامعین از اعتقاد و جزم بنقض
خبر خالی نباشد و الا فاده علم نخواهد کرد مانند جمیع مثل
نظریه برهائیه پس طریق استبصار و طلب حق در مشاهد
این امور آنست که طالب خود را محلی بطبع و منشاوی النسب
میان طرفین گرداند چنانچه اگر نقیض مذهب و اعتقاد او
که در آن طریق تعصب و عناد پیموده و از اسلاف و آبا
و اجداد و اقوام و عشایر صراحت و تصلب بر آن طریقه دانسته
است بر او ظاهر شود بلا تا مثل و توقف و تعصب انقیاد و
از عان خو کند تا بعد از ملاحظه نصوص مذکوره و احوال
رواة و نافعین و تتبع کتب و مصنفات محدثین و علمای
این مذهب و در علم قطعی حاصل شود و قول ایشان بینه
قول یهود و نصاری است در انکار معجزات رسول صلی الله

عليه وآله که اگر معجزات او متواتر میبود میبایست مآرا
علمیان حاصل شود و کافه مردم در معرفت آن متساوی
باشند و آنچه گفته اند که اگر نضی میبود میبایست که آن
صحابه خلاف آن واقع نشود و همه اتفاق کنند بر عمل بمقتضا
آن نضر و ایضا حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
طلب حق خود مینمود و با ایشان طریق منازعه و مجادله
می پیمود چنانچه در عهد خود با مغویه نمود و حال آنکه آنحضرت
در کمال شجاعت و تهور بود و بنی هاشم و اجداد اصحاب با او
بودند و حضرت فاطمه زهرا با علو منزلت و رفعت مکان
زوج او و حسنین صلوات الله علیهم آ که در وسط رسول
و سید جوانان اهل بهشت اند فرزندان او بودند و عبا
با کمال فدای او و می گفت دست بدن نا با تو بیعت کنم پس
مردم گویند که عم رسول صلی الله علیه و آله بیعت کرد
با پسر عم او و در کسر در امر تو اختلاف نکند و وزیر یا شجاعتر

نیز با آنحضرت میبود و شمشیر بر روی ایشان کشید و
میگفت بخلاف ابوبکر راضی نیستم و ابوسفیان میگفت
ای اولاد عبد مناف ای اراضی شدید باینکه نبی بر شما
والی و حاکم باشد و الله که پر کرم و دیر از سوره و پیاده
و انصار تمام ایشان امامت ابوبکر را گراشت داشتند
و سعد بن عبادیه که رئیس ایشان و از اکابر خرج بود
و پسرش قیس بن سعد با ابوبکر اصلا بیعت نکردند پس
چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با وجود
این امور منازعه و مجادله ننمود معلوم میشود که آن
حضرت بخلافت و امامت ابوبکر راضی بوده و نضی بر
خلافت او از رسول صلی الله علیه و آله واقع نشد است جواب
از سخن اول آنکه عدم اتفاق صحابه و مخالفت ایشان
دلیل نمیشود بر انتفاء نضی چه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله در عبادات از صلوة و صوم و حج و مقدمات صلوة

ریاست نمی پرداختند استبعاد را محالی نخواهد بود و با قطع
نظر از اینها جماعتی که در قصد مخالفت برض و ابطال امت
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در آمدند معصوم
بودند بلا خلاف اما مثل آن از ایشان ممنوع نباشد و کل
امت نبودند ناخطا برایشان جایز نباشد پس فعل ایشان
با ثبوت نص منافاتی نخواهد داشت چه اگر صد کس با
دو صد کس یا هزار کس از فتاوی غیر فتاوی اتفاق نماید
مثلا بر شرب خمر و استحلال آن بجز در این اشیا میدان شراب
مباح نمیشود و اتفاق مذکور دلیل بر عدم نص تحریم
شراب نمیشود و ایضا اگر نص رسول صلی الله علیه و آله
مانع مخالفت اصحاب میبود میبایست که در رجاء انحصار
بطریق اولی مانع باشد و امثال امر او را فرض عین دانسته
نجا و ننمایند و حال آنکه هنگامی که دوات و کاغذ طلب
نا از برای ایشان چنانچه نویسد که بعد از او کمره نشوند

مخالفت نمودند و چون اسامه بن زید را امیر لشکر گردانید
و ابوبکر و عمر و عثمان و جمعی را از صحابه مامور گردانید که
مطیع و منفاد او باشند و مبالغه بسیار در تحقیر آن
جیش میفرمود و مکرر لعنت میکرد کسی را که تخلف کند
ازین لشکر میبایست که مخالفت نکند و برای اغراض
فاسد خود تمرین نمایند و بسبب بیعت میشود فسادها
احداث نکنند که نافی امت نتیجه آن باقی باشد و ایضا
انچه در اعم سالفه واقع شده است بمقتضای حدیث
مشهور که عامه و خاصه روایت کرده اند در این امت نیز
واقع میشود حَدَّثَنَا النَّعْلُ بِالْغُلَّ وَ لَازِمَتْ مُوسَى عَلَيْهِ
السَّلَامُ مخالفت هرون بعد از غیبت موسی علیه السلام
واقع شد و نص موسی بر وجوب اتباع هرون و خلافت
او مانع مخالفت قوم نشد با آنکه اکثر ایشان هرون را
دوست میداشتند و بجان محبت او بودند بخلاف این

و از لعنت رسول
احتراز نمایند

ریاست نمی پرداختند استبعاد را محالی نخواهد بود و با قطع
نظر از اینها جماعتی که در جسد مخالفت برض و ابطال امت
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در آمدند معصوم
نبودند ببلای خلافت مانند آن از ایشان ممنوع نباشد و کل
امت نبودند ناخطا برایشان جایز نباشد پس فعل الثانی
با ثبوت نص منافاتی نخواهد داشت چه اگر صد کس یا
دویست کس یا هزار کس از فتاوی یا غیر فتاوی اتفاق نمایند
مثلا بر شرب خمر و استحلال آن بجز در این اشیا میدان شراب
مباح نمیشود و اتفاق مذکور دلیل بر عدم نص تحریم
شراب نمیشود و ایضا اگر نص رسول صلی الله علیه و آله
مانع مخالفت اصحاب میبود میبایست که در رجاء انحصار
بطریق اولی مانع باشد و امثال امر او را فرض عین دانسته
نجا و زینما نبند و حال آنکه هنگامی که دوات و کاغذ طلبید
نا از برای ایشان چیزی نویسد که بعد از او کمره نشوند

مخالفت نمودند و چون اسامه بن زید امیر لشکر گردانید
و ابوبکر و عمر و عثمان و جمعی را از صحابه مامور گردانید که
مطیع و منفاد او باشند و سبب لغت بسیار در تحمیل آن
جیش میفرمود و مکرر لعنت میکرد کسی را که تخلف کند
ازین لشکر میبایست که مخالفت نکند و برای اغراض
فاسد خود تمرین نمایند و بسبب بیعت میشود فسادها
احداث نکنند که ثاقباست نتیجه آن باقی باشد و ایضا
انچه در اعم سالفره واقع شده است بمقتضای حدیث
مشهور که عامه و خاصه روایت کرده اند در این امت نیز
واقع میشود حدو النعل بالنعل و از امت موسی علیه
السلام مخالفت هرون بعد از غیبت موسی علیه السلام
واقع شد و نص موسی بر وجوب اتباع هرون و خلافت
او مانع مخالفت قوم فشد با آنکه اکثر ایشان هرون را
دوست میداشتند و بجان محبت او بودند بخلاف این

و از لعنت رسول
احتراز نمایند

وی کند و گفته که از مصالح تغییر و تبدیل آن بود که
خاطر اکثر صحابه از علی علیه السلام گران بود و با طبع از
انجذاب نفاری داشتند بنا بر آنکه کم بود از صحابه کسی
که علی علیه السلام پدید و برادر و عمام و احوال و اقوام و عشا
او را نگشته باشد و نیز تصلب آنحضرت در دین و در
اجرای او امر و نواهی الهی و عدم مداهنه او در حد و خدا
و تنقید احکام او معلوم همه بود و هیچ کس نیست که
مداهنه و مساهله درین امور مرغوب و مطلوب
او نباشد و جماعتی را که غرض دیگر نبود الا فلان غرض
موجب آنها و در اظهار حق و تقا فلان می شد و
نیز وصیت و نص موجب آن بود که امامت مخصوص جماعتی
محکوم باشد و این معنی موافق طبع مردم نبود چه میخواستند
امامت مانند سلطنت هر کسی و بهر سلسله منتقل ^{ند} شود
شد و غلبه حب جاه و ریاست در طبایع مردم خصوصاً

قبایل عرب معلوم است و مخفی نماند که آنچه گفت است
که تغییر ایشان وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای
مصلحتی بود که انرا میدانستند ازین لازم می آید که ایشان
در آن مصلحت از خدا و رسولش عالم تر باشند و برایشان
ظاهر شده باشد که بر خدا و رسول مخفی بوده است و این
قول محض کفر است و نزدیک باین است آنچه مناخر ایشان
گفته اند که ایشان مجتهد بودند و نبی نیز مجتهد بود و رای
مجتهد می تواند که مخالف رای مجتهد دیگر باشد و بر
کسی که معنی احیاء را فهمیده است فساد این قول پوشید
نیست و بطلان آن از غایت وضوح محتاج بنطویل نیست
و اگر چنین باشد این شریعت اختصاص بخدا و رسول نخواهد
داشت و عمر شریک خدا و رسول خواهد بود در وضع سنت
و قانون شرع و ملت بلکه احتیاج بوجود رسول نخواهد
بود چه هر کس برای خود هر چه خواهد می تواند کرد و از جمله

چیزهایی که رفع استبعاد مذکور میکند احادیث را ندارد
صحابه است که اعظم علماء اهل سنت در کتب حدیث خود
نقل کرده اند مثل بخاری و مسلم و حمیدی که از مشاهیر
محدثین ایشانند و بر احادیث ایشان اعتماد دارند و ملخص
مضمون بعضی از آنها با تقدیر طرق و اختلاف و ادوات فایده
اینها آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که
در قیامت من بر کنار حوض خواهم بود و جماعتی را از اصحاب
من خواهند آورد که مسخوف عذاب الهی باشند و امر فرماید
که ایشان را بدوزخ برند من خواهم گفت خداوند این جماعت
اصحاب منند پس قایلی گوید که تو میدانی که ایشان چه
کرده اند بعد از تو ایشان از اول زمانی که توان ایشان
مفارقت کرده از دین برگشتند و کافر شدند اینست
خلاصه بعضی از آن اخبار و باقی نزدیک است باین و بر
هر عاقلی ظاهر است که دارنداری که از اول زمان مفارقت

پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شد از صحابه نبود مگر اینکه
نصر بر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و غضب
حق او و مانع شدن او از مقامی که خدا و رسول برای او
مقرر فرموده بودند و خدای تعالی دین خود را بآن کامل
گردانیده بود چنانچه در روز غدیر فرمود اليوم اكملت لكم دينكم
وانتم علىكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ديناً و بدانکه
در اول وهله اگر چه خطائی از اکثر صحابه بسبب بیعت
واقع شد لیکن بسیاری از ایشان بعد از ملا خطه نصوح
امامت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بخدمت
آنحضرت منعذ و نادام رجوع کردند چه ایشان را در اول
امر بسبب از حرام خلق و اجتماع جمعی که بظاهر از اخبار
صحابه بودند و بر اقوال و افعال ایشان اعتماد میکردند
شبهه عارض شد که شاید حکم و صیبت آنحضرت منسوخ
شده باشد و مصلحت اسلام در خلاف آن باشد و چون

برطرف شود و شریعت برهم خورد و غرض از ملازمت بنی
عبد مناف تهیج فتنه و آشوب و هلاک و استیصال
مسلمانان بود تا مطلوب او حاصل شود و باطمینان
خاطر کفر و شرک باطنی را اظهار کند و الثقات بقول عبا
نفرمود برای آنکه امر آنحضرت موقوف بر بیعت نبود بلکه
امامت و نصب صریح ثابت و محقق بود و بیعت عبا زیاد
از نظر رسول صلی الله علیه و آله نبود هرگاه مخالفت
نمودند به بیعت عبا سرچه الثقات میکردند با آنکه
آن بیعت سبب تمکین مخالفین میشد در اعتبار اختیار
و بیعت برای انعقاد امامت وجه دوم آنکه منازعه و
مجادله موقوف بود بر وجود انصار و اعوان و چون جماعتی
که با آنحضرت موافقت مینمودند بعد از آنکه بودند و قوت
مقاومت و معارضه با ایشان نداشتند لهذا ترک
مقاومه نمود و آنحضرت اگر چه در کمال شجاعت بود اما لیکن

بمعونت معدودی از اصحاب با بسیاری از قبایل اعراب
چه تواند کرد و درین عجزی و ضعفی آنحضرت لازم نمی آید
و آنحضرت اگر چه بطریق اعجاز میتوانست برایشان غالب
آید لیکن بر اینها و وصیای لازم نیست که بطریق خرق
عادت افنای حکم خود کنند با آنکه مصلحت در افنای
اصحاب و تفریق کلیه نبود و مؤید این وجه است حدیثی که
منقول شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بعد از شرح و بیان و فایدهای که بعد از او واقع میشد
فرمود که یا علی اگر اعوان و انصار از برای خود بیایی با ایشان
مفائله کن و الا صبر کن تا زمانی که بمن برسی در حالتی که
مظلوم باشی و چه سیم آنکه بر حضرت امیر المؤمنین ص
واجب نبود منازعه و محاصره با قوم و طلب حق خود
بصددی حروب و احداث فتنه و آشوب بلکه بر قوم طاعت
و انقیاد او لازم و واجب بود و بر آنحضرت زیاده از این

نبود که امتناع از این امر نمایند و اگر او مانع نشوند متصلا
آن شود چه امر امامت و خلافت منصبی است از خداست
و بر خدا و رسولش تعیین شخصی که قابل آن باشد لازم است
و بر امام واجب است که قبول این منصب کند و در مسأله
اظهارشان خود کند اگر ظاهر نباشد و بر اظهار آن
مفسد منزه نشود و بر رعیت طلب معرفت امام واجب
است و بعد از معرفت و وجدان اطاعت و انقیاد لازم
و چون اظهار و تعریف امام از حضرت خیر الانام صلی الله
علیه و آله بامر الهی بنکرار بصوص بفعل آمدن و انحضرت
تو طین نفس بر تحمل مشاق امامت و دیاست نموده بود
بر عامه خلوص ساریعت و مبارزت با ذعان امامت
او و توجه بخدایت انحضرت و امثال او امر و اطاعت
احکام او واجب بودند و گذاشتن او و مشغول تعیین
خلیفه شدن و مخالفت نص پیغمبر صلی الله علیه و آله

نمودن پس آنچه بر خدا و رسول و امام لازم است بعمل آمدن
دیگر بر امام لازم نباشد که با ایشان محاربه و منازعه
نماید و تقصیر و تفریط از جانب رعیت واقع شدند
از طرف امام و انحضرت از ترک واجب و اهمال آن مفره
و مبتدیان وجه را بعضی فضلا گفته است و این معنی
نیست زیرا که با اقتدار و تمکن چنانچه بر رسول صلی الله
علیه و آله جهاد با کفار واجب بود بر امام نیز واجب
است و اگر مراد است که محاربه و منازعه با عدو انضار
و اعوان لازم نیست این کلام صحیح است لیکن بوجه ثانی
راجع میشود و وجه دیگر نخواهد بود و وجه چهارم
آنکه انحضرت بمقتضای وصیت رسول صلی الله علیه
و آله محاربه نفرمود چنانچه منقول است که با عمر فرمود
اگر وصیت محمد صلی الله علیه و آله سبقت نکرده بود
هر آینه میدانستی که کدام یک از ما و شما مغلوب میشود

الفاظ آن خطبه صریحست در عدم رضای آنحضرت
بجلافت ایشان چنانچه قابل تاویل نیست و عدم بیعت
آنحضرت که فی الجمله مسلم است پیش مخالفین دلیل
واضح است بر کراهت امامت و بطلان آن زیرا که معرفت
امام و تصدیق امامت او در هر وقت واجب است چنانچه
حدیث من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة ^{هله}
دلالت بر آن میکند چه آدمی را مردن در هر وقت جایز است
و از آن ایمر نیست پس معرفت امام در هر وقتی لازم باشد
مبارک این لازم آید که آنحضرت مدتی بر باطل باشد پس
شناختن امام خود و تصدیق نکردن با امامت او و این
باتفاق باطل و حدیث علی مع الحق والحق مع الحق ^{لن یفرقا}
حتی یرد علی الخوض که عامه و خاصه بطرف معذره
روایت کرده اند مکذبات است و از اینجا معلوم میشود که
دعوی اجماع مخالفین بر خلافت ابوبکر باطل و فاسد است

و آنرا برای تلبیس و فریب دادن عوام گفته اند زیرا که اجماعی
که حجت میباشد باتفاق جماعتی که اجماع را حجت میدانند
آنست که جمیع امت بر امری از امور دینان و احداث اتفاق
نمایند و این در خلافت ابوبکر در سقیفه بنی ساعده بی
شبهه واقع شد چه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
که افضل و اجل امت بود درین اتفاق داخل نبود بلکه جمیع
بنی هاشم و بسیاری از اهل مدینه در اقامه و اقامه نبودند
و در سقیفه حاضر نبودند و بعد از آن اتفاق بیعت ایشان
بر آن مطلع شدند و بعضی را خوف و تقیه مانع انکار
میشد و بر تقدیری که اهل مدینه در زمان واحد
اتفاق نموده باشند بر آن اتفاق اعتمادی نخواهد بود
زیرا که ایشان کل امت نبودند و هیچ دلیل ثابت نشده است
که اتفاق بعض امت در فرعی از فروع فقه حجت باشد
چه جای آنکه در اصول دین حجت تواند بود بالا آنکه در حجت

اصل اجماع و شروط آن خلاف بسیار کرده اند چنانچه در
کتاب اصول مذکور است و آن شروط در اتفاق مذکور نبود
و از این جهت است که محققان علما اهل سنت مثل فخر
رازی و قاضی عضد و غیر اینها حجت امامت ابوبکر را
بیعت مدائنه اجماع و بعضی گفته اند که بیعت بیکر
یاد و کسر از برای انقضای امامت کافی است و بطلان این قول
بر هیچ عاقلی مخفی نیست و چگونه بیعت کسی که عدم عصمت
او معلوم و نفاق و کفر باطنی او مجوز و محتمل باشد و شاید
عرض او تخریب دین و هکدم اساس مذهب و ملت باشد
ولا اقل می تواند بود که مقصود او حصول اغراض دنیوی
و وصول بر ریاست و مارت باشد و مصلحت اسلام و
مسلمین منظور او نباشد و ممکن است که از خطای در
رای و تدبیر واقع شده باشد حجت تواند بود بر اهل شرف
و غریب نا انقراض عالم و کافه مردم را تصدیق و انقیاد را

لازم باشد و عمر می گفت چنانچه اولیای او نقل کرده اند
که بیعت ابوبکر را گاه بود و بی ناممل و بیدویه خدای تعالی
مسلمانان از شر آن بیعت نگاه دارد و اگر کسی خواهد که مثل
آن بیعت را بفعل آورد او را بکشد و با جمله بطلان
امثال این ترهات بر کسی که ادنی بهمن از عقل و شعور
داشته باشد بسیار واضح و ظاهر است **مقصود سیم** در
ذکر بعضی نصوص جلیه که در کتاب اهل سنت نیز مذکور
است و ذکر بعضی از کتب و مصنفات ایشان که اشتهار
بر آن نصوص دارد و عرض از ذکر این اخبار را بعدم احتیاج
با آنها بسبب تواتر رضای نزد شیعه است که نا ظاهر
شود که انکار اهل سنت نص جلی را بر امامت آنحضرت
از روی عناد و بغض اهل بیت است از جمله احمد بن حنبل
که از جمله ائمه اربعه ایشانست در مسند خود نقل کرده
است با سناد از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت

عليه اجابت ميفرمودند انگاه پيغمبر صلى الله عليه وآله
فرمود آنست يعنى تو برادر و وزير وولى و وارث و وصى و
خليفه منى بعد از من پس قوم برخاستند و با ابوطالب
گفتند برو و اطاعت پسر خود كن كه او را بر تو امير گردانند
و اين معازلى شافعى و اخطب خوارزمى با سناد خود از
ابوزر غفارى رضى الله عنه روايت کرده اند كه رسول
صلى الله عليه وآله فرمود من ناصب عليا بالخلاف بعد
من هو كافر و قد حارب الله و رسوله و من شك فى علمه فهو
كافر يعنى هر كه با على بعد از من دشمنى ورزد و منازعه
كند در خلافت پس او كافر است و چنانست كه بتحقيق كه
با خدا و رسول محاربه کرده باشد و هر كس شك كند در على
يعنى در خلافت او يا در فضيلتى از فضائل وى پس او كافر است
و محمود طابى در كنى در كتاب نزل السائرين و محمد بن
يوسف كنجى شافعى در كتاب كفاية الطالب و اخطب

خوارزمى در كتاب منافع روايت کرده اند از ابوكلى غفارى
كه گفت رسول صلى الله عليه وآله فرمود كه سنگون
من بعدى فتنه فاذا كان ذلك فالزموا على بن ابى طالب
فانه الفاروق بين الحق و الباطل يعنى زود باشد كه بعد
از من فتنه حادث شود پس هر گاه واقع شود تابع شويد
على بن ابى طالب را و از او مفارقت مكنيد بدستى كه
اوست فرق كنده ميان حق و باطل و در كتاب نزل
السائرين زياده از اينست فرمود فانه اول من برانى و اول
من يصافحنى يوم القيمة و هو الصديق الاكبر و هو فاروق
هذه الامة يفرق بين الحق و الباطل و هو يعسوب المؤمنين
و المال يعسوب المنافقين يعنى بدستى كه او اول كسى است
كه در روز قيامت مرا بر بيند و با من مصافحه كند و او
صديق اكبر است يعنى افضل است از جميع صديقان و او
فاروق اين امت است فرق ميكند ميان حق و باطل و

او پادشاه مؤمنان است و مال دین منافعناست و
حافظ ابو نعیم در کتاب حلیۃ الاولیاء روایت کرده است
که رسول صلی الله علیه و آله خطاب کرد با علی علیه السلام
و فرمود که مرحبا بسید المسلمین و امام المتقین مرحبا
بسید مسلمانان و امام و پیشوای پرهیزکاران و ابو نعیم
در حلیۃ و خطب خوارزمی در مناقب روایت کرده اند
از انس بن مالک که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
بعد از آنکه آب از جهت وضو طلبید و بعد از وضو
دو رکعت نماز گذارد با انرا اول من یدخل علیک من هذا
الباب امیر المؤمنین و سید المسلمین و فایده الغر المحجلین
و خاتم الوصیین قال انس قلت اللهم اجعله رجلا من الانضا
و کتمته از جاء علی صلوات الله علیه و آله فقال من هذا
یا انس قلت علی فقام مستبشرا فاعتقه ثم جعل یمسح عرق
و وجهه بوجهه و عرق وجهه علی علیه السلام بوجهه فقال

علی علیه السلام یا رسول الله را ینک صنعت بی ما صنعت
قبل و انت تؤدی عینی و تسهمهم صونی و بین لهم ما اختلفوا
فیه من بعدی ای انس اول کسی که بر تو داخل میشود ازین
در پادشاه مؤمنان و سید مسلمانان و پیشوای سفید
رویان و سفید دست و پایان یعنی مؤمنان که در دنیا
و ضومیسازند و در قیامت روها و دستها و پایهای
ایشان لامع و روشن است و آخرین اوصیا است یعنی
اوصیای پیغمبران انس گفت من دعا کردم و کفتم خداوند
این شخص را مردی گردان از انصار یعنی چنان کن که مردی
از انصار بیاید تا این فخر و شرف از برای ایشان باشد
و این دعا را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پنهان
کردم تا گاه علی بن ابی طالب صلوات الله علیه آمد و
بیرون در ایستاد رسول صلی الله علیه و آله پرسید که
کیست اینکه آمد است کفتم علی علیه السلام پس رسول

قال و ما یمنعنی

الوصيتين واولي الناس بالنبين اذ طلع على بن ابي طالب
عليه السلام فقال رسول الله صلى الله عليه وآله
اللَّهُمَّ وَالِ اللَّهُمَّ وَالِ اللَّهُمَّ وَالِ اللَّهُمَّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ بِمِصْبَحِ الْعَرْقِ مِنْ جِبْهَتِهِ وَبِمِصْبَحِ وَجْهِهِ عَلَى بَنِي
أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبِمِصْبَحِ الْعَرْقِ مِنْ وَجْهِهِ عَلَى وَمِصْبَحِ
وَجْهِهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ نَزَلَ فِيَّ شَيْءٌ قَالَ مَا تَرْضَى
أَنْ تَكُونَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى لَا أَنَا بَنِي بَعْدَكَ
أَنْتَ أَخِي وَوَزِيرِي وَخَيْرُ مَنْ خَلْفَ بَعْدِي تَقْضِي دِينِي وَ
تُخْرِجُ مَوْعِدِي وَتُبَيِّنُ لِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ بَعْدِي وَتُعَلِّمُ
مَنْ نَأْوَى إِلَيْكَ الْقُرْآنَ مَا لَمْ يُعَلِّمُوا وَتُجَاهِدُ مَعَهُمْ عَلَى النَّأْوَى كَمَا
جَاهَدْتَهُمْ عَلَى النَّزِيلِ أَنْزَلَ بِنَا لَكَ كَقَوْلِي نَزَلَ رَسُولُ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بُوَدِمَ أَخْبَرْتُ فَرَمُودَ فِي سَاعَتِ
دَاخِلٍ يَبْشُرُ سَيِّدَ مُسْلِمَانٍ وَامِيرَ مُؤْمِنَانِ وَبَهْتَرِينَ

أَوْصِيَاءَ بَغْمِيَّانِ وَسَيِّدَيْنِ مَرْدَمَانِ بِبَغْمِيَّانِ نَكَاهِ
حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ دَاخِلٌ شَدِيدٍ
رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْزَلَ بِنَا لَكَ كَقَوْلِي نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ
أَوْزَادُ دُورِ دَارِيَا نَضْرِبُهُ أَوْزَادُ يَاهِرِكُمْ رَاكِبُهُ أَوْزَادُ دُورِ
دَارِ دِيَا نَضْرِبُهُ دَهْدِيسُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزَلَ رَسُولُ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَشَتْ وَأَخْبَرْتُ عَرَقَ زَنْبِشَانِي
خُودِ بَرْمِيدِ شَدْتُ وَبَرْدِي عَلَى بَنِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِ مِمَّا لَيْدُ وَبَارِ عَرَقَ زَنْبِشَانِي عَلَى بَنِي طَالِبٍ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بَرْمِيدِ شَدْتُ وَدُورِ خُودِ رَابَانِ مَعَ
مِينَمُودِ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بَرْمِيدِ
كَمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا خَيْرَ دَرَبِشَانِ مَنْ نَزَلَ شَدْتُ
فَرَمُودِ يَا رَاضِي نَيْسِي كَمَا بَاشِي تَوَازُ مِنْ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ أَنْ
مُوسَى لَا أَنَا كَمَا بَعْدَازِ مِنْ بَغْمِيَّانِ بَنِي وَكَرْمِ تَوَازُ مِينَمُودِ
تَوَازُ دُورِ وَزِيرِ مَنِي وَبَهْتَرِينَ كَمَا بَعْدَازِ خُودِ مَكَدَا

فما يمكن دين مرا ووعدها من انجاز ميكني يعني بوقوع
مي آوري وبيان ميكني از براي امت من چيزي را كه ايشان در
آن اختلاف كنند و تعليم ميكني ايشان را از ناويل قرآن انچه
آمرانند و با ايشان جهاد ميكني بر ناويل قرآن چنانكه
من جهاد كردم بر تنزيل قرآن و ابن مردويه در كتاب مناقب
خود از ابن عباس روايت كرده كه دخل علي عليه رسول الله
صلى الله عليه وآله وعند عايشة و جلس بين رسول
الله صلى الله عليه وآله وبين عايشة فقال ما كان لك
مجلس غير فخذى ف ضرب رسول الله صلى الله عليه وآله
على ظهرها وقال مئة لا تؤذي في اخي فانه امير المؤمنين
وسيد المسلمين و فابدا الغر المحجلين يوم القيمة على الصراط
في دخل ولياء الجنة ويدخل عدوه النار مضمون
انت كه حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه بر رسول
خدا صلى الله عليه وآله داخل شد و عايشة نزل آنحضرت

يَعْدُهُ

بود حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه بيان رسول
صلى الله عليه وآله و عايشة نشست پير عايشة گفت
ايا براي نشستن توجباتي نبود بغير از دانستن رسول صلى الله
عليه وآله دست خود را بر پشت آن ملعونه زد و فرمود
بس كن و مرا من نجان بسبب ايداء برادر من بددستي كه او
امير مؤمنان و سيد مسلمانان و پيشواي غر محجلين
است در روز قيامت بر صراط مي نشيند و آن پاي است
كه بر روي دوزخ بسنه اند پس دوستان خود را داخل
بهشت و دشمنان خود را داخل دوزخ ميگردانند و خطب
خوارزمي در كتاب مناقب روايت كرده است باسناد
از حضرت رسول صلى الله عليه وآله كه فرمود لما اُسرني
بي الى السماء ثم من السماء الى السدة المنتهى و قفْتُ
بين يدي ربّي عز وجل فقال لي يا محمد فلك لييك وسعديك
قال فذبلون خلفي فاتهم راي اطوع لك قال فلك ربي عليا

وینست این فضیلت برای هیچکس بعد از وی یا محمد علی
رایت هدایت است و امام هر کس که اطاعت کند مرا و
اوست کلمه که لازم گردانیده ام آنرا بر متقیان مانند
کلمه توحید که ایمان بدون آن حاصل نمیشود هر که او را
دوست دارد تحقیق مراد دوست داشتنه باشد و هر که
دشمنی کرده باشد با او دشمنی کرده باشد با من یا محمد ویرا
باین خبر بشنارند رسول صلی الله علیه و آله فرمود
گفتم خداوند ویرا بشنارند دائم او گفت من بند خدایم
و در قبضه قدرت او اکر مرا عقوبت کند بسبب گناهان
من باشد و او هیچ ظلم نکرده باشد و اکر تمام کند از برای
من آنچه وعده فرموده است و خداوند و مولای منست
پس گفتم خدا یاد دل و را از زنک ادناس بشریت جلاده و یمانرا
سبب اریاح و انبساط او گردان فرمود بدستی که چنین
کردم ولیکن او را مخصوص میکردم ببلای که مخصوص

نکرد اینده ام بآن هیچکس را از دوستان خود گفتم پروردگار
من علی برادر و انیس منست این بلاد از او بگردان فرمود
که در علم من سابق شدن که او مبغی و منخر است و اگر
علی نمیشود شناخته نمیشد مخصوصان من و دوستان
من و دوستان پیغمبران من و این مرد و پیه با سناد خود از
ابو سعید خدی از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت
کرده است که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید
و گفتم لکل نبی وصی فمن وصیتک فکنت عتی فلما کان
بعدا زانی فقال یا سلمان فاسرعت الیک و فلت لیبد
قال تعالم من وصی موسی فلت نعم یوشع بن نون قال لم فلت
لا تراه اعلیهم یومئذ قال فان وصیتی و موضع سری و خیر
من خلف بعدی یخیر موعدی و یقضی دینی علی بن ابی طالب
یعنی از برای هر پیغمبری وصی و فایم مقامی هست پس وصی
تو کیست آنحضرت جواب فرمود بعد از منانی مرادید

فرمود یا سلمان گفت لبیک فرمود که میدانی که وصی من
علیه السلام که بود گفت یوشع بن نون فرمود که چرا یوشع را
وصی خود گردانید گفت برای آنکه در آنوقت عالمترین امت
موسی بود فرمود که بدستی که وصی و قائم مقام من
و محل اسرار من و بهترین کسانی که وامیکند از من بعد از
خود که بجای آورده و عهد مرا و قضا کنند دین مرا علی بن
ابیطالب است و این حدیث دلیل است بر اینکه وصی
و قائم مقام پیغمبر میباشد که اعلم امت او باشد و آنکه
علی بن ابیطالب صلوات الله علیه اعلم این امت است
و ایضا در مناقب ابن مردویه روایت کرده شده است
از انس بن مالک از سلمان رضی الله تعالی عنه که گفت
فلک یا رسول الله عمن ناخذ بعهدک و بمن شوق لفک
عنی حتی سالت عشر ائمة لیا سلمان ان وصی و خلیفتی
و وزیر و خیر من اخلفه بعدی علی بن ابیطالب صلوات

الله علیه یودی عنی و یخیر موعدی یعنی خدمت رسول
صلی الله علیه و اله عرض کردم که یا رسول الله بعد از تو
از که اخذ کنیم احکام دین خود را و بر قول که اعناد کنیم
جواب نفرمود تا آنکه ده بار سؤال کردم پس فرمود یا سلمان
بدستی که وصی و خلیفه من و وزیر و بهترین کسانی
که بعد از خود میکند از من علی بن ابیطالب است که از من
ادامیکند احکام شرع الهی را و ب مردم می رسانند و امر
را و بجای می آورد و عهد مرا و در مناقب خطیب
با سناد از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست
که رسول صلی الله علیه و اله فرمود تا فی جبرئیل و قد
نشر جناحیه فاذا فی حدیثا مکتوب لا اله الا الله محمد
النبی و مکتوب علی الاخر لا اله الا الله علی الوصی یعنی آمد
مراجبرئیل و هر دو بال خود را گشاده بودند پس دیدم که در
یکبال او نوشته شده بود لا اله الا الله محمد النبی و در

بلی نو پروردگار منانی فرمود من رب شما ام و محمد پیغمبر شما
و علی امیر شما است و این مردویه در منافع از برید روایت
کرده است که گفت امرنا رسول الله صلی الله علیه و آله ان
نسلم علی علی بن ابی امیر المؤمنین رسول خدا صلی الله علیه
و آله ما را امر فرمود که سلام کنیم بر علی علیه السلام و
گوئیم السلام علیک یا امیر المؤمنین و ایضا در منافع
این مردویه از سال غلام امیر المؤمنین علیه السلام
منقول است که گفت همراه آنحضرت بودم در زمینی که ملک
وی بود و آن زمین را حرت و شخم میکرد ابو بکر و عمر در آمدند
و گفتند السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته
پس کسی از ایشان پرسید که شما در حیات رسول صلی الله
علیه و آله باین وجه سلام برو میکردید و او را امیر المؤمنین
میخواندید عمر گفت هو امرنا بذلك یعنی رسول صلی الله علیه
و آله ما را امر فرمود باین و گفت سلام کنید بر او یا امیر المؤمنین

و در کتاب کفایه الطالب از ابو زر غفاری رضی الله تعالی
عنه روایت کرده شده است که گفت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود یرد علی الخوض رایة علی امیر المؤمنین و امنا
الغیر المجملین فاقوموا خذید فی بیض و وجه و وجوه
اصحابه یعنی وارد میشود بر حوض کوثر رایت و علم امیر
المؤمنین و پیشوای غیر مجملین پس بر میخیزد و دست او را
میگیرد پس سفید خواهد بود یا سفید میشود روی او
و رویهای اصحاب و پیروان او و اخطب خوارزمی در کتاب
منافع خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول
صلی الله علیه و آله فرمود هذا علی بن ابی طالب الحجة من
الحجی و دمه من دمی و هو منی بمنزلة هارون من موسی الا انه
لا نبی بعدی و قال یا ام سلمة اسمعی و اشهدی هذا علی
امیر المؤمنین و سید المسلمین و عبیه علی و ابای الذی
اوتی منه اخی فی الدنیا و اخذنی فی الآخرة و معی فی

التَّائِمُ الْأَعْلَى بِعَنْ بِنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ اسْتَكُوْشَتْ أَوْ
أَزْكَوْشَتْ مِنْ وَخُونٍ وَأَزْخُونٍ مِنْ اسْتِ وَأَوَازٍ مِنْ بَمَنْزَلَةٍ
هَرَوْنَتْ أَوْ مَوْسَى لَا أَنْكَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْ بَغْمِ بَعْزٍ نَيْسَتْ
وَحَطَابٍ مَمُودٍ بِأَمْسَلَةٍ كَمَا أَيْ مَسْلَمَةٍ بِشَنُوكِ وَأَشْرَ
أَيْسَكِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ مُؤْمِنَانِ وَسَيِّدِ مُسْلِمَانِ
وَمَحَلِّ عِلْمٍ وَحَكَمَتِ مَنْسَكٍ وَدَرَّاسَتِ أَوْ بَرَّاسَتِ مِنْ كَمَا مَدِينَةٍ
عِلْمٍ كَمَا أَرَانِ دَرِ مَرْدَمَانِ بِمَنْ مِيرِ سِنْدِ وَأَزْ عِلْمٍ مِنْ بَهْرَةٍ
مِيرِ نَدِ بَرَّاسَتِ دَرِ دِيْنَا وَدَوَسَتْ مَنْسَكِ دَرِ آخِرَتِ
وَبَا مِنْ خَوَاهِدِ بُوْدِ دَرِ أَعْلَى دَرَجَاتِ بَهْشَتِ وَأَخْطَبِ خَوْدِ
دَرِ مَنَاقِبِ خَوْدِ آوَرْدَةِ اسْتِ كَمَا زَيْدِ بِنْ صَوْحَانِ زَادِ رُوزِ
جَمَلِ دَرِ حَرْبِ عَايِشَةَ مَجْرُوحِ كَرْدَةِ بُوْدَنْدِ وَدَرِ مَعْرَكَةِ
بِحَالَتِ نَزْعِ افْتَادَةِ بُوْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ
تَزَادِ أَوْ مَدْنِ بَدِ كَفَتْ رَحِمَتُكَ اللَّهُ وَاللَّهُ مَا عَرَفْتُكَ إِلَّا بِاللَّهِ
عَالِيًا وَبَايَا نَهْ عَارِفًا وَاللَّهُ مَا أَفَاقْتُكَ مَعَكَ مِنْ جَهْلٍ وَكَفَى

سَمِعْتُ خَدِيجَةَ الْبَاهِيَّةَ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَالْآلَةِ يَقُولُ عَلِيُّ أَمِيرِ الْبَرَّةِ وَفَائِلُ الْفَخْرَةِ مَنْصُورٌ مِنْ نَصْرِهِ
مَخْذُولٌ مِنْ خَذَلِهِ إِلَّا وَلَانَ الْحَقُّ مَعَهُ يَتَّبِعُهُ الْأَفْيَلُ
بِعَنَى بِحَقِّ خَدَائِي كَمَا مِنْ تَرَانِشِنَا خَتَمِ مَكْرَعَالِمْ بِخَدَاوَعَارِ
بَايَاتِ خَدَاوِ بِحَقِّ خَدَا كَمَا دَرِ خَدَمَتِ تَوْجِهَادِ نَكْرَمِ أَوْ
رُوزِ جَهْلٍ وَنَدَانِ تَنْ فِدَوِ مَرْبِيَةِ تَوَلِيكَ شَنِدِمِ
أَوْ حَذِيفَةِ كَمَا أَوْ كَفْتُ شَنِدِمِ أَوْ رَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَالْآلَةِ كَمَا مِيفَرِ مَوْدِ عَلِيٍّ أَمِيرِ نِيكَوْكَارَانِ اسْتِ وَكَشَنَدِ فَاجِرِ
وَبَدِ كَرْدَارَانِ نَضْرَتِ كَرْدَةِ شَدَةِ اسْتِ أَزْ جَانِبِ خَدَايَتِ
هَرَكَةِ أَوْ رَانِ نَضْرَتِ كَرْدِ وَبِخَذُولِ اسْتِ هَرَكَةِ تَرْكِ نَضْرَتِ
أَوْ كَرْدِ وَبَدِ دَسْتِي كَمَا حَقُّ بَا أَوْ سَتْ وَنَابِعِ أَوْ سَتْ وَزَا وَ
جَدَا نَمِيشُودِ بِسِ بِيْجَانِ وَتَوْجِهَةِ كِنْدِ وَبَا أَوْ مِيسَلِ كِنْدِ بِهَرِ
جَانِبِ كَمَا أَوْ مِيسَلِ كِنْدِ وَدَرِ كِتَابِ كِفَايَةِ الطَّالِبِ وَارْبَعِينَ
حَافِظِ أَبُو نَعِيمٍ وَكِتَابِ أَخْطَبِ خَوَارِزْمِيِّ وَكِتَابِ وَسِيلَةِ

هذه الامة وهما ابناك ومنا مهدى هذه الامة الذي
يصلى خلفه عيسى ثم ضرب على منكب الحسين فقال مر هذا
مهدى الامة رسول صلى الله عليه وآله فرمود يا فاطمه
سبب گزیده توحید است گفت میترسم که بعد از وفات تو
بیکس شوم و حرمت من ضایع شود رسول صلى الله عليه وآله
واله فرمود ای فاطمه ایاندانی که خدای تعالی بسوی
زمین نظری کرد و از اهل زمین پدیدتورا اختیار کرد تا
پیغمبر باشد بعد از آن نظر کرد نوب دوم و از روی زمین
شوهر ترا برگزید و بسوی من وحی فرستاد تا از تو در نکاح
وی در آورم و او را وصی خود گردانم یا فاطمه بسبب لطف
و اکرام خدای تعالی و محبتی که او را است با تو گردانید شوهر
ترا کسی که عظیم ترین مردمان است از جهت علم و دانش و فاضل
ترین ایشان است از جهت حلم و سابق ترین ایشان است از جهت
اسلام پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها خندان و

شادمان شد پس رسول صلى الله عليه وآله فرمود ای فاطمه
بدستی که ما را که اهل بیت نبوت و طهارت ایم هفت
منقبت و کرامت داده اند که نداده اند آنها را یکی از اولین
و نمیرسد بآنها احدی از آخرین بغیر از ما پیغمبر ما بهترین
پیغمبر است و آن پدید است و وصی ما بهترین وصی است
و آن شوهر است و شهید ما بهترین شهید است و آن چمن
عم پدید است و آنما است کسی که از برای او دو بال هست
که پرواز میکند بان بالها در بهشت هر جا که خواهد رفت
جستار است و آنما است دو سبط این امت و آنها فرزندان
تواند امام حسن و امام حسین و آنما است مهدی این
امت که عیسی علیه السلام در خلف او نماز کند بعد از
آنکه از آسمان نزول کرده باشد و بعد از آن دست مبارک
خود را بر دوش امام حسین صلوات الله علیه نهاد و
فرمود که از سبک است مهدی امت حاضر است ابو نعیم و

صاحب کفایه شش خصلت روایت کرده اند و ذکر جعفر
طیار نکرده اند و در کتاب وسیله صلوات علی عیسی علیه السلام
نا آخر حدیث مذکور نیست و مخفی نیست که این حدیث
دلائل میکند بر اینکه خدای تعالی حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه را در نوبت دوم از جمیع اهل زمین
برگزید چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در نوبت
اول از جمیع اختیار نمود پس او بعد از پیغمبر صلی الله علیه
و آله فاضلتر و کاملتر در جمیع صفات کمال از کل بشر
خواهد بود چنانچه در حدیث مشهور که خاصه و عامه
بطریق متعدده روایت کرده اند واقع است و ان قول پیغمبر
صلی الله علیه و آله علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر یعنی
علی بهترین افراد بشر است و هر که این را انکار کند و تصدیق
بآن نکند تحقیق کافراست و حدیث دیگر که اخطب خوار
و غیر او روایت کرده اند از ابو سعید خدری که رسول خدا

فرمود که علی خیر البریه یعنی علی بهترین خلق است و صفا
وسيله و اخطب خوار می از عبد الله بن مسعود روایت
کرده اند و روایت وسیله اینست قال کنت مع رسول الله
صلی الله علیه و آله فتنفس فقلت یا رسول الله ما شانک
قال یا بن مسعود نغیث الی نفسی قلت فاستخلف قال من
قلت یا بکر قال فسکت ساعة ثم تنفس فقلت ما شانک
قال نغیث الی نفسی فقلت له استخلف قال من قلت عمر قال
فسکت حتى ذهب ساعة ثم تنفس فقلت ما شانک
قال نغیث الی نفسی فقلت له استخلف قال من قلت علی بن
ابی طالب قال ما والذی نفسی بیده لئن اطاعوا لیدخلن
الجنة اجمعون ابن مسعود گوید که با حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بودم آنحضرت آهی سرد برکشید
گفتم یا رسول الله حال شما چیست فرمود خبر وفات
مراداره اند گفتم کسی را خلیفه خود گردان فرمود که خلیفه

والجهم اذ هوى اذ ابن اعباس روايت کرده است که گفت
با جماعتي از جوانان بنی هاشم نزد پيغمبر صلی الله عليه و
الله نشسته بوديم که ستاره از آسمان فرود آمد رسول
صلي الله عليه و الله فرمود که اين ستاره در منزل هر کس
فرود آمد باشد او وصي و فایم مقام منست بعد از من
پس جوانان بنی هاشم برخاستند و نظر کردند دیدند
که در منزل علي عليه السلام فرود آمد پس فایلی گفت
یا رسول الله تو در محبت علي همراه شدی خدای تعالی
این آیه را فرستاد وَالْجَمُّ اِذَا هَوٰی مَا صَلَّٰ صَاحِبُكُمْ وَمَا
عَوٰی اِلٰی قَوْلِهِ وَمَا هُوَ بِالْاُفْوٰی اِلَّا عَلٰی و ابو بکر بن مردويه
که از مخالفين اهل البيت است با سند از ابو زر غفاری
رضي الله عنه روايت کرده است که گفت دخلنا على رسول
الله صلي الله عليه و الله فقلنا مرحبا بك اليك
واذا كان امرنا معه قال هذا على اقدمكم سلا و سلمنا

يعني بر رسول خدا صلی الله عليه و الله داخل شدیم و پرسیدیم
محبوب ترین اصحاب نزد تو کیست که اگر امری حادث شود و
واقعۀ روی دهد ما با او باشیم و مخالفت او نکنیم فرمود
این علي بن ابی طالب که سابق ترین شماست از جهة اسلام
و اطاعت دین حق و ایضا ابن مردويه از ام سلمه رضي الله
عنها روايت میکند که مولایي داشتم که از کوچکی تربیت
من کرده بود و حق بسیار بر من داشت و او دشمن علي
عليه السلام بود و چنان بود که هیچ نمازی نمیکند از
مکرانکه بعد از آن سب علي عليه السلام میکرد من
با او گفتم ای پدر چه چیز ترا بر سب علي و عداوت او میدارد
گفت برای آنکه او عثمان را کشته است و در خون او شریکت
گفتم اگر نه آن میبود که تو مولای و مربی من و نزد من بمنزله
پدری ترا سرورازی که پيغمبر صلی الله عليه و الله سپرد
است خبر نمیدادم بنشین تا تو را حدیث گم از علي بن

ابن طالب علیه السلام و آنچه دیده ام آنرا بچشم خود روزی
از روزها که نوبت من بود رسول صلی الله علیه و آله با
علی علیه السلام در حجره من انگشتان در انگشتان یک
دیگر آورده و دست بردوش او گذاشته بامان گفت یا
ام سلمه لحظه از حجره بیرون رو و خانه را بجهت ماخلوت
کن من بیرون رفتم و ایشان پیش هم نشسته مشغول راز
گفتن شدند و من اواز ایشان را میشنیدم و سخن نمیفهمیدم
ایشان بایکدیگر راز می گفتند تا نزدیک شد که از روز
نصفی بگذرد پس من بحد حجره رفتم گفتم السلام علیکم
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود داخل مشو و بجا
که بودی باز گرد من بازگشته صبر کردم تا وقت زوال و
ایشان بایکدیگر راز می گفتند باز دیگر بر در حجره آمد
گفتم السلام علیکم رسول صلی الله علیه و آله همان سخن
سابق را عاده فرمودند بر گشتم و لحظه دیگر مکث نمود

با خود گفتم پیشین شد و الحال بنماز بیرون میرود پس این
روز که نوبت منست میگذرد و من از صحبت رسول صلی الله
علیه و آله بهره نخواهم برد و آنروز تا زوال چندان نزد من
دراز نموده که هرگز روزی از آن دراز تر ندیده بودم پس پیش
رفتم و گفتم السلام علیکم حضرت فرمود نعم داخل شو
داخل شدم و علی علیه السلام دست خود را بر زانوی پیغمبر
صلی الله علیه و آله نهاده بود و دهان را نزدیک گوش
مبارک او داشته و آنحضرت نیز دهان مبارک خود را
نزد گوش امیر المؤمنین صلوات الله علیه داشته و با هم
راز می گفتند پس چون من داخل شدم علی صلوات الله علیه
روی خود را بطرف دیگر کرده برخواست و بیرون رفت
انگاه رسول صلی الله علیه و آله مرا برداشت مبارک خود
نشانند بامان لطف و مهر بانی بسیار آغاز نمود و گفت
یا ام سلمه مرا معذور دار و ملائت مکن بدستیکه

میگردم تا نور احاطه کرد اند بنشین و با من تناول نمای
و از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود بدرسنی که بهشت مشاق است
بدیدن چهار کس از امت من هیت آنحضرت مانع شد
از آنکه بپرسم که ایشان کیستند نزد ابوبکر آمدم و
گفتم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بهشت مشاق
چهار کس است از امت من از وی پرس که ایشان کیستند
گفت میسرسم که من از ایشان نباشم و قبیلۀ من مرا
سر زشت نمایند پیش عمر آمدم و گفتم تو از رسول پرس که
آن چهار نفر کیستند و نیز گفتم میسرسم که من از ایشان
نباشم و قبیلۀ من مرا سر زشت نمایند پیش عثمان رفتم
او نیز چنین گفت پس نزد علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه آمدم و او نخلستان خود را آب میداد گفتم رسول
صلی الله علیه و آله فرمود بهشت مشاق چهار کس است

از امت من از او پرس که ایشان کیستند فرمود که والله
سؤال خواهم کرد اگر من از ایشان باشم حمد و شکر خدا
تعالی بجای خواهم آورد و اگر از آن چهار کس نباشم از
خدا نیکیا درخواست مینمایم که مرا از ایشان گرداند و
ایشان را دوست خواهم داشت پس با او نزد رسول صلی الله
علیه و آله آمدم دیدم که سر مبارک آنحضرت در
دامن رحیۀ کلبی بود چون رحیۀ علی علیه السلام را
دیدم بظلمت او برخاستم و بروی سلام کردم و گفتم بکبر
سر پر عظم خود را یا امیر المؤمنین بدرستی که توان من
سزاوارتری با و پس رسول صلی الله علیه و آله بیدار شد
و سر وی در دامن علی علیه السلام بود فرمود یا ابنا
نیا مدی نزد من مگر برای حاجتی گفت بدو ما درم
فدای تو باد یا رسول الله آمدم و سر تو را در دامن رحیۀ
کلبی بود چون مرا دید برخاست و گفتم بکبر سر پر عظم خود

و در دامن خود گذارد بدستی که نوسن او رتی بان از من
یا امیر المؤمنین پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود
اورا شناختی گفت او رحیه کلبی بود رسول صلی الله
علیه و آله فرمود او جبرئیل بود پس گفت پدیدوار
فدای تو باد یا رسول الله انفر ما خبر داد که تو فرمودی
بهشت مشناق چهار کس است از امت من ایشان کیستند
پس رسول صلی الله علیه و آله بدست مبارک خود
بسوی وی اشاره نمود و فرمود تو و الله اول ایشان تو
و الله اول ایشان علی علیه السلام گفت پدیدوارم
فدای تو باد سه دیگر کیستند فرمود که مقداد و سلمان
و ابوذر و بسند دیگر از ابن عباس روایت کرده است که
گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله در صحن خانه بود
و سر مبارک او در دامن رحیه کلبی بود پس علی
داخل شد و گفت السلام علیک چگونه صبح کردی رسول خدا

صلی الله علیه و آله رحیه گفت بخیر و سلامت بدست
که من نور دوست میدارم و بدستی که نور مدحی و
منقبتی هست آنرا بنویسم تا تو امیر مؤمنان و پیشوای
غری مجتهدین و سید اولاد آدم بعد از پیغمبران تو و احمد
در روز قیامت بدست تو خواهی بود برانند تو را و
شیعه نور ابابا محمد و اتباع او بسوی بهشت تحقیق که
رستگار شد کسی که دست تویی بدامن تو زد و خاسر
و شقی شد کسی که از تو دوری اختیار کرد و دوستان
محمد و دوستان تو اند و دشمنان محمد دشمنان تو اند
نخواهد رسید با ایشان شفاعت محمد صلی الله علیه
و آله نزدیک آیی ای برگزیده خدا و رسول خدا صلی الله
علیه و آله در دامن خود گذارد پس سر مبارک آنحضرت را
در دامن او نهاد پس رسول صلی الله علیه و آله بیدار شد
فرمود این چه آواز بود که میشنیدم علی علیه السلام و

و مقام هزار سال نا انکه گردیده باشد از بسیاری عبادت
مثل مثل کهنه پس خدا ملاقات کند و او دشمن
ال محمد باشد بیندازد و را خدای تعالی بر رویش در
آتش روزخ و خطب خوارزمی با سناد خود از ابوذر غفاری
رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود یا علی هر که مفارقت کند مرا و تابع
نشود ب تحقیق که مفارقت کرده باشد خدا را و هر که مفارقت
کند ترا و تابع نشود ب تحقیق که مفارقت کرده است مرا و
بداند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
کرده است که فرمود شبی که مرا با آسمان بردند قصری دیدم
از باقوت سرخ که میداد خشتید خدایتعالی و حی فرستاد
در شان علی که او سید مسلمانان و امام متقیان
و فایده غر مجلیز است و با سناد دیگر فرمود که در ان شب
از آسمان مرا بسندة المنتهی بردند پس و حی فرستاد بسو

من پروردگار من در شان علی سید منقبت و امام
متقیان و سید مسلمانان و فایده غر مجلیز بجنات
النعم است و احمد بن حنبل در مسند خود آورده است
از عبد الله بن برید از پدرش که رسول صلی الله علیه و آله
دو لشکر فرستاد یکی را بسر داری علی بن ابی طالب علیه
السلم و دیگری را الدین و لیدار بنیس گردانید و فرمود
اگر هر دو لشکر با هم ملاقات کنند امیر هر دو لشکر علی
باشد و الا هر کدام بر لشکر خود امیر باشند و هر دو
لشکر با هم ملاقات نمود و متفق شدند رفیق بر سر قله
از بین و بعد از مقابله نطفه یافتیم و اطفال و زنان
ایشان را اسیر کردیم علی علیه السلم از جمله اسیران
زنی را از برای خود اختیار نمود خال دبر و حسد بد و
مکثوبی بر رسول صلی الله علیه و آله نوشت و بمن داد
چون مکثوب را بیاوردم و آنحضرت را اطلاع بهم رسید

دیدیم که غضب بر روی مبارک آنحضرت ظاهر شد من
بترسیدم و گفتم یا رسول الله پناه میبرم بفرموده غضب تو
هر با مردی فرستادی و با طاعت او امر کردی و من
بناهی رسالت او کردم پس رسول صلی الله علیه و آله
فرمود لا تقمع فی علی فانه منی و انما منه و هو ولیکم بعد
یعنی در امر علی چیزی مگوی و او را مذمت مکن بدرستی
و تحقیق که او از منست و من از او و او امام و ولی بتصرف
است در امر شما بعد از من و این مردویه در کتاب شما
خود این حدیث را بچندین طریق روایت کرده است و در
یک طریق زیاده ای دارد که برید گفت یا رسول الله از برای
من طلب آمرزش نمای فرمود نا علی بیاید چون علی علیه
السلام بیامد برید طلب استغفار نمود رسول صلی الله
علیه و آله با علی علیه السلام فرمود اگر تو از برای استغفار
میکنی من نیز استغفار میکنم پس هر دو برای او استغفار

نمودند و در حدیث مذکور زیاده ای دیگر هست که برید
بعد از رسول صلی الله علیه و آله امتناع کرد از بیعت
ابوبکر و تابع علی علیه السلام شد از برای آنچه شنیده بود
از نصر رسول صلی الله علیه و آله بر امامت آنحضرت
بعد از وی و این معانی را شافعی در کتاب مناقب آورده
است از عبد الله بن مسعود که گفت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود من دعوت ابراهیم یعنی نتیجه دعای آنحضرت
ما گفتیم یا رسول الله چگونه بوده است این فرمود که خدا
تعالی بسوی ابراهیم علیه السلام وحی نمود که من تو را
امام مردم میگردانم ابراهیم را فرحی حاصل شد پس امامت
از برای ذریت خود طلب نمود خدای تعالی و وحی فرستاد که
یا ابراهیم من نمیدهم بنوع عهدی که وفا بآن نکنم ابراهیم گفت
خداوند کدام عهد است که تو وفا بآن نخواهی کرد خدای
تعالی فرمود که هر که ظالم باشد از ذریت تو باو عهد

نوشتم بعد از آن نزد او رفتم دیدم که عمر بن عیص نزد او
بود از بودن او شادمان شده و حمد خدای کردم و با خود
گفتم یاری کننده یافتم منصور چون مرادید گفت نزدیک بیا
یا سلیمان چون نزدیک شدم اقبال کردم با عمر و بن عبید
و با او سخن می گفتم و از حال او می پرسیدم درین وقت منصور
بوی کافور از من استشمام نمود گفت یا سلیمان این چه رایحه
است والله که اگر راست گفتی نجات میابی والا تر لکشم
من گفتم یا امیر المؤمنین فرستاده تو در میان شب مرا
طلب نمود با خود گفتم مرا نطلبید است مگر برای آنکه
از فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام از من سؤال کند
پس اگر او را خبر کنم مرا بکشد پس وصیت نامه نوشتم و
گفتم خود را پوشیده و حنوط کردم منصور در دست نشست
و گفت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بعد از آن
گفت میدانی من چه نام دارم گفتم بلی اسم تو عبد الله منصور

بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب است
گفت راست گفتی خبر ده مرا بحق خدا و بقرابت من از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که در باب فضایل علی علیه
السلام چند حدیث روایت می کنی از جمیع فقها و روایان
حدیث من گفتم اندکی شاید ده هزار حدیث رسد یا
پیشتر گفت یا سلیمان من دو حدیث از برای تو روایت
کنم در فضایل آنحضرت که غالب ایند بر جمیع احادیث
که تو روایت می کنی از جمیع علما اگر الحال قسم میخوری که
انها را روایت نکنی از برای کسی از شیعه علی من تر حدیث
میکنم بانهما گفتم قسم نمیخورم و خبر نمیکنم بانهما کسی را
از ایشان گفت من در دولت بنی مروان از ایشان میگویم
و در شهرها میگردیدم و تقرب میجویم بمردم بسبب
دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام و ذکر فضایل
آنحضرت و از این جهت انعام و اکرام میگردند و طعام

و شراب و مرکوب بمن میدادند تا نگاه وارد بلاد شام
شدم و اهل شام بمقتضی سنت بنی امیه هرگاه صبح میکردند
علی بن ابیطالب علیه السلام در مسجدهای خود سب
میکردند چه هر خارجی بودند و از اصحاب معویه لعنه الله
پس داخل مسجدی شدم و از ایشان خونی داشتم ایشان
بنماز ظاهر ایستادند من در میان ایشان بنماز ایستادم
و بر من عبا کهنه بود چون امام ایشان سلام نماز بگفت
بر دیوار مسجد نیکه کرد و اهل مسجد همه پیش او حاضر بودند
کسی از ایشان سخن نمیکرد برای تعظیم و توقیر آن امام پس
دیدم که دو کودک داخل مسجد شدند آن امام چون ایشانرا
دید بنواخت و گفت مرحبا بشما و مرحبا بان دو کس
که شما هم نام اوید و الله که شما را بنام آنها مستی نکرد اند
مکر بد و سنی محمد و آل محمد یکی از آن دو کودک حسن نام
داشت و دیگری حسین پس با خود گفتم بجا جث خود رسید

جوانی در پیکه لوی من بود از او پرسیدم که این شیخ کیست
و این کودکان کسند گفت این شیخ جد ایشانست و درین
شهر کسی نیست که علی را دوست دارد غیر او و از اینجهت
که این دو کودک را بنام حسن و حسین موسوم ساختند
پس برخاستم شادمان و نزدیک شیخ شدم و گفتم که
میخواهی که ترا حدیث کنم بچیزی که چشم تو بان روشن شود
گفت چه بسیار محتاجم من بان و اگر تو چشم مرا روشن کنی
من نیز چشم تو را روشن گردانم گفتم حدیث کرد مرا دیدم از
جدم از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت
پدر و جد تو کیسند گفتم محمد بن علی بن عبد الله بن
عباس گفت با رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم دیدیم
که حضرت فاطمه زهرا صلوٰت الله علیها آمد و میگریست
رسول صلی الله علیه و آله پرسید که چه چیز تو را میگریاند
یا فاطمه گفت ای پدر حسن و حسین بشتاب بیروز رفتند

و جبریل حسین را از خطین منوجه بیرون شدند
 ابن عباس میگوید که ما چنان یافتیم که حسن بردوش
 راست رسول صلی الله علیه و آله و حسین بردوش چپ
 او بود و آنحضرت ایشان را میبوسید و میفرمود که هر که
 شما را دوست دارد تحقیق که دوست داشته است رسول
 خدا را و هر که دشمنی ورزد با شما دشمنی ورزیده با رسول
 خدا پس ابو بکر گفت یا رسول الله یکی از ایشان را بمن ده تا بر
 دوش خود حمل کنم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
 خوب سوارند ایشان و خوب مرکوبیست مرکوب ایشان
 چون بد خطین رسید عمر نیز اسندعا کرد که یکی از
 ایشان را بردار رسول صلی الله علیه و آله همان جواب
 فرمود پس دیدم که حسن علیه السلام جامه رسول را
 صلی الله علیه و آله بدست خود گرفته و رسول صلی الله
 علیه و آله دست مبارک خود را بر سر او گذاشته است

پس داخل مسجد شد و فرمود که امروز شرف و مجد فرزند
 خود را ظاهر کردم چنانچه خدای تعالی ایشان را شرف
 داده است گفت یا بلال مرد مرا جمع کردن بلال ندا کرد
 و خلفی مجتمع شدند پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود
 ای کرم اصحاب من بر سائید از من بغیر خود و بگوید
 که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله میگفت
 معاشر الناس دلائلکم شمارا بر بهترین مردم از
 جهت جد و جد گفتند بلی یا رسول الله فرمود بر شما باد
 بحسن و حسین که جدا ایشان رسول خداست و جد
 ایشان خدیجه بنت خویلد که سبب زنان اهل بهشت
 است و اول کسی است که مسأعت کرد بصدیق آنچه
 خدای تعالی نازل کرد انید بر پیغمبر خود و مبارک نمود
 بایمان بخدا و رسولش معاشر الناس دلائلکم شمارا
 بر بهترین مردم از جهت مادر و پدر گفتند بلی یا رسول الله

و جبریل حسین را از خطین منوجه بیرون شدند
 ابن عباس میگوید که ما چنان یافتیم که حسن بردوش
 راست رسول صلی الله علیه و آله و حسین بردوش چپ
 او بود و آنحضرت ایشان را میبوسید و میفرمود که هر که
 شما را دوست دارد تحقیق که دوست داشته است رسول
 خدا را و هر که دشمنی ورزد با شما دشمنی ورزیده با رسول
 خدا پس ابو بکر گفت یا رسول الله یکی از ایشان را بمن ده تا بر
 دوش خود حمل کنم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
 خوب سوارند ایشان و خوب مرکوبیست مرکوب ایشان
 چون بد خطین رسید عمر نیز اسندعا کرد که یکی از
 ایشان را بردار رسول صلی الله علیه و آله همان جواب
 فرمود پس دیدم که حسن علیه السلام جامه رسول را
 صلی الله علیه و آله بدست خود گرفته و رسول صلی الله
 علیه و آله دست مبارک خود را بر سر او گذاشته است

و جبریل حسین را از خطین منوجه بیرون شدند
 ابن عباس میگوید که ما چنان یافتیم که حسن بردوش
 راست رسول صلی الله علیه و آله و حسین بردوش چپ
 او بود و آنحضرت ایشان را میبوسید و میفرمود که هر که
 شما را دوست دارد تحقیق که دوست داشته است رسول
 خدا را و هر که دشمنی ورزد با شما دشمنی ورزیده با رسول
 خدا پس ابو بکر گفت یا رسول الله یکی از ایشان را بمن ده تا بر
 دوش خود حمل کنم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
 خوب سوارند ایشان و خوب مرکوبیست مرکوب ایشان
 چون بد خطین رسید عمر نیز اسندعا کرد که یکی از
 ایشان را بردار رسول صلی الله علیه و آله همان جواب
 فرمود پس دیدم که حسن علیه السلام جامه رسول را
 صلی الله علیه و آله بدست خود گرفته و رسول صلی الله
 علیه و آله دست مبارک خود را بر سر او گذاشته است

ولوی حمد در دست من باشد و مت من در زیر لواء من
باشند پس او را بعلی دهم برای کرامت علی بر خدای عز و جل
و متادی نداند که یا محمد خوب جدیست جد تو ابراهیم
و خوب برادر است برادر تو علی بن ابی طالب و هرگاه خداوند
عالمیان مرا بخواند علی را با من بخواند و هرگاه مرا تخیل کند
او را نیز تخیل کند با من و هرگاه در مقام شفاعت
در ایام و نیز شفاعت کند با من و هرگاه شفاعت مرا
قبول کند شفاعت علی را نیز قبول کند و بدستی که
او در مقام محمود با من باشد و یاری دهند من باشد
بر کلیدهای بهشت برخیز یا فاطمه بدستی که علی بن
ابی طالب و شیعه او را ستکارانند در روز قیامت
پس منصور گفت که آنجوان بعد از اسماعیل خدیث ده
هزار در هم و سی جامه بمن داد بعد از آن گفت تو از کجا آمدی
گفتم از کوفه گفت چنانچه تو چشم مرا روشن کردی من چشم

تو را روشن کردم پس گفت فردا بیا نزد من در مسجد بنی فلان
و بهر پیرهنی از آنکه راه را که کنی پس پیش انشیخ رفتم و او در
مسجد نشسته بود و انتظار میکشید چون مرا دید
استقبال کرد مرا و گفت فلان چه کرد با تو گفتم چنین
و چنین گفت خدا او را جزای خیر دهد و میان ما او
در بهشت جمع کند چون صبح کردیم بر استر سوار شدم
و راهی را که نشان داده بود گرفتم چون اندکی رفتم راه بر من
مشبه شد پس آواز اقامت نماز در مسجد شنیدم
با خود گفتم که بروم و با این جماعت نماز کنم پس از استر
فرود آمدم و داخل مسجد شدم مردی را دیدم که قامت او
مثل قامت آن شخص بود که در حق من انعام کرده بود
آمدم و در پهلوی او ایستادم چون بر کوع رفتم عمامه
او افتاد نظر کردم روی او را روی خون و سر او را سر
خون دیدم پس ندانستم که چگونه نماز کردم و چه گفتم و

در نماز خود نا آنکه امام سلام نماز بگفت آنمزد نیز در
روی من نظر کرد و گفت دیروز نزد برادرم رفتی و او با تو
چنین و چنین کرد از احسان کفتم بلی پس دست مرا گرفت
و مرا بر خیزاند و او میکشید گریستی سخت و در گریه
فریادی کرد که نزدیک بود که جافش بیرون آید چون اهل
مسجد ما را بیدیدند در عقب ما روان شدند نا آنکه
بسیاری او داخل شدیم پس غلام خود را گفت که در را ببند
و مگذار که کسی بر ما داخل شود بعد از آن پیراهن خود را
کنند دیدم که جسد او جسد خنجر بر آستین کفتم ای برادر
این چه هیئت است که در تو میدینم گفت من مؤذن این قوم
بودم و هر روز که صبح میکردم علی را صلوات الله علیه
هزار بار سب میکردم روزی از مسجد بیرون آمدم و
داخل این سران شدم و آن روز جمعه بود چهار هزار بار
سب کرده بودم او را و اولادش را پس برین دکان تکیه کرده

و بخوابیدم در خواب دیدم که هشتصد نفر
خدا را علی را بجا آوردند تا او مان و حکم بر آستین
بود و حین بر چپ او و دست حکم بر آستین
ای برقی بود از نفر و دست حکم بر آستین
صلوات الله علیه و آله و بود که با حرم مرا آورده بود
از آن حکم بر آستین که شکم را گفت بیدار آید و حکم
گفت اینجا عند آت بد و فرمود بر روی که بر روی
تکیه کرده است و این آید و امام حکم بر آستین
روی خود از من کرد و بیدار و گفت ای پسر
درد و او بیدار آمد و فرمود سب میکردم و چنان
فرمود که سب کرده است رسول الله صلی الله علیه و آله
که چنانکه که علی را سب میکردم از من گفت و فرمود
سه نوبت نیز فرمود که سب میکردم و فرمود
سب کرده علی را و از من گفت سب میکردم

بر نو باد ناسه نوبت فرمود انگاه سه نوبت آب دهن خود را
ببوی من انداخت و سه بار پای خود را بر من زد بعد از
آن فرمود تغییر دهد خدای تعالی آنچه بشود داده است
از نعمت خلقت و روی نور اسبیه گردانند تا عبرت خلق
باشی و آب دهن آنحضرت بر روی جسد مرا افتاده بود چون
بیدار شدم دیدم که هر جا که آب دهن آنحضرت رسیده
بود مسخ شده چنانچه می بینم پس منصور گفت یا سلیمان
ایا شنیدی نواز فضا یل علی چیز بزرگ است که ازین دو حدیث
عجیب تر باشد پس گفت یا سلیمان حب علی ایما است و
بغض او نفاق است دوست نمیدارد علی را مکر مؤمن
و دشمن نمیدارد او را مکر منافق و کافر گفت مرا امان ده
گفت امانت دارم گفتم چه میگوئی در حق کسی که ایشانرا
بکشد گفت در روز خوار خواهد بود بی شک گفتم چه میگوئی
در کسی که او را ایشان و اولاد او را ایشانرا بکشد پس

سر بریزند اذخ بعد از آن گفت یا سلیمان ملک عقیقت
پس گفت بیرون دو و مردم را خبر کن بغض ایل علی علیه
السلام هر چه خواهی و حرفی را که گمان مکن و با کجمله احادیث
و اخباری که اهل سنت روایت کرده اند و متضمن
تصریح رسول است صلی الله علیه و آله بر خلافت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه بسیار است و این
رساله کنجایش ذکر پیش از این ندارد این طایفه را رحمه الله
در کتاب طرائف گفته است که من کتاب بزرگ دیدم
از رضائیف احمد بن حنبل در مناقب اهل البیت که در
آن احادیث جلیله بود که متضمن تصریح خلافت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه بحیثیتی که در آن نصوص
نزد اهل انصاف شبهه نیست و این نصوص حجت است
بر مخالفین و گفته است که در خزانه مشهد امیر المؤمنین
صلوات الله علیه این کتاب موجود است و ایضا گفته است

که در کتاب اسبغاب که از رضا نیفا بوعمر و النمریست
نصوص صریحه در خلافت امیر المؤمنین ایراد کرده شده
است و همچنین در کتاب مناقب ابن مردویه اخبار
کثیر که متضمن نص بر آنحضرتست روایت کرده شده
است و گفته است که کتاب مناقب مذکوره در سه
مجلد نزد من موجود است و همچنین در کتاب محمد بن
مؤمن شیرازی که آنرا استخراج کرده است از دوازده تفسیر
که در میان اهل سنت معتبر است و در کتاب فائق
اسعد بن عبد الفاهر الاصبهانی نصوص بسیار بر
خلافت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مذکور
است و در کتابهای دیگر از متقدمین و متأخرین
علماء و مصنفین ایشان آنقدر مذکور است که هر متبعی
را علم قطعی حاصل میشود بوقوع نص و تعیین از رسول
صلی الله علیه و آله و مجرد ملاحظه اخبار و روایات

که مخالفین نقل کرده اند کافیست در اثبات حجت و وضوح
برهان با قطع نظر از نقل منوات که در میان شیعه هست
و مخفی نماید که اهل سنت اگر انکار کنند ثواب نصوص
امامت امیر المؤمنین و صلوات الله علیه که شیعه
بر آن متفق اند انکار اخبار بسیار که در صحاح احادیث
ایشان موجود است نمیتوانند کرد و از اخبار اگر چه هر یک
بطریق احاد منقول شده است اما فرد مشترک میان
مجموع آنها تشبیه منوات است و مضمون منصوص علیه
بودن آنحضرت بطریق قطع معلوم و متیقن خصوصاً
با ضم قراین و اشارات و شواهد که بر متبع بصیر مخفی نیست
و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **مفصل چهارم**
در بیان بعضی از نصوص خفیه از احادیث رسول ص
از آنجمله حدیث غدیر است که علمای مخالف و موافق
افزون از حد احصاء روایت کرده اند و این حدیث نزد شیعه

شاهد است و این اشاره است بآنکه عدد صحابه در آنروز
این بوده است و امری که در حضور چنین جمعی واقع شود
چگونه منواتر نشود و این کثیر شامی در تاریخ کبیر خود
در ترجمه محمد بن جریر شافعی ذکر کرده است که او را کتابیست
مشمول بر دو جلد که احادیث خم غدیر را در آن جمع کرده است
که ابوالمعالی جوینی شافعی که ملقب است بامام الحرمین
تعجب میکرده و می گفته که در بغداد مجلدی در دست
صحافی دیدم در پشت آن نوشته بود که مجلد بیست و هشتم
از طرق مرکت مولاه فلی مولاه و در آخر آن نوشته بود
و نالی میشود این مجلد را مجلد بیست و نهم و از ابوعلی عطائی
همدانی منقول است که می گفته که من این حدیث را از دست
پنجاه طریق روایت میکنم و جزئی شافعی که از اکابر محدثین
افل سنت است رساله در تواتر حدیث غدیر ضعیف
نموده و تواتر این حدیث را بچندین وجه ثابت گردانیده است

و با جمله فدیخ در صحیح این حدیث از قبیل فدیخ در صحیح
اموریست که از جهت تواتر اخبار در مرتبه ضرورت است
مثل وجود مکه و مدینه و مثل وجود بنی صلی الله علیه
والله و لا اقل مثل حجة الوداع انحضرت چه هر کس حجة
الوداع را نقل کرده حدیث غدیر را نیز نقل کرده است پس
اگر بخاری و مسلم از غایت غضب باطل این حدیث را
نقل نکرده باشند در ثبوت و صحیح آن فتوری و قصوری
به هم نمیرسد بلکه این دلیل عناد و تعصب ایشان میشود
با آنکه صاحب کتاب بنهج الایمان ذکر کرده است که در
صحیح مسلم در جزء رابع بعد از دوازده ورق ذکر حدیث
غدیر واقع است و فلد مشترک میان جمیع منقولات
از طرق عامه و خاصه است که پیغمبر صلی الله علیه و آله
بعد از عود حجة الوداع چون بموضع غدیر خم رسید در
عین گرمی هوا بچشمتی که مردم رداها یا بعضی از جامه ها

خود را در زیر پایهای خود میکشاند تا از حرارت زمین
چندان سناش نشوند و اکثر مسلمانان در آن سفر همراه بودند
و آن موضع محل تفرق مردم بود رسول صلی الله علیه و آله
فرمود تا منادی ندا کند که همه مجتمع شوند و آخر فرمود
تا از جهاز شتر شبیه منبر ساختن پس بر بالای آن
برآمد و بعد از ادای حمد و ثنای الهی روی مبارک
بجماعت حاضرین کرد و گفت مَعَا شِرَ الْمُسْلِمِينَ اَلَسْتُ
اَوَّلِيْكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ یعنی ای کرم مسلمانان آیا نیستیم
من اولی شما و بتصرف در امور شما از نفسهای شما همه
گفتند اَللّٰهُمَّ بَلِیْ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ پس فرمود فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
فَعَلِیْ مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ وَالِیْ مِنْ وَاَلَاهُ و عَادَ مِنْ عَادَاهُ وَاَنْصُرْ
مَنْ نَصَرَ وَاَخْذَلْ مَنْ خَذَلَ که یعنی پس هر که من مولای او
بودم علی مولای او است خدا یا دوست دارد کسی را که علی را
دوست دارد و دشمن دارد و دشمن دارد کسی را که علی را دشمن دارد و

یاری ده یاری دهند او را و اگذار فرود گذارند او را
و در اکثر روایات شیعه و بسیاری از روایات اهل سنت
مذکور است که آنحضرت بعد از آنکه فرمود اَلَسْتُ اَوَّلِيْكُمْ
من انفسکم علی علیه السلام را بلند کردند بحدی که سفید
زیر بغل مبارک آنحضرت ظاهر شد و فرمود فَمَنْ كُنْتُ
مَوْلَاهُ فَعَلِیْ مَوْلَاهُ تا آخر حدیث و بیان دلالت حدیث
بر امامت آنحضرت است که لفظ مولی از برای چند معنی
آمده است از ادکتن و از اد کرده شدن و ضامن جری
و حلیف و همسایه و مالک رق و پسرعم و نصرت کننده و
سید مطاع و اولی بتصرف و معلوم است که مراد از
آن درین حدیث معنی آخر است یعنی او را بتصرف و این معنی در
لغت ثابت است چنانچه ابو عبید که از مشاهیر اهل
لغت است و بر قول اوجیمع علما و ثوق دارند و میرد و ابن
قتیبه که از اکابر اهل لغت اند تصریح بان کرده اند و در

نیز مراد نیست برای آنکه همه کس میدانستند که مؤمنان
بعضی ناصر بعضی اند چنانچه خدای تعالی میفرماید وَ
الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ و این معنی
شامل امیر المؤمنین علیه السلام و غیر او هست پس
مختصص آنحضرت بذکر و جمع نمودن همه مردم در مکانی
که نزول در آن متعارف نبود و در وقتی که هوادر غایت
حرارت بود و اهتمام رسول صلی الله علیه و آله منبر از
جهان شتر برای استماع این حدیث که مضمونش بمقتضا
آیه کریمه که ثابت و محقق و معلوم همه کس هست و جوی
ندارد و مثل این فعل از عظام صادر نمیشود و معنی
نهم چون معنی دهم مفید مطلوب است و از اوضح دلایل
براینکه مراد از لفظ مولی در حدیث معنی اولی بنصره است
و معنی دیگر مراد نیست آنکه صحابه این معنی را فهمیدند اند
و آنرا بر معنی خلافت و امامت حمل کرده اند چنانچه حسن

ثابت بعد از آنکه از رسول صلی الله علیه و آله از طلب
نمود نامضمون آن حدیث را بنظم در آورد و رسول صلی الله
علیه و آله فرمود بکوی بزرگ خدا ایستادند چندانکه
که یکی از آنها ایستاد فقال له قُم یا علی فأتني رضی الله
عنهما من بعدی اماما و هادیا یعنی برخیز یا علی که من رضا
دادم که تو بعد از من امام و هادی باشی و ابیان حسن
در کتاب ابن مردویه مذکور است و ثعلبی و غیر او از مفسرین
در نزول آیه ساکن سائل بعد از واقع نقل کرده اند
و در کتب توارخ نیز مذکور است که حارث بن نعمان مهری
چون خبر روز غدیر باورسید بر ناقه خود سوار شد و
بنزد رسول صلی الله علیه و آله آمد در وقتی که مجلس ملو
از اصحاب بود و گفت یا محمد تو ما را بنوحید خدا و نبوت
خود دعوت کردی و ما قبول کردیم و بنماز و روزه امر فرمود
قبول نمودیم و بهمین راضی شدی تا آنکه بازوی بر عزم

خود را گرفته بر ما تفصیل دادی یا از پیش خود کرده یا از
نزد خدا و رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بفرمان
خدا کردم پس حارث برکش و گفت خدا اگر محمد است
میگوید تو بر من از آسمان سنگ بباران هنوز بر حلقه خود
نرسیده بود که سنگی فرود آمد و او را هلاک کرد ایند
بعد از آن آیه مذکوره نازل شد پس هرگاه مراد از مولی
در حدیث مذکور معنی اولی باشد معنی حدیث چنین میشود
که هر که من اولی باویم علی اولی باوست و معلوم است که
نبی اولی است بجمیع امت در امر دین و دنیا ای ایشان پس علی
علیه السلام نیز چنین باشد و این معنی امام است
و بعد از تقریر دلیل بروجهی که مذکور شد اعتراضات
مخالفین اگر چه ظاهراً لا ندفاع است اما برای زیادتى استظهار
اشاره بان کرده میشود اعتراض اول منع تواتر است و این
معلوم است که از تعصب و عناد ناشی شده و عتارف

اعاظم ایشان بنابر این حدیث ما را کافیست با آنکه تواتر
نزد شیعه را انکار نمیتوانند کرد دیگر منع آنکه مولی بمعنی
اولی باشد و بر تقدیر تسلیم آن منع آنکه این معنی مراد باشد
و سقوط این هر دو منع واضح است چه معرفت سایر معانی
لغویه بهر طریق که حاصل میشود بهمان طریق وضع لفظ
مولی از برای معنی اولی معلوم میشود اما آنکه مراد در اینجا
این معنی است با وجود مقدمه مذکوره که آن است اولی کم
من انفسکم است و تفریع فرکت مولا و فعلی مولا
بر آن احتیاج بیان ندارد و ظاهراً است که معنی دیگر کجاست
ندارد که مراد باشد و این مقدمه در جمیع روایات خاصه
مذکور است و در روایات عامه آنقدر که تواتر بان حاصل
میشود و زیاده نیز مذکور است پس بنود آن در بعضی اخبار
ایشان ضرری ندارد و با قطع نظر از آن دانستی که معنیها
دیگر اینجا مناسب نیست و آنکه گفته اند که میتواند بود

عليه نازل شده و تعیین آنحضرت در روز غدیر بموجب
ایه کریمه بود باینکه خداوند تعالی رسولی را صلی الله
عليه وآله امر فرمود که تبلیغ امامت و ولایت آنحضرت
نماید بسوی امت و رسول صلی الله علیه وآله بنا بر ظهور
عداوت قوم و کراهت ایشان امامت او را ناخیر و تسویف
در تبلیغ میفرمود تا آنکه در روز غدیر آیه مذکور بر سید
عنا بنزل شد و مضمونش اینست که ای رسول تبلیغ کن
و ادانما امری که بنو فرموده ایم و اگر تبلیغ این امر نکنی پس تبلیغ
رسالت الهی نکرده خواهی بود و از مردم خایف مباش
که خداوند تعالی نورانگاه میدارد از ایشان و تحقیق خدا
تعالی هدایت نمیکند قوم کافرین را و مخفی نیست که
الفلام الکافرین از برای جنس و استغراق نیست زیرا که
بعضی ایشان را هدایت میکند پس ظاهر آنست که از برای
عهدهی باشد و اشاره باشد بجماعتی که امامت

آنحضرت بر ایشان ثقیل باشد و بخلاف آنرا رضی نباشد
تغلیبی در تفسیر خود روایت کرده است که چون آیه مذکور
نازل شد در شان علی علیه السلام رسول صلی الله علیه
وآله دست علی را گرفت و فرمود من کنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ
اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ و خرداری نیز در
تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده است و ابن مردویه
روایت کرده است از ابن مسعود که گفت ما در عهد رسول
صلی الله علیه وآله این آیه را چنین میخواندیم یا ایها
الرسول بلغ ما أنزلنا لیک من ربک ان علیاً مولى المؤمنین
و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و ایضا از شعبه
محقق و ثابت است و علماء اهل سنت نیز نقل کرده اند
از انجمله ابن معاذ از شافعی در مناقب و خطیب در
تاریخ و غیر ایشان که بعد از فراغ رسول صلی الله علیه
وآله از تعیین علی علیه السلام و قول من کنْتُ مَوْلَاهُ

فَعَلَى مَوْلَاهُ اَيْنَ نَازَلَ شَدَّ الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ
اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا يَعْنِي
امروز کامل گردانیدم دین شما را و تمام گردانیدم بر شما
نعمت خود را و راضی شدم از برای شما با آنکه اسلام دین
شما باشد چه امامت وی رکن اسلام است و اسلام
بدون آن متحقق نمیشود و در تاریخ خطیب و غیر آن
مذکور است که ابوهریر گفت هر که روز هجدهم ذی الحجه را
روزه بدارد بنویسند از برای او ثواب دوزخ شصت ماه را
و این روز غدیر خم است که رسول صلی الله علیه و آله
دست علی بن ابیطالب علیه السلام را گرفت و گفت ای من
اولی بنیستم بمؤمنان از نفسهای ایشان گفتند بلی یا رسول
الله فرمود پس هر که من بودم مولا ی او علی بن ابیطالب
مولا ی اوست پس عمر بن الخطاب گفت بخ بخ چه نیکو شد
گردیدی مولا ی من و مولا ی هر مؤمن و مومنه پس خدای

تعالی این آیه را فرستاد الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ
عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا و مسلم در صحیح
خود در مجلد سیم روایت کرده است از طاووس بن شهاب
که یهودی بعمر گفت اگر این آیه یعنی الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ
بر ما نازل میشد از روز دوازدهم عید خود میکردیم پس
با وجود نزول این آیه و آیه سابق و مبالغه و اهتمام درین
باب نتواند بود که مراد از لفظ مولا در حدیث غیر معنی
امامت باشد که قوام دین و رکن اسلام است و حفظ
شریعت منوط است بآن و آنچه مخالفین گفته اند که بعد
از تسلیم دلالت حدیث بر امامت آنحضرت دلالت بر
نفی امامت ثلثه نمیکند جوابش آنست که مقصود ازین
خبر ثبوت نص است بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام
و چون نص ثابت و مسلم شد عدم امامت ثلثه نیز ثابت
میشود بسبب عدم نص بر ایشان زیرا که با ثبوت نص

احتیاج بصریح نداشت و از جمله منازل هر وقت متصرف
 بودن اوست در امور موسی زیرا که خلیفه موسی و شریک
 او در نبوت بود پس اگر باقی ماندی بعد از موسی علیه السلام
 همان متصرف در امور موسی علیه السلام بودی خواه بطریق
 نیابت و الاعزل هر و ن از منصب خودش لازم آمدی
 و عزل بنی که موجب اهانت و ذلال است جایز نیست
 پس باید که این منزله از برای علی بن ابی طالب علیه السلام
 و تصرف کردن او در امور پیغمبر صلی الله علیه و اله ثابت
 باشد لیکن تصرف مطلق از برای امیر المؤمنین صلوات
 الله علیه در ضمن یکفرده که آن تصرف بطریق نیابت است
 متحقق خواهد بود و ایضا شرکت هر و ن با موسی در افتراض
 طاعت و وجوب متابعت ایشان و اولویت بامت آن
 نفسهای ایشان از جمله منازل و احوال اوست پس باید
 که این معنی از برای امیر المؤمنین صلوات الله علیه ثابت

استقلال و خواه
 بطریق

باشد و هو المطلوب و باین تقریر اعتراض فخر رازی که آنقدر
 هر و ن از خلافت و منتقل شدن او با استقلال در نبوت
 موجب اهانت نیست من دفع میشود زیرا که تصرف
 بمعنی اعم که قدر مشترک میان نیابت و استقلال
 بی شبهه از منازل هر و ن است و این منزله به سایر معنی
 از برای علی علیه السلام ثابت است و هر و ن اگر بعد از
 موسی میبود و از خلافت من عزل میشد و با استقلال
 تصرف در نبوت میکرد آنقدر الش از منزله خود بمعنی اعم
 لازم نمی آید و در حق امیر المؤمنین صلوات الله علیه چون
 نبوت ممتنع است پس اگر بعد از پیغمبر خلیفه نباشد منزله
 هر و ن بمعنی اعم از برای او ثابت نباشد و این بسیار واضح
 است و راقم حروف ضبط کلام در تفسیر مراد بحقیقتی که
 مزیدی بر آن نیست در کتاب اربعین نموده است **فصل سیم**
 در بیان امامت آنحضرت که از جهت فضیلت و از جمیع

اصحاح رسول الله صلى الله عليه وآله بدانکه فضیلت آن
حضرت در غایت ظهور است و بر جمیع اهل اسلام بلکه
بر ارباب ملل از یهود و نصاری و مجوس و هندو نیز مخفی
نیست و علماء اهل سنت منع و انکار فضیلت آنحضرت را
نمی توانند کرد مگر بزبان از برای تبلیس امر بر عوم و جهاد
ایشان میگویند فضل بودن او از جمیع صحابه بمعنی اکثریت
جهات فضل و کمال از علم و عبادت و زهدات و
شجاعت و فصاحت و بلاغت و اتصاف باوصاف
حمید و اخلاق فاضله و تنزه از صفات نقص و ملکات
ذلیلہ مسکمه و معلوم است بالضرورة لیکن فضیلت
بمعنی اکثریت ثواب نزد خدای تعالی مسکمه نیست و بطلان
این سخن بر هر که ادنی بهن از شعور داشته باشد مخفی نیست
چه کثرت ثواب بسبب کثرت عت و مقتضی آن میباشد
از اعمال و نیات و عبادات و هرگاه موجبات ثواب باثبات

ایشان در آنحضرت بیشتر باشد چون تواند بود که مقتضی
آن در او کمتر باشد این عین سفسطه است و درین فصل
دو مطلب است **مطلب اول** در ذکر بعضی از فضایل
آنحضرت است که اهل سنت در کتابهای خود نقل کرده اند
بدانکه فضایل امیر المؤمنین صلوٰت الله علیه که در
کتب معتبر اهل سنت مذکور است بحدیست که احصا
نمی توان کرد و بسیاری از اکابر و اعظام علماء ایشان کتابها
و رساله ها علیحد در مناقب آنحضرت و اولاد معصومین
او تالیف کرده اند و چون درین باب بمنقولات شیعه و
احادیثی که مخصوص ایشانست احتجاج نمیرود از منقول
ایشان فیلی درین رساله ذکر میشود در کتاب مناقب
خوارزمی با سند از مجاهد از ابن عباس مرویست که
رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که اگر هر درختی
فلم شوند و همه دریاها مدد کردند و همه حیوانات

صلی الله علیه وآله وآن اقرب محازات است بحقیقت
و شکی نیست که پیغمبر افضل است از جمیع خلایق پس مساوی
او نیز افضل خواهد بود و بمقتضای آیه لازم است که آن
حضرت از جمیع انبیا نیز افضل باشد و نیز ظاهر است
که غرض از حضور ایشان معاشرت پیغمبر است در دعا و
طلب اجابت پس باید که از برای ایشان نزد خدای تعالی
منزلت عظیم باشد و قریب که از برای غیر ایشان حاصل
نباشد تا تخصیص ایشان از میان قارب و اصحاب
معقول باشد و پیغمبر صلی الله علیه و آله با ایشان
در اجابت دعا و مسئلت مستظهر باشد و از اینجا است
که صاحب کشاف با شدت تعصب گفته است که درین
آیه دلیل است و دلیل قوی تر ازین نیست بر فضل اصحاب کسا
صلوات الله علیهم و از جمله دلایل آیه تطهیر است اِنَّمَا
يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ

تطهیرا که باتفاق مفسران چنانچه بسیاری از مفسرین
اهل سنت اعتراف کرده اند در شان امیر المؤمنین و
حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات الله
علیهم نازل شده است و مضمون آن صریح است در عصمت
و طهارت ایشان و بسیاری از محدثین اهل سنت و ولایت
کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مدت
نهم ماه هر صبح بدرجۀ علی و فاطمه علیهما السلام می آمد
و میفرمود السلام علیکم اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ
الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و نزول این آیه در
حجره ام سلمه رضی الله عنها بود آورده اند که روزی
رسول صلی الله علیه و آله در آنجا بود و امام حسن و امام
حسین صلوات الله علیهما بیا آمدند و نزدیک آنحضرت
بنشستند و بعد از ایشان حضرت فاطمه صلوات الله
علیها و بعد از او حضرت امیر المؤمنین صلوات الله

عليه بيا ممدند رسول الله صلى الله عليه وآله از اجتماع ایشان
مسرور شده فرمود اللَّهُمَّ إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلَ بَيْتٍ وَهُوَ لَا
أَهْلَ بَيْتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا یعنی
بار خدا یا هر چه بگریز از اهل بیتی است و این چند کس اهل
بیت منند پس دور گردان از ایشان رجس معصیت را
و پاک گردان ایشان از لوث قبایح و معایب پس جبرئیل
آمد و این آیه را آورد ام سلمه گوید من گفتم یا رسول الله
ایا من نیستم از اهل تو فرمود که بدستی که تو بر خیره
یعنی بر صفت ایمان و سلامی و نیست اهل بیت من مگر
ایشان دیگر آیه قریب است قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا
الْمُودَّةَ فِي الْقُرْبَى که جمیع اهل سنت اعتراف کرده اند که
علی بن ابی طالب و فاطمه و امام حسن و امام حسین اند
صلوات الله علیهم و ثقلی و غیر او وایت کرده اند و در
کشاف نیز مذکور است که از رسول صلی الله علیه وآله

پرسیدند که قریب شما که خدای تعالی موردت و محبت است
و اجب گردانیده است کیستند فرمود علی و فاطمه و فرزندان
ایشان حسن و حسین صلوات الله علیهم دیگر سوره
هکذا فی است که باجماع مفسرین و محدثین در شان
انحضرت و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین صلوات
الله علیهم نازل شده است دیگر قول خدای تعالی است
أَفَنُكَارُ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ بَنِيهِ وَيُلَوْ شَاهِدٌ مِنْهُ که بقل
صحیح از طرق متعدده در کتب عامه مذکور است که مراد
از شاهد علی بن ابی طالب است و این آیه از جمله نصوص
امامت انحضرت است دیگر قول خدای تعالی است فَإِنَّ اللَّهَ
هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ که مراد از صالح
المؤمنین علی بن ابی طالب است با اتفاق مفسرین چنانچه
در بعض از شروح طوالت مذکور است دیگر قول خدای تعالی است
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَنِي که در

وایضا اوصاف که در آیه مذکور است مختص آنحضرت است
 و در حدیث خیبر رسول صلی الله علیه و آله آنحضرت را
 موصوف کردند باینکه خدا و رسول را دوست میدارد و
 خدا و رسول را دوست میدارند بروجهی که انتفاء این
 وصف از غیر آنحضرت معلوم و محقق میشود و آیات قرآن
 که در شان آنحضرت نازل شده و در کتب اهل سنت مذکور است
 بسیار است و این رساله کجا بیش ذکر جمیع آنها نداشت
 باینقد کفا کرده شد و از دلایل فضیلت آنحضرت حدیث
 طبر است که از غایت شهرت احیاج بذكر اسناد ندارد
 و اینجا ن بود که مرغی بریان نزد رسول صلی الله علیه و
 آله آوردند گفت یا برسان بمن دوست ترین خلق
 بسوی تو که با من شریک شود در دنیا و این مرغ پس امیر المؤمنین
 صلوات الله علیه آمد و با آنحضرت موافقت نمود در اکل
 آن مرغ و دلالت حدیث بر مطلوب که افضلیت آنحضرت است

واضح است و دیگر صریح قول رسول صلی الله علیه و آله
 که در زیاده از هزار حدیث واقع است و هو خیر من اکثرکم
 بعدی و خیر من اخیل بعدی یعنی علی بهترین کسانی است
 که و امیکذارم ایشانرا بعد از خود دیگر علی خیر البشر فمن
 ابی فقد کفر یعنی علی بهترین افراد بشر است پس هر که قبول
 نکند بتحقیق کافر است دیگر حدیث ذوالشبهه است که
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود که او را میکشد بهترین
 خلایق و آن بدست آنحضرت گشته شد و از اعظم ادله
 افضلیت از جهت سنت حدیث مواخات است که متواتر
 بالمعنی است نزد عامه و خاصه رسول صلی الله علیه و
 آله میان هر دو کس از اصحاب که با یکدیگر مناسبی داشتند
 و در فرد و رتبه نزدیک یکدیگر بودند عفا خوننها
 و خود با علی بن ابی طالب علیه السلام مواخات نمود زیرا
 که کسی بغیر او مناسب و مجانس آنحضرت نبود و از آنجمله است

که از آنحضرت تعبیر بنفس نفیس خود میفرمود چنانچه خدا
تعالی در آیه مباهله تعبیر نموده است دیگر حدیث
خدیجه که عامه و خاصه متفق اند در نقل آن که رسول
صلی الله علیه و آله فرمود ضربه علی بن ابی طالب علیه السلام
در روز خندق بهتر است از عبادت جن و انس تا روز قیامت
و آن ضربه ای است که بر عمرو بن عبدود زد و او آبگشت دیگر
حدیث خیر است و آن بر وجهی که خاصه و عامه در آن
متفق اند آنست که در وقت محاصره خیبر رسول صلی الله
علیه و آله رایت خود را با بویگر داد و او در غایت جستن
بیرون آمد و اصحاب خود را بدو بیکر در نا آنکه بعد از
زمانی بگریخت و اصحابش نیز بگریختند و رسول صلی الله
علیه و آله خشم کین و اندوهناک شد و رایت را بعر
داد و نین مثل بویگر بیرون رفت و بعد از زمانی
با اصحابش گریخته مراجعت کردند این حال بر حضرت رسول

صلی الله علیه و آله بسیار گران آمد و اندکین شکر
فرمود که فردا رایت را ببردیم که خدا و رسول را دوست
دارد و خدا و رسول را دوست دارند و بسیار رحمت کند
بر دشمنان و گریزند نباشد و بر نکرد نا آنکه خدا تعالی
بر دست او فتح بید آورد پس هر یک از اصحاب رسول صلی
علیه و آله طمع میداشتند که آنحضرت رایت را بدهد
و گمان میکردند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
مراد نباشد زیرا که آنحضرت را در چشمی عظیم بود و با انحاء
بمکیدان رفتن و محاربه نمودن ممکن نبود چون روز دیگر شد
رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را صلوات الله علیه
و آله طلب نمود و آب دهن مبارک خود را در چشم او کرد
هر پنج و دردی که بود زایل شد پس رایت ظفر آید با آن
حضرت داد و آنحضرت بیرون رفت و فتح بردست واقع
شد چنانچه در کتب سیر تفصیل مذکور است و بر هیچ

که هر که خواهد نظر کند بآدم در علمش و نوح در تقوی و
 پرهیزکاری و ابراهیم در حلمش و موسی در هیبتش و عیسی
 در عبادتش باید که نظر کند بعلی بن ابی طالب علیه السلام
 و این حدیث دلائل میکند بر مساواة امیر المؤمنین صلوات
 الله علیه با انبیاء عظام در صفات مذکور که مضمّن
 جمیع جهات فضل و کمال است و افضلیت انبیاء از سایر
 مردم معلوم است بلکه این حدیث افضلیت آنحضرت
 جامع کمالاتی است که در انبیا متفرق میبود در وقت
 اخطب خوارزمی منقول است که رسول صلی الله علیه و آله
 میفرمود که اگر حدیث میکردم و اخبار می نمودم هر چه
 از آسمان در شان علی نازل شده هر آینه پای خود را بر
 موضعی نمی نهادم الا آنکه خاک آن موضع را تا آب بجبهه تبرک
 برداشتمدی و در مناقب اخطب مرویست که رسول
 صلی الله علیه و آله فرمود یا علی اگر نه خوف و بیم آنست

از انبیاء مذکورین نیز
 ظاهر میشود زیرا که آنحضرت

که بگویند جماعتی از امت من در امر تو آنچه نصاری گفتند
 در امر عیسی علیه السلام از نسبت کردن الوهیت و ربوبیت
 بوی هر آینه میگویم من در شان تو امروز سخنی که نمیکند
 تو بگروهی از مسلمانان مکرانکه میکردند از خات
 هر دو پای تو و از فضل آب وضوی تو تا استشفای تبرک
 نمایند بآن ولیکن پس است تو را از ذکر فضایل آنکه تو از
 منی و من از تو میراث میری از من و میراث میرم من از تو
 و تو از من بمنزله هر و فی از موسی الا آنکه بعد از من
 پیغمبری نیست و تو آدمی کنی از من و بمردم میرسانی احکام
 الهی را و مغانله میکنی با کفار و اشرار بر سنت من و تود
 آخرت نزدیک ترین مردمانی بمن و بدستی که تو در قیامت
 خلیفه منی بر حوض من دفع میکنی و میرانی از حوض من
 من افتاد را و تو نخستین کسانی که وارد میشوند بر حوض
 کوثر و از امت من نخستین کسی که داخل بهشت شود تویی و

بدستی که شیعه و پیروان تو بر منبرهای از نور نشسته
باشند و ایشان سیراب و روهای ایشان سفید در
حوالی من باشند و از برای ایشان شفاعت کنم تا فردا در
بهشت هم با یکان من باشند و بدستی که دشمنان تو
گشته باشند و روهای ایشان سیاه شده باشد و
از غایت هول و دهشت بی هوشت گشته باشند با آنکه سرها
ایشان بیالا باشد مانند کسی که او را مغلول ساخته
باشند و حرب کردن با تو حرب کردن با منست و صلح با تو
صلح با منست و سترونها تو سترونها منست و علانیه
و آشکاری تو علانیه و آشکاری منست و سرین صدق تو
سرین صدق منست یعنی سر را پوشیده تو اسرار منست یا
دل تو مانند دل منست و تویی باب علم من و بدستی که
فرزندان تو فرزندان من اند و گوشت تو گوشت من و خون تو
خون من است و بدستی که حق با تو و بر زبان تو و در دل تو

۱۱۷
و پیش نظر تو است و بدستی که ایمان با گوشت و خون تو
امیخته است چنانکه با گوشت و خون من آمیخته است
و بدستی که خدای تعالی مرا امر فرموده است باینکه
بشارت دهم بآنکه تو و عزرت تو در بهشت خواهید بود
و اینکه دشمنان تو در آتش دوزخ باشند و هرگز دوستدا
نواز حوض کوفت غایب نشود و روی گوید پس حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه بسجده افتاد و گفت حمد
خدا را بر آنچه انعام کرد بر من از عطا یای اسلام و مرا
قرآن تعلیم نمود و مرا نزد بهترین مخلوقات که خاتم انبیا
و رسل است محبوب گردانید از روی احسان و تفضل خود
و این روایت در کتاب وسیلة المتعبدين مذکور است
و نیز در کتاب مذکور از ابن عباس منقول است که گفت
چون رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا را
صلوات الله علیها با علی علیه السلام تزویج کرد حضرت

که بنوراده و دشمنی دنیا را در دل تواند داشت و دوستی فقر
و مساکین را بنویسید پس ایشان را ضعیف شدند بآنکه تو
امام و پیشوای ایشان باشی و تو را ضعیف شدی بآنکه ایشان
اتباع و پیروان تو باشند و احباب و حشمت در مسند خود
از ابی الحکم روایت کرده است که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود چون شب معراج مرا با آسمان بردند دیدم که بر سر
عرش از طرف راست نوشته شد که من خداوند یکتا ام
نیست خدائی بغیر من نشانده ام درختهای بهشت عذرا
بدست فلان خود محمد برگزیده منست و را نایید کردم
و قوت دادم بعلی و در کتاب وسیله مرویست که محمد
رسول منست و را نایید کردم و حضرت دادم بسبب علی و
ابو نعیم در حلیه آورده است که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که بر ساق عرش نوشته شده است که نیست خدائی
بجز الله تعالی که خداوند عالمیاست و او را شریکی نیست

۱۱۹
و محمد بنده و رسول منست و را نایید کردم بعلی بن ابی طالب
و در مناقب خوارزمی منقول است با سند که رسول صلی الله
علیه و آله فرمود با گروهی از بنی ثقیف که نزد وی آمده بودند
باید که باز ایستید از کفر و شرک و الا بفرستد خدای عز و جل
که از من باشد یا آنکه فرمود مانند نفس من باشد پس
بزنند گردنهای شما را و اسیر کنند فرزندان شما را و ای
گوید که عمر گفت که والله که آرزو نکردم اما این حکومت
را مگر در آن روز ایستاده بودم و سینه خود را پیش میداشتم
با میدانکه رسول صلی الله علیه و آله گوید انکس اینست
پس آنحضرت نبوی علی بن ابی طالب انکس نمود و دست
انرا گرفت و گفت انکس اینست و خطب خوارزمی و ابن شبر
روایت کرده اند از جابر بن عبد الله انصاری که رسول صلی الله
علیه و آله فرمود جبرئیل از نزد خدای تعالی بیامد باینکه
برک مورد سبز که بروی سفیدی نوشته شده بود که بدست

که محبت علی بن ابی طالب را بر مخلوقات خود فرض و واجب
کردانید پس باید که برسانی این سخن را از من بایشان
و حافظ ابو نعیم در حلیه از ابوهریر روایت کرده است
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون شب معراج
بر آسمان بردند انبیا بر من جمع شدند پس خدای تعالی
وحی فرستاد بسوی من که یا محمد از انبیا پرس که بچه چیز
مبعوث شدن اند چون پرسیدم گفتند که فرستاده شده ایم
بر اظهار کلمه توحید و برقرار کردن بنیوت تو و ولایت
یعنی امامت علی بن ابی طالب و در مناقب خوارزمی زجابر
عبد الله مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که بدستی که چون خدای تعالی آسمانها و زمین را آفرید
بخواند آنها را پس جابت کردند و را پس خدای تعالی عرض کرد
بر آنها بنیوت من و ولایت علی بن ابی طالب را یعنی امامت
و امامت او را پس آسمانها و زمین قبول کردند بنیوت من

۱۲۰
و ولایت علی را بعد از آن بیا فرید مخلوقات را بسوی ما
تضویض نمود امر دین خود را پس سعید و نیک بخت کسی است
که بسبب ما نیک بخت شود یعنی از ما هدایت بیا بدو شفی
و بد بخت کسی است که بسبب ما شفی شود یعنی از راه شفی
شود و نایع ما نشود و ما نیم حلال کننده کان حلال خدا
و حرام کننده کان حرام خدا و در مناقب خوارزمی و فردوس
الاخبار از ابن عباس مرویست که رسول صلی الله علیه
و آله فرمود اگر مردمان بر محبت علی بن ابی طالب مجتمع
شدند خدای تعالی آتش دوزخ را بنیافریدی و در نزله
السائرین از عمر بن الخطاب مرویست که رسول صلی الله
علیه و آله فرمود محبت علی پزیری و از ادیست از آتش دوزخ
و در فرس از جابر بن عبد الله مرویست که رسول صلی الله
علیه و آله فرمود عنوان صحیفه مؤمن دوستی علی بن
ابی طالب است و در کتاب مناقب خوارزمی از انس و در

فردوس از عتقاد بن جبرئیل مرویست که رسول صلی الله علیه
والآله فرمود که دوستی علی بن ابیطالب حسنه است
که با وجود آن هیچ سینه ضرر و فتنه ندارد و دشمنی
او سینه است که با آن هیچ حسنه سودی ندارد و در
فردوس و سبله مرویست که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود دوستی علی بن ابیطالب بخورد کناها از اجناس
بخورد آنرا نیز روا و در سبله و نزل الشاه بر اقامت
رضی الله عنها مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
علی و شیعه او بنده مستکاران در دنیا و قیامت یعنی خبر
ایشان مستکار نیست زیرا که در کلام و دلالت بر حصر
موجود است و در سبله از ابن عباس مرویست که
رسول صلی الله علیه و آله فرمود علی بهتر است از من
در حکم گرفتن بکنایه خدای تعالی پس هر که مرا دوست
دارد باید که بر او دوست دارد و بدوستی که نمی تواند

۱۲۱
بمعاد است و بر مصلحت خدا تعالی باید و قیامت با مستکاران
مکر بدوستی علی و بنده سبله مرویست از ابو الطیب
که روزی رسول صلی الله علیه و آله نماز صبح کرد و
پشت بخرابداره بر در میان نظر کرد و فرمود چیست مرا
که علی را در میان شما نمی بینم بعد از آن فرمود که در آنجا
و نه من هیچ نمونی نیست الا که علی را دوست میدارد
و فرمود محبت علی فرض است و دشمنی وی کفر است و در
فردوس از عثمان اباس مرویست که رسول صلی الله علیه
والآله فرمود وصیت میکنم هر که را که عمر ایمان آورد و
و تصدیق بر نبوت من کرده است بولا است علی بن ابیطالب
پس هر که بوی تولی کرده است تحقیق که بمن تولی کرده باشد
و هر که بمن تولی کرده تحقیق که بخدای تعالی تولی کرده باشد
و نیز در فردوس از ابوذر غفاری رضی الله تعالی عنه مرویست
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی باب علم من

و سپردن حاکمیت و بیان کند است بعد از من
 از برای آنست من آنچه را با آن فرستاده اند بخت و عبادت
 و دشمنی و منافق و نظریه و یافت است و دوستی و
 عبادت و ایضا در فریاد من و رویت که رسول صلی الله
 علیه و آله نظریه و علی علیه السلام کرد و فرمود
 نوبت و مهر کرد دنیا و سید و مهری و دین
 پس هر که نور دوست داشت بختیق مراد و مستداشته آ
 و دوست من دوست خداست و هر که نور دشمن داشت بختی
 مراد دشمن داشته است و دشمن من دشمن خداست پس
 و ای بر آنکه که نور اعدای من دشمن دارد و ابو نعیم در حدیث
 روایت کرده است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
 که بخوابید از برای من سید عرب یعنی علی بن ابی طالب
 علیه السلام خوابیده گفت یا رسول الله ایامی نیستی سید
 فرمود که من سیدم و لا دارم و علی سید عرب است چون

حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه بیا مدهم
 صلی الله علیه و آله ایضا در طلب نمود چون حاضر شد
 فرمود که ای گروه انصار شما را دلائل نکتم هر کسی که
 اگر بوی مثل نماید هرگز بعد از وی گمراه نشود بگفت
 علی یا رسول الله فرمود که انکس علی است پس او را پیوست
 دوستی من دوست دارید و بسبب کرامت من اگر مرا
 بدستنی که جبرئیل را انجاء خدای تعالی داد
 بآنکه بگویم شما آنچه گفتید و در فرمود
 که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
 بر من تعلیم که بر در بهشت نوشت
محمد رسول الله علی حنیف الله الح
فاطمه امه الله علی باب غیبتهم لغت
 و منافق خطیب منقول است که
 و آله علی بن ابی طالب علیه السلام

روایت
 است
 و اصل آن

سخت بشو و کلاه باش که او یک روز من فاضل با کپهر و
ماسطین و ماسطین است بشو و کلاه باش و الله و الله
سخت سخت بشو و کلاه باش اگر شخصی عبادت خدا
مرا مرا سال کند میان دکن و مقام ابراهیم بعد از آن
از دنیا برود و او در آخر علی باشد خدا تعالی بیدار
او را ببرد و در عالم آخر روز و این مرد و بیدار
خود را از این بعد خدا می داند که است که روزی
فصل زیارت رسول صلی الله علیه و آله کریم حضرت
فرمود ای ایوب میباید گفت لبیک یا رسول الله فرمود که
بدستی که خدا تعالی را عمو دیت در هر عرش که بود
بعد از اهل بهشت را چنانچه نزد بعد از آن
اهل دنیا را نمیرسد آن عمو و نور آن مکر علی و
روستان او و کتاب و سبیل از عروین الحق و اب
کرده شد است که گفت یا رسول صلی الله علیه و آله

نشسته بودم فرمود که با عمر و مجتهدی که سنون بهشت
بشو تا بم کفتم بی بعد از آن علی علیه السلام بیامد و
که این و اهل پیش عمو دیت بهشت اند و این معاندند و
خود را از این مرید آورده است که رسول صلی الله علیه و آله
روزی نماز صبح کرده بعد از آن فرمود یا بیدار
که جبریل علیه السلام کار را نازل شده است گفت یا محمد
که خدا تعالی نشانی است نهال و در بهشت که
ثلث آن از باقوت سرخ و ثلث آن از بزم و ثلث دیگر
از مراد بیدار است و بر بالا ای آن طافها زده و بیان
طافها غرقها آفریده است و در هر عرفه در حق خلق
نموده که بار آن حور العین است و اب عین السلام بر آن
نهال جاری گردانید بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله
و آله خاموش شد پس مردی برخاست و گفت یا رسول
صاحب آن نهال که بخت حضرت فرمود هر که میخواهد

که آن هلال مثل قناریه باشد که بخت علی بن ابی طالب
مثل نماید و در سبیل از خدایه مرویت که رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که هر که میخواهد که حیات
و موت وی چون حیات و موت من باشد و مثل نماید
آن هلال با قوت که خدای تعالی از او فریاد است نماید
که مثل قناریه باشد که فرمود تو که کند علی بن ابی طالب
تعداد من و در مشافیه خطیب و در الشایرین از امیر
المؤمنین صلوات الله علیه مرویت که رسول الله
علیه و آله فرمود اگر بیدار عبادت خدا کند آنقدر که
نوح علیه السلام قوم خود را دعوت نمود که هزار سال
و از برای او مثل کن احد طلائع است و آنرا در راه خدا سر کند
و عمر او را در گذراند تا آنکه هزار حج پیاده بکند و بعد از آن
میان صفا و مروی بظلم و بیکسای گشته شود و با این همه
اگر مولود تابع و محبت نباشد بوی بهشت نرسد و لطف

بهشت نشود و در مشافیه خطیب و در الشایرین از امیر
المؤمنین صلوات الله علیه مرویت که رسول الله
علیه و آله فرمود که هر که میخواهد که حیات
و موت وی چون حیات و موت من باشد و مثل نماید
آن هلال با قوت که خدای تعالی از او فریاد است نماید
که مثل قناریه باشد که فرمود تو که کند علی بن ابی طالب
تعداد من و در مشافیه خطیب و در الشایرین از امیر
المؤمنین صلوات الله علیه مرویت که رسول الله
علیه و آله فرمود اگر بیدار عبادت خدا کند آنقدر که
نوح علیه السلام قوم خود را دعوت نمود که هزار سال
و از برای او مثل کن احد طلائع است و آنرا در راه خدا سر کند
و عمر او را در گذراند تا آنکه هزار حج پیاده بکند و بعد از آن
میان صفا و مروی بظلم و بیکسای گشته شود و با این همه
اگر مولود تابع و محبت نباشد بوی بهشت نرسد و لطف

صلی الله علیه و آله فرمود که خدای تعالی از خود علی بن
ابیطالب هفتاد هزار فرشته آفرید که استغفار و
گناه برای وی و برای عباد وی تا روز قیامت و در کتاب
که از اوطالب از انس بن مالک مرویست که رسول صلی الله
علیه و آله فرمود در شب معراج فرشته دهم بر سر
از نور نشسته و فرشتگان گرد او در آمدند گفتند ای جبرئیل
این فرشته کجاست گفتند وی شو و بروی سلام کن من
تو را بیاورم و بروی سلام کردم و دادم که او برادر
و پسر عم من علی بن اوطالب است گفتند ای جبرئیل علی
پسر از من با همان چهارم آمدن است گفتند و دیگر فرشتگان
از شوق دیدن علی علیه السلام و صحبت او شگایت کردند
خدای تعالی این فرشته را از نور علی آفرید پس جمیع ملائکه
در هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار توبت زیارت
وی میکنند و تسبیح و تحمید بر خدای تعالی بخوانند

و توبت از اعدای دین و سنان علی میکنند و در کتاب
خطیب از عیسی بن عمر مرویست که گفت از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که خدای تعالی از
شب معراج یکدام لغت با تو خطا بکرد رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که خدای تعالی با من بزبان علی بن
ابطالب خطا بکرد پس مرا اطعام نمود که گفتم پروردگار من
تو با من سخن کردی یا علی سخن کرد فرمود که با محمد من سخن
نکرد چون اشیا و مرا با من در میان قیاس بنا بکرد و با اشیا و
امثال و نظایر و سبقت بنا بکرد نور آفریدم از نور خود
و علی را از نور تو پس بر سر او و خفیات قلب تو مطلع شد
پس کسی را دوست نیاورم بیوی قلب تو از علی بن اوطالب
بنا بر آن با تو بزبان وی سخن کردم تا در لغو مطمئن گردید و از
هیبت خطاب من مضطرب نشود و در دوزخ نماند
مرویست که گفت از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند

که کدام یک از مردمان یهود و نصاری و مجوس و کفار
گفتند از مردمان فرمود شود و می و در میان قبط خطیب از آن
سال الله مریدت که گفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله
با من گفت تو را چه بر آن داشت که از آن کردی چیزی را که بشدت
از من دور است علی بن ابی طالب ایضا که عقوبت الهی بخورید
و اگر نه استغفار علی سیودان برای تو هرگز نبوی بهشتی
می شدی اکنون آشکارا کن و در بقیه عمر خود را بر خیر دنیا
بدست که دوستان علی و لذت او و دوستان ایشان
سابقان و مبادست که در آن اندیشه است و ایشانند
مسا بکان خدا و مسا بکان دوستان خدا خیر و جود
و حسن و حسین و معا علی بن ابی طالب و اکر است هر که او را
دوست دارد از قول و نقد قیامت غیر رسد و کجاست
حکایت و سند از آن آورده است که گفت نزد رسول
صلی الله علیه و آله نشسته بودم دیدم که علی علیه السلام

۱۲۸
آمد رسول صلی الله علیه و آله فرمود من و این شخص محمد
خدایم بوطن او و این مرد و پسر بسند و شعلد از عطیه
روایت کرده است که گفت بر جابر بن عبد الله صلوات
داخل شدیم و وی پسر شده بود پس گفتیم ما را خبر ده از
علی بن ابی طالب جابر ابروهای خود را که بر چشم وی
فرود آمدن بود برداشت و گفت وی یعنی علی بن ابی طالب
بهترین بشر است و نیز نقل کرده است از حدیث پسرین
که خبر ده ما را از علی علیه السلام گفت وی بهترین
است است بعد از پیغمبر ایشان و شک نیست که درین
سخن یاد در فضایل و کمالات او مکرر یافت و نیز از ابو
رافع روایت کرده است که رسول صلی الله علیه و آله
با علی علیه السلام فرمود تو بهترین امتی در دنیا
و آخرت و از بریدن روایت کرده است که رسول صلی الله
علیه و آله با فاطمه صلوات الله علیها فرمود که تو را

معویه گفت چه چیز تو را منع میکند از آنکه بگوئی که
 من سبکی سعادتمند هستم به نسبت از برای وی بخاطر دارم
 که رسول صلی الله علیه و آله در حق وی فرمود که بگو
 از آنها دوست داشته باشی پس از آن شتران سرخ سوخته
 شدیم از رسول صلی الله علیه و آله در وفای که حق
 از غزوات میرفت و او را در مدینه خلیفه خود نمود
 و علی علیه السلام فرمود بار خدا را که مرا با زبان و قیاس
 میگذاری بخضرت فرمود با را حق نیستی که با شیخی
 من بمنزله هر روز از موسی الا که بعد از من پیغمبر
 نخواهد بود شدیم از آنحضرت که در روز خیر فرمود
 که لب خود را بر روی خوام زد که خدا و رسول را دوست
 دارد و خدا و رسول و برادر و مستند دارند پس هر یک از صحابه
 آن فکر و اندک صاحبان دایه داشتند پس رسول صلی الله
 علیه و آله فرمود علی را بخوابید چون بیا مد و وی بیدار

چشم عظیم داشت رسول صلی الله علیه و آله که در حق
 خود و در چشم وی انداخت و دایه بودی در آن دفع هر دست
 وی دفع شد و چون بر آن فرود آمد مدتی ایستاد و
 و ایستادیم و قیاس داشتیم و آنست که گفت که
 رسول صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین
 را صلوات الله علیهم بخواند و فرمود بار خدا را بر کون
 اهل بیت مستند و بدانکه اخباری که اهل سنت نقل
 کرده اند در کتبهای معتبر ایشان مذکور است و دلالت
 بر فضیلت آنحضرت میکند بحديث که حصه و حصا
 نمیتوان کرد و چون بنده الله کجا بیژن باره ازین ندانست
 بدین قدر اقتصار و دفع شد **مطلب دوم** در بیان
 بعضی از فضایل آنحضرت که متواتر و معلوم است اول
 علم است شکر نیست در آنکه امیر المؤمنین صلوات الله
 علیه علم کل مردم بود چنانچه حدیث مشهور است که مدینه

بالقرین و در حدیث
 در آن شکر نیست

العلم وعلماها صريح است دران و در کتب عامه مذکور
است که رسول الله علیه و آله فرمود خدا تعالی
علم و حکمت داده منم کرده است و منم از منم
علی بن ابیطالب سلام الله علیه که دانست است و
میگویند از آن پس نیست و منم را بر جمیع عالمیان
قیمت نموده است و آنحضرت در این منم نیز با ایشان
شریک بلکه اعلی است از کل و ابضا آنحضرت در
غایت حرص برود در علم و با کمال فطنت و ذکا و
صلی الله علیه و آله که اعلی کل خلایق است و در
افهام برود در تعلیم و تربیت و از کودکی انا آنحضرت
استفاده کالات میخورد پس ظاهر است که آنحضرت
در مرتبه اعلی خود بود در علم و حکمت و در کتب عامه
و خاصه مذکور است که مراد از آن واعینه در قول خدا
تعالی و تعالیها أذن واعیه آنحضرت است و با اتفاق کل

مسلمین جمیع صحابه در مقابل او سا با و مشکلات عطا
بخشد امیر المؤمنین سلام الله علیه همیشه در حق
میگردانند و آنحضرت اسخالات مشکلات میخوردند
بلکه جمیع علوم که در اسلام مندا و است از آنحضرت
بظاهر و در سید و سلسله کتب در هر روزی از قرون
با آنحضرت منتهی میشود و آنکه تفسیر و کلام و فقه و
نحو علوم خود را با آنحضرت منسوب میکردانند و در
صلی الله علیه و آله فرمود با اتفاق کل مسلمین که طوی
ترین شما در دین من علی است و فضا من از انضاف
بجمیع علوم است و اهل سنت در فضایل او کثیره تنبیه
کردن آنحضرت عمر را بر خطای او در کتب خود ذکر کرده اند
و در هر نوبت عمر میگفت لو لا علی لهلك الامر و ابضا از
آنحضرت بر ثبوت رسیده است ترده عامه و خاصه که
میفرمود رسول صلی الله علیه و آله هر از با با علم مرا

و دیگر حسن خلق است که کمال آنحضرت مدین صفت
و بلوغ او و مقامات معلوم است تا آنکه دشمنان آنحضرت
او را بدعا می نمودند و میخواستند او را محاط با و می گفتند
که او و پیروان ما بود مثل یک زغال با ما می خورد و می پخت
و به هر طریقی که می توانستیم اجابت می فرمود و کمال فروغ
و مقامات افتادگی می بود لیکن با وجود این خلوق او را
آنحضرت و ما ندانیم بودیم که او را از تحیر رسته باشند
و در بطونیت برداری که با شش پر برهنه بر سر او باشد
باشد و مقام خوف و هراس دیگر عبادت و کثرت
مواظبت آنحضرت بر جمیع انواع عبادت و خضوع و
خشوع در نماز و زیارت و بی برکافه خلا بوی معلوم
و واضح است و کسی را بحال آنکار نیست و بیرون آفت
بکار از جسد مبارک آنحضرت در نماز و واقفیت
آنحضرت بر آن مقامات خضوع و توقیر بخدا بیست معلوم

۱۲۳
و مشهور است دیگر زیاده و بی حدت رسول صلی الله علیه و آله
است با او شدت مورد و یافت آنحضرت عقیق بود
که بر منبت کتب سیر و اخبار مخفی نیست و حدیث طبر
شاهد صدق است برین و حدیث موافق و مترک
نیز صریح است درین و ظاهر است که بحث رسول از موی
نفس نبود بلکه از جهت لغت شان و جلالت مرتبه و
قد آنحضرت نبود نزد خدا بیگانه دیگر زیاده و بی حدت
کاری آنحضرت و اطلاق امام المتقین بر او باشد
صدق است دیگر سفت بیان و عدم مسبق آنکه
و شرکت که از برای آنحضرت با ضرورت ثابت است و
همچنین از صحابه با او در صفت شرکتی نبود دیگر
اختصاص آنحضرت بر زیاده و بی حدت تا آنکه در تحیر
بقوت بتائید قلم نمود دیگر و لا در آنحضرت در حق
کمینه معظمه و هیچ آریه الله این شرف و فضیلت

حاصل نیست و دیگر کتابی که آنحضرت که بآنند باده
 بر جمع آنجا داشت و دیگر مصاحف و آنحضرت کتاب و سوره
 صلوات الله علیه و آله و در وقت حضرت ما طهر هر که
 بضعه و موله سبب ندان عالمی است که بفعل منوات
 از آنجا الف و سوره و دیگر ابواب حکیم صلوات الله
 علیه است که دو سبب در آن اهل بهشت و در دست
 رسول الله و دیگر ظهور و جرات است از آنحضرت مثل آنکه
 در جبر و بر داشتن سنن عظیم اندوی چشم و در این
 طغیان بیکند که مسلمانان از دفع آن عاجز شده
 بودند و دیگر بپایه آفتاب و سخن گفتن از دها و خبر
 داشت از غیبیات و محاسن نمودن با حیوان و غیره
 بنا لا یحیی و بالجملة فضلا بل آنحضرت از نور و کرم
 تجلیست که آنحضرت از معجزات است و بعد از شوق
 از آنحضرت تعظیم غیر موعود و امامت فیه

و باطل است چه ترخ و جرح بر اجماع ضرورتی بطلان
 و بدیهی است که استخالات است **خاتمه** در بیان آنکه چنانچه
 که منصفی خلافت شدند بیکد از رسول صلی الله علیه
 و آله مستحق آن بودند و اندوی غلب و جلافت مرئوس
 خلافت و امامت شدند و بیان این مطلب در ضمن
 چند وجه مذکور میشود اول نظر قرآن مجید که دالت
 بر آنکه ظالم و بیگانه امامت نمیرسد چنانچه در حکایت
 ابرهیم علیه السلام مذکور است و مشک نیست و دانکه
 ابو بکر و عمر و عثمان مذکورند کافر و مشرک بودند
 و هرگاه کافر و ظالم است چنانچه خدای تعالی فرمود
 ان الیفران لظلم عظیم و فرمود و الکافر و الذم الظالمون
 و مضمون آیه نفی سبب ظالم است با امامت در جمیع
 اوقات مستقبله منفی است و نفی استقبال هرگاه بقیه
 بنا شد بحدیث و استدلایل صحت استقامت و بر تقدیر

زیرا که صیغه لامتنال
 فعل مستقبل

و بر او بکر انرا عاقلانندست مرد و واجب بودی میم که
او بکر منع فاطمه و رسول الله علیه السلام کرد از عدل
و آن فریخت بود از خبر که بکر رسول الله علیه و آله
آنرا با آنحضرت بخشید و بود و بعد از آنکه رسول الله صرت
او میبود و بکر بکشد از رسول الله علیه و آله را
از دست وکیل و عامل آنحضرت انرا عاقل کرد و حضرت
فاطمه اطهار بخشید و بود و بعد از آنکه او بکر بکر
و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم و ام ایمن
از ای شهادت کردند و بعد کرد و حال آنکه علی علیه السلام
بحکم ابوبکر علیه و رسول الله علیه و آله بود
و بموجب حدیث نبوی حق و صدق و صواب از وی هرگز
مغایرت نبکر و خداوندی است از برای او و در حدیث
او در آنکه از طهارت شهادت بعضی و طهارت داراست
و فاطمه و رسول الله است چنانچه فرمود که فاطمه را

از من هر که او را برنجاند و خشم و برنجاند و باشت و بود
که خدای تعالی غضب میکند از برای غضب فاطمه
و ام ایمن زنی بود که رسول الله علیه و آله را خبر داد
بود که او را اهل هشت است و او بکر رضایت از و اج
مورد دعا ای اخلاص من حجره مطهره و شافعی
طلب نکرد با آنکه ایشان با نفاق معصوم نبودند و
چهار کس را که خدای تعالی از برای ایشان عصمت نهاد
داد و رد کرد و این نبود مگر کفر و بدعت و اظهار شرک
با طنی که در صمیم قلب او مکنون و مستور بود و چون عمر
عبد العزیز میداشت که فاطمه را بظلم از حضرت فاطمه
علیها السلام گرفته اند با آنکه مخالف بود در خلافت
خود او را با و لا آنحضرت رد کرد چهارم آنکه او بکر
و عمر و صد اخلاف خانه امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و
حسین صلوات الله علیهم و جماعتی از بنی هاشم بودند

تا بزرگد و در وقت آمدن با او بکر بیعت کند و بعد از آن
طبری که از مومنان است که بیعت است گفته است که
هر کس که گفت و الله که خاندان رسول را بر شما با آنکه بیرون کنید
از برای بیعت و وفای که از مومنان است ایشانست که بیعت
این را عقل کرده است و صاحب کتاب عمر که از علما
ایشانست آورده که در این اسلام گفت من از جمله جماعتی
بودم که همه بکشدند با عمر بنی خاندان فاطمه و فرزند
که عمل اصحاب از بیعت مشایخ می نمودند پس عمر با طاهر
علیهما السلام گفت که بیرون فرست جماعتی که در
خاندان نبوی و اکابر و ائمه را هر که در دست رسول فاطمه
علیهما السلام گفت بیعت از من و فرزندان مرا گفت
از من و الله مگر آنکه بیرون آید و بیعت کند و این عهد
فرمود که از کتاب علما ایشانست آورده که علی و عباس
در خانه فاطمه بودند و بکر با عمر بیعت بر و ایشان از ایشان

۱۲۷
و اگر امتناع کنند با ایشان مغانند که بکر عمر را بیعت
تا آنجا که رسول خدا فاطمه علیهما السلام فرمود ای پیغمبر
آمد که خاندان رسول را بیعت از من گفت از من و در کتاب عباس
و کتاب ابی نعاف الجوهری نیز مثل این مذکور است و با جماعت
و قوع این فساد و سعی در مغانان این فعل از او بکر
و عمر نزد ابی باخبار و سیر ثابت و مخفق است و شکر
نیست که در تفعل از اعظم انواع کفر و انحراف است چنانکه
ابو بکر و عمر و عثمان تخلف کردند از بیعت و فرستادند
و رسول صلی الله علیه و آله با اتفاق حکم مکرر فرمود
لعل که خدا بیعت مرا را تخلف کند از شکر اما نه
و فرمود رسول صلی الله علیه و آله از غمخیز آن شکر و خراج
جسی که بغیر فرموده آن بوده که در حدیث و قاتل انحراف
مدینه از جماعتی که نخدس رفت و فساد و فتنه و غصب
خلاف از ایشان می نمود حال و باشد اما امرامان بر

بمقتضی حدیث متفق علی که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود فاطمه پاره ایست از من هر که بر بخاند او را مرغان بخاند
باشد و هر که بر بخاند خداوند تعالی او را بخاند باشد
و فرمود که هر کسی که خداوند تعالی غضب بکند از بزرگی
غضب فاطمه و خشنود میشود برای خشنودی فاطمه هم
آنکه ایشان را جاهل بودند با احکام شرع و جاهل امام
تواند بود خصوصاً با وجود عالم بصرون عقل و
حکم آفرین پنداری الحق و جعل ابو بکر بجای بود که
دست چپش را برید و حال آنکه دست راستش را
برید با عاف و مسلمین و شخصی را فرمود که بسوختن دست
صلی الله علیه و آله نهی فرموده است از سوختن با آتش
و معنی کلام خداوند است و معنی آبر آوردن خداوند تعالی
و آنکه دانست و جهل از او بر سبب که میراث من چند است
دانست و خطا بر سبب احکام میگرداند و در میان

بسیار به پیوسته و غمناک بود که در تمام مسلمانان و فرمود
که در میان بود سنگسار کند حضرت امیر المؤمنین
او را منع نمود و گفت لولا علی ملک مصر و دویست
رسول صلی الله علیه و آله شکردنا انکه ابو بکر برخواست
انک میث و انهم لیستون و گفت کویا من هرگز این را نپذیرد
ام و دویست بر من برگشت هر که مسجد خود را گران کند
من آنرا میگیرم و داخل بیت المال میکنم و بی درخواست
و گفت منع میکنی ما را از چیزی که خداوند تعالی حلال
کرده است بر ما و آیه واقتسموا فطرته را خواند و
قبول کرد و اعتراف بحکم خود کرد و گفت همه مردمان از عمر
و ما را ندانستی زمانی که در پس پرده میباشند و صاحب
این سخن چون تواند که نایب رسول صلی الله علیه و آله
باشد و تقدم کند بر باب مدینه علم و گویند سلوف
قبل ان تغفل یعنی بهر سبب از من مرجه میخواهد بپوشد

از آنکه مرایا بدو آنکه گفت لو کفیت الخطای ما انقذت
بقیة اصحاب کثافت ذکر کرده است که عمر بعد از
از آنکه گفت و عترت او با آنکه همبختان از او عالمتر اند
فوج اصحاب خود کرد که مرگ او از سر غلطی واقع شود چرا
بر من و منیکید و بسکند بدینا این که از اهل علم غیب
بر من و منیکید و الحق و حقیقت طایفه بودند که تنبیه ما
خود نکردند و او را بر خطا و کفر مبشر واقف نکردند
و گذاشتند تا مرجه فراموش بگویند تا آنکه زنی که از شایسته
او بخاصه و مجادله نیست چنانچه خدای تعالی فرموده
او من یستوفی الحلیة و هو فی الحیض م غیر مسبین برای او
غالب آید و او را ساکت و خطا او را ظاهر کرد و در آن
اصفها و در کتاب مختصر آن آورده که روزی عمر عجمی
گذاشت و از آب طلبید همچون نمدی عسل در آب داخل
کرد و با او در عمر تپاشا میبود و گفت خدای تعالی فرموده

۱۲۰
از هبتم طیبایانکم و رجوتکم الذین الجحون گفت بر خطای
با کافرا نیست مگر اسلامان چه چیز این کلام فرموده
و بوم بفرستاد الذین کفروا علی النار پس عمر گفت همه کس را عمر
گفت هم کما کفر فیه نراست و دانایان است و وقتی بدو
خاسته برآمد و اصل انعام را بر مسکری دید ایشان با او
گفتند خطا کردی از چندین جهت یکی آنکه بخشن کردی
و خدای تعالی فرموده از بخشن بنول خود و لا تخشوا
و دیگر آنکه از غیر در بخاسته درآمدی و خدای تعالی فرموده
و انوا الیوت من ابوابها و دیگر آنکه بی اذن درآمدی و خدای
تعالی فرموده لا تدخلوا بیوتا غیر یوئکم حتی تستأینوا
و دیگر آنکه سلام نکردی و خدای تعالی فرموده و سلموا
علی اهلها پس عمر خجل شد و صاحب خانه را مؤاخذه
نکرد بر آن مسکری و با جمله جمل ابوبکر و عمر با حکام
دین و ایات قرآن مبین از کفر ابلوس مشهور تر است و این

داشت و معنی نماید که رسول صلی الله علیه و آله در
 خود که از این یکد از من مکرر گوید که از من باشد مثلاً
 فرمود یا آنکه یونیکرد من خداست زیرا که چون آن رسول
 نیست تابع او نخواهد بود مقتضای قول خدای تعالی
 در قصه ابراهیم علیه السلام فمن نعیم قاصد منی چون تابع
 نباشد بخت خدا نباشد بموجب فلان کتبم یخون الله
فان یعون یخونکم الله بر بعض خدا باشد میزدیم که
 ایشان متابعت رسول صلی الله علیه و آله زیرا که رسول
 صلی الله علیه و آله خلیفه نقیبین نکرد با اعتقاد ایشان
 و او یکره را نقیبین کرد و خلیفه گردانید و عمر بشود
 انداخت اگر استغلا ف خوب بود چرا پیغمبر نکرد و اگر بد بود
چرا پیغمبر نکرد و اگر بد بود چرا پیغمبر نکرد چنانکه در
 منع کرد حضرت طاهر صلوات الله علیها و سایر بزرگان
 از کسی که بعضی فلان ثابت است از برای ایشان و ذوات

کفر و...

رسول صلی الله علیه و آله را اینست لئال چیز بسیار
 و بدعت فلف بکدامان باشد حکم کرد و نصرت فلان مشتاد
 ناز باشد است و نماز و بیح اختراع کرد و خود اعتراف کرد
 که آن بدعت است چنانچه اهل سنت نقل کرده اند
 و عول و تعصیب در میراث بدعت کرد و در قیمت تفصیل
 را در عرکدایر عجم و مهاجر را بر انصار و انصار را بر غیر
 ایشان و اینها همه خلاف حکم پیغمبر بود و منع کرد از
 گفتن حق علی خیر العمل و بدان و بدندان رسول صلی
 علیه و آله بدان می گفتند چنانچه عمر با آن اعتراف کرد
 و علی ای اهل سنت عذری بغیر از اجتهاد عمر که بر حق از
 کتاه اوست نمی توانست گفت و هیچ عالم نبود که فواخذ
 و رسول الله اجتهاد است و کسی اندوی اجتهاد صحاح
 ایشان میتواند کرد و اگر چنین باشد هر کس را رسد که کوفه
 من بجهنم و احکام الهی را نقیبین دهد و خود با الله من

شاید بعد از آنکه بگویم آنکه بعد از احتیاج حضرت
عالم علیها السلام بر او بگو و اثبات حقیقت خود بر او
مکتوب نوشت مشغول بر آنکه فکرها با حضرت نمودند
و آن مختصر آنحضرت عمر کرد و بر خود و آن مکتوب بگفت
و بدان کرد و بر او بگو رفت و با وی خشونت بسیار کرد
بعد از آن هر دو اتفاق افتاد و در منع آنحضرت از عدالت
و مطاعن او بگو و عمر زبا و میرفت که این رساله کتابیست
در جمیع آنها داشته باشد و این مقدمه مطالع و کافیت
شاید هم اسودیت که از جمله مطاعن عثمان است بجهل
احوال او چنانچه اقل است و در کتاب خود ذکر کرده اند
که اول حکم خدا و رسول بیرون رفت و علانیه مخالفت
ایشان میکرد و فساد و فحشاء را بر مسلمانان حاکم کرد
و ظلم او بجهل و غیبت که خلق بیش از آنکه اتفاق بر قتل
او کردند و مثل آنکه ولید غاصور را حکم ساخت و اوست

که امامان مردم میکرد و همچنین سید بن العاص را
امارت داد و کوفیان از منقار و بنش آمدن او اخراج
کردند و باز او را بر اهل مصر حاکم کردند و ایند و اهل مصر
از او شکایت کردند و بر نقدی که در قتل امر بر حال
او واقف نبود بعد از اطلاع حیران او بر مسلمانان تسلط
کرد ایند و حکم بر العاص و پسرش مروان را رسول الله
علیه و آله از مدینه اخراج کرده بود بسبب عداوت
که با آنحضرت داشتند و ایند و آنحضرت و مسلمانان
میکردند و ایشان را طردید رسول الله میخواست عثمان
ایشان را در خلافت خود خواند و مروان را در امور خود و خیل
کرد ایند و بر مسلمانان تسلط ساخت و مباحثه خطیر
از مال مسلمانان بایشان داد و مروان را از غیبت از غیبه
مروان داد و صد هزار جای دیگر بحکم داد و آورد و اندک
در یک روز چنانچه صد هزار مسلمان را کشت و مال آنها را

از فتح انور

و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات الله
علیهم اولا حایات کردند و بعد از آنکه بخواستند او را
بکشند و قتل کردند اندک حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه فرمود که خدای تعالی او را کشت و این قول البیلا
رضای آنحضرت بقتل او و بعد از کشتن با سوز
او را دفن نکردند و عرض آن بود که چنان فانی باشد
تا مردم عبرت بگیرند و بداند که او بیکریه و مستحق کشته
شدن بوده است و با جمله مطاعن او بجدیب که منقح
کتابخانه و سایر احصا نمیتواند کرد و چون عدم اهلیت
خلافت و امامت ایشان ثابت و واضح شد امامت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه ثابت است زیرا که ائمه
و دیگر متحقق نیست **نکته** در بیان امامت ائمه صلوات
الله علیهم است بعد از امیر المؤمنین صلوات الله علیه
امام حسن و امام حسین است و بعد از امام حسین و بعد

۱۲۵
از او علی بن الحسین ذریه العابدین و بعد از او محمد بن علی
الباقی از نیکان و بعد از او جعفر بن محمد الصادق و بعد از او
موسی بن جعفر الکاظم و بعد از او علی بن موسی الرضا
و بعد از او محمد بن علی النقی و بعد از او علی بن محمد
النقی و بعد از او حسن بن علی العسکری و بعد از او
محمد الله صاحب الزمان که امام این عصر است و امامت
هر یک از ایشان بعد و هر متواین از رسول صلی الله علیه
و آله و امیر المؤمنین صلوات الله علیه نزد شیعه مشهور
بنص و صریح و اهل امامت ایشان و بیکر منافق و ضالان
و مجرران و دلائل ایشان و در کتاب اهل سنت مثل کتاب
بخاری و مسلم و غیر آنها نیز نصیص رسول صلی الله
علیه و آله بر عدد ایشان مستفوت و در بسیاری
از مستفولان ایشان تصریح با امامی شریفه و منافق
ایشان واقع و متحقق است و ذکر کرده اند که بعضی از اصلا

روایت حدیث کتاب و تصدیق کرده است شریفی قدس
 صاحب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و القدر ابرار است
 مریدان و دوازده امام مخصوص و هر کدام را در باب
 علوی و ذکر کرده از ابن عباس روایت کرده که یهودی
 نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد که او را عشار بگفت
 گفت یا محمد بن رسول صلی الله علیه و آله گفت بگو که
 و سوز تو گویست و هیچ نمی بخوره که او را و سوزی باشد و سوزی
 موسی بن عمران بر شمع بر نهند و سوزی خود کرد اینده رسول
 صلی الله علیه و آله فرمود بل و سوزی من و خلیفه من
 بعد از من علی بن ابی طالب است و بعد از او و بعد
 از حسن و حسین و بعد از ایشان هر کس از ذریه
 حسن که هر امام و بنی که کارند گفت یا محمد یا سجاد
 ایشان را بگو و گفت هرگاه حسن و حسین را بگو و علی و بعد
 از او و بعد از او و بعد از او و بعد از او و بعد از او

پس او موسی و بعد از او پس او علی و بعد از او پس او حسن
 و بعد از او پس او محمد و بعد از او پس او ایشان و بعد از او
 بعد از عثمان بن امیه و بعد از او پس او گفت که است جای ایشان
 در بهشت گفت یا محمد بن رسول صلی الله علیه و آله من یهودی گفت یا
 ان لا اله الا الله و انت رسول الله و انهم لا و سبیه بعد
 و گفت من در کتابهای خود چنین دیده ام و موسی علیه السلام
 بما چنین عهد داده و بعد از این گفت حدیث طویل بود
 از آن موضع حاجت داشت کردیم و با سناد از ابن عباس
 نقل کرده است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
 بدستی که خدا بیغالی نظر کرد بسوی زمین و از آن سزا
 اختیار نمود پس مرا خبر کرد ایندی دیگر نظر کرد پس از آن
 علی را اختیار کرد پس او را امام کرد ایندی بعد از آن مرا خبر کرد
 که او را برادر و سوزی و خلیفه و وزیر خود بگویم پس علی
 از من است و من از علی و از علی و از علی و از علی و از علی

در بیان حدیث
 بعد از این حدیث

در بیان حقایق در بیان حقایق
 است که احوال معادیم یعنی بر کردار است که معادیم
 وجود حقایق است زیرا که نیست وجود عدم بدست
 مکرر است و نیست و محال بر دیگر است و هیچ وقت نقد
 بدست آن مکرر است و می شود و لا ینقلب من حیثه اولاً
 انوار و آثار محال است پس میان وجود و اول که پیش از عدم
 باشد و وجود است و که یک از عدم است و فرقی نخواهد بود
 و دانکه هر دو در وجه مکرر جای برود و هر دو در وجه
 در دو عالم ملحق و کما یستوی بیان کرده است و شبهه های
 حکما را در این باب باطل نموده پس بدانکه ضد بقیوع
 جسمانی بر هر یک کلمه واجب و لازم است و از جمله ضروریات
 دینی است و مکرر شود و کما فرست مکرر یکدیگر
 شبهه که که در حق و احاطه داشته باشد و مراد آن
 معانی جسمانی است که خدای تعالی در آخرت هر یک کلمه

۱۲۸
 زندگ کرد یعنی بدنهای هر دو چنانچه بود و بیافریند
 یکسان که پوسیدن و فانی و معدوم شده باشد
 ارواح را متعلق کرد اند به بدنهای چنانچه بود و
 قرآن و احادیث متواتر و سرچشمه نبوت آن مثل قول خدا
 تعالی قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ يَوْمَئِذٍ قَالَ يُحْيِيهَا الَّذِي
اَنْشَأَهَا اَوَّلَ مَرَّةٍ وَ يَوْمَئِذٍ كُلُّ شَيْءٍ عِلْمٌ یعنی گفت که زندگ
 خواهد کرد را سخنانهای پوسیدن و پوسیدن شده را بگوید
 ای صفا که زندگ خواهد کرد آن سخنانها را آنکه اول بار
 آفرین و پدید آورده است و حال آنکه او همه مخلوقات
 عالم و دانات که بر او مشبه نمیشود و هنگام افاض
 صورت های مختلفه ایشان که معدوم و فانی شده بود
 دیگر فرمود كُلُّ شَيْءٍ عِلْمٌ یعنی چنانچه اول
 آفریدیم و از عدم صرف بوجود آوردیم یکسان که فانی
 و نابود شده باشند و مثل بن و دفران و حدیث بسیار

در بیان حقایق
 در بیان حقایق
 باز احوال معادیم
 عدم بر وجودی

وایضا خداوند تعالی جبار است بلکه نزد عقول و سخاوت
عقاب کردن و ایضا بعد از اینها شایسته این باشد که بداند
باشد چه عذاب و عذاب بر خداوند تعالی جبار نیست
که هیچ است و با کمال هرگز جبار نیست که چیزی را
از عدم بوجود آید که جبار و دانند بطریق اولی که اعدا
شود و این که اعدا آن است و اینست که خلقی که هیچ بود
چنانچه در قرآن مجید فرموده است و مواقر علی و
باید که اعطاء کند بمقتضای ادله سمعیه از خصوصیات
و احادیث که بهشت و دوزخ با انفسال موجود اند و مؤمنان
مخلدند بهشت خواهند بود مگر آنکه مستضعفان آنگو
باشند که بعد از او رسیدن باشد و قبول نوبت از کفر و فسق
بمقتضای وعد الهی واجب است و لطف است برای
مکلفین و عقوبت و نظیر آن برای مؤمن اگر ما عکس بر بیان
و انقباض و غیره و در جبار است زیرا که احسان است

و این از مذهب شیعه است

خواهد بود

۱۲۹
و از خداوند تعالی جبار است بلکه نزد عقول و سخاوت
و بدلیل نقل که اجماع و ایات و اخبار و باری است
ثابت است و اگر عقوبت کند و عذاب کند باید که در عقاب
و ایمین باشد چه عقوبت و مؤمن در عذاب نفع است و ایضا
مؤمن بقیب ایات مستحق ثواب شده است و ثواب بالعدم
عقاب مشافقت دارد و نوبه کردند واجب است باجماع و خبر
ایات و اخبار و ایضا نوبه موجب انتفاع ضرر عظیم است
که آن عذاب الهی است و دفع ضرر واجب است و شفاعت
رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصومین آن
حضرت صلوات الله علیه و خصوص ایات و احادیث
از برای اهک کبار از مؤمنین ثابت است و باید که اعتقاد
کند که سوال منکر و تکبر و عذاب فرج است و منکر
و تکبر و فرشته اند که هرگاه مکلف را در غیر یکبارند
و او را بامر الهی دهند کرد اندازی سوال قیامت از خدا و



1910

1910

